

آیات برگزیده ولایت، غفلت، احسان

بسم الله الرحمن الرحيم

آیات ولایت:

سوره بقره

۱. "اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ " (بقره/۲۵۷) { خداوند سرور کسانی است که ایمان آورده‌اند. آنان را از تاریکیها به سوی روشنائی به در می‌برد. و [الی] کسانی که کفر ورزیده‌اند، سرورانشان [همان عصیانگران] طاغوتند، که آنان را از روشنائی به سوی تاریکیها به در می‌برند. آنان اهل آتشند که خود، در آن جاودانند. }

۲. " لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَ لَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إَصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا رَبَّنَا وَ لَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَ اغْفِرْ لَنَا وَ اَرْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ " (بقره/۲۸۶) { خداوند هیچ کس را جز به قدر توانایی‌اش تکلیف نمی‌کند. آنچه [از خوبی] به دست آورده به سود او، و آنچه [از بدی] به دست آورده به زیان اوست. پروردگارا، اگر فراموش کردیم یا به خطا رفتیم بر ما مگیر، پروردگارا، هیچ بار گرانی بر [دوش] ما مگذار؛ هم چنان که بر [دوش] کسانی که پیش از ما بودند نهادی. پروردگارا، و آنچه تاب آن نداریم بر ما تحمیل مکن؛ و از ما درگذر؛ و ما را ببخشای و بر ما رحمت آور؛ سرور ما تویی؛ پس ما را بر گروه کافران پیروز کن. }

سوره آل عمران

۳. " إِنْ أَوْلَى النَّاسِ لِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ " (آل عمران/۶۸) { در حقیقت، نزدیکترین مردم به ابراهیم، همان کسانی هستند که او را پیروی کرده‌اند، و [نیز] این پیامبر و کسانی که [به آیین او] ایمان آورده‌اند؛ و خدا سرور مؤمنان است. }

۴. " إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَ خَافُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ " (آل عمران/۱۷۵) { در واقع، این شیطان است که دوستانش را می‌ترساند؛ پس اگر مؤمنید از آنان مترسید و از من بترسید. }

۵. " بَلِ اللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَ هُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ " (آل عمران/۱۵۰) { آری، خدا مولای شماست، و او بهترین یاری‌دهندگان است. }

سوره نساء

۶. " وَ لَأُضِلَّنَّهُمْ وَ لَأَمْنِيَنَّهُمْ وَ لَأَمُرَّنَّهُمْ فَلْيُبَيِّتْكَنَّ آذَانَ الْأَنْعَامِ وَ لَأَمُرَّنَّهُمْ فَلْيُغَيِّرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ وَ مَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا " (نساء/۱۱۹) { و آنان را سخت گمراه و دچار آرزوهای دور و دراز خواهیم کرد، و وادارشان می‌کنم تا گوشه‌های دامها را شکاف دهند، و وادارشان می‌کنم تا آفریده خدا را دگرگون سازند. } و [لی] هر کس به جای خدا، شیطان را دوست [خدا] گیرد، قطعاً دستخوش زیان آشکاری شده است. }

سوره مائده

۷. " وَ مَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ " (مائده/۵۶) { و هر کس خدا و پیامبر او و کسانی را که ایمان آورده‌اند ولیّ خود بداند [پیروز است، چرا که] حزب خدا همان پیروزمندانند. }

۸. " إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ " (مائده/۵۵) { ولیّ شما، تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده‌اند: همان کسانی که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند. }

۹. " يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُوءًا وَ لَعِبًا مِنْ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ الْكُفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ " (مائده/۵۷) { ای کسانی که ایمان آورده‌اید، کسانی را که دین شما را به ریشخند و بازی گرفته‌اند [چه] از کسانی که پیش از شما به آنان کتاب داده شده و [چه از] کافران، دوستان [خود] مگیرید، و اگر ایمان دارید از خدا پروا دارید. }

سوره اعراف

۱۰. " إِنَّ وَلِيَّيَ اللَّهِ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ وَ هُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ " (اعراف/۱۹۶) { بی‌تردید، سرور من آن خدایی است که قرآن را فرو فرستاده، و همو دوستدار شایستگان است. }

سوره انفال

۱۱. " وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ نِعْمَ الْمَوْلَى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ " (انفال/۴۰) { و اگر روی برتافتند، پس بدانید که خدا سرور شماست. چه نیکو سرور و چه نیکو یاور است. }

سوره یونس

۱۲. " أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ " (یونس/۶۲) { آگاه باشید، که بر دوستان خدا نه بیمی است و نه آنان اندوهگین می شوند. }

سوره نحل

۱۳. " إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ " (نحل/۱۰۰) { تسلط او فقط بر کسانی است که وی را به سرپرستی برمی گیرند، و بر کسانی که آنها به او [خدا] شرک می ورزند. }

سوره کهف

۱۴. " وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا " (کهف/۵۰) { و [یاد کن] هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: «آدم را سجده کنید»، پس [همه] - جز ابلیس - سجده کردند، که از [گروه] جن بود و از فرمان پروردگارش سرپیچید. آیا [با این حال]، او و نسلش را به جای من دوستان خود می گیرید، و حال آنکه آنها دشمن شمايند؟ و چه بد جانشينانی برای ستمگرانند. }

سوره حج

۱۵. " وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَ فِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ اعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ " (حج/۷۸) { و در راه خدا چنان که حق جهاد [در راه] اوست جهاد کنید، اوست که شما را [برای خود] برگزیده و در دین بر شما سختی قرار نداده است. آیین پدرتان ابراهیم [نیز چنین بوده است] او بود که قبلاً شما را مسلمان نامید، و در این [قرآن نیز همین مطلب آمده است] تا این پیامبر بر شما گواه باشد و شما بر مردم گواه باشید. پس نماز را برپا دارید و زکات بدهید و به پناه خدا روید. او مولای شماست؛ چه نیکو مولایی و چه نیکو یاورى. }

سوره فرقان

۱۶. " قَالُوا سُبْحَانَكَ مَا كَانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ وَلَكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَ آبَاءَهُمْ حَتَّى نَسُوا الذِّكْرَ وَ كَانُوا قَوْمًا بُورًا " (فرقان/۱۸) { می گویند: «منزهی تو، ما را نسزد که جز تو دوستی برای خود بگیریم، ولی تو آنان و پدرانشان را برخوردار کردی تا [آنجا که] یاد [تو] را فراموش کردند و گروهی هلاک شده، بودند.» }

سوره عنكبوت

۱۷. " مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ " (عنكبوت/۴۱) { داستان کسانی که غیر از خدا دوستانی اختیار کرده‌اند، همچون داستان عنكبوت است که [با آب دهان خود] خانه‌ای برای خویش ساخته، و در حقیقت - اگر می‌دانستند - سست‌ترین خانه‌ها همان خانه عنكبوت است. }

سوره احزاب

۱۸. " قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً وَ لَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَ لَا نَصِيرًا " (احزاب/۱۷) { بگو: «چه کسی می‌تواند در برابر خدا از شما حمایت کند اگر او بخواهد برای شما بد بیاورد یا بخواهد شما را رحمت کند؟ و غیر از خدا برای خود یار و یابری نخواهند یافت.» }

۱۹. " النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا " (احزاب/۶) { پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر [و نزدیکتر] است و همسرانش مادران ایشانند، و خویشاوندان [طبق] کتاب خدا، بعضی [نسبت] به بعضی اولویت دارند [و] بر مؤمنان و مهاجران [مقدمند]، مگر آنکه بخواهید به دوستان [مؤمن] خود [وصیت یا] احسانی کنید، و این در کتاب [خدا] نگاشته شده است. }

سوره دخان

۲۰. " يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَىٰ عَنْ مَوْلَىٰ شَيْئًا وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ " (دخان/۴۱) { همان روزی که هیچ دوستی از هیچ دوستی نمی‌تواند حمایتی کند، و آنان یاری نمی‌شوند. }

آیات غفلت:

سوره نساء

۲۱. "وَ إِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَ لِيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَائِكُمْ وَ لَتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَى لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ وَ لِيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَ أَسْلِحَتَهُمْ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَ أَمْتَعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً وَ لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ كَانَ بِكُمْ أَذًى مِنْ مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ وَ خُذُوا حِذْرَكُمْ إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا " (نساء/۱۰۲) { و هرگاه در میان ایشان بودی و بر ایشان نماز برپاداشتی، پس باید گروهی از آنها با تو [به نماز] برخیزند و باید سلاحهای خود را با خود بگیرند و هنگامی که سجده کردند [و نماز را به پایان رسانیدند] باید به پشت سر شما [به میدان نبرد] بروند و آن گروه دیگر که نماز نخوانده‌اند [و مشغول پیکار بوده‌اند] بیایند و با تو نماز بخوانند و باید آنها وسایل دفاعی و سلاحهای خود را با خود [در حال نماز] حمل کنند [زیرا] کافران دوست دارند که شما از سلاحها و متاعهای خود غافل شوید و یکمرتبه به شما هجوم آورند و اگر از باران ناراحت هستید و یا بیمار [و مجروح] باشید، مانعی ندارد که سلاحهای خود را بر زمین بگذارید، ولی وسایل دفاعی [مانند زره و خود] را با خود بردارید، خداوند برای کافران عذاب خوار کننده‌ای فراهم ساخته است. }

سوره اُنعام

۲۲. " ذَلِكَ أَنْ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى بِظُلْمٍ وَ أَهْلُهَا غَافِلُونَ " (انعام/۱۳۱) { این [اتمام حجت] بدان سبب است که پروردگار تو هیچ گاه شهرها را به ستم نابود نکرده، در حالی که مردم آن غافل باشند. }

۲۳. " وَ هَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَ اتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ . أَنْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَنْزَلَ الْكِتَابُ عَلَى طَائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا وَ إِنْ كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لَغَافِلِينَ " (انعام/۱۵۵-۱۵۶) { و این، خجسته کتابی است که ما آن را نازل کردیم؛ پس، از آن پیروی کنید و پرهیزگاری نمایید، باشد که مورد رحمت قرار گیرید، تا نگویید: «کتاب [آسمانی]، تنها بر دو طایفه پیش از ما نازل شده، و ما از آموختن آنان بی‌خبر بودیم.» }

سوره اعراف

۲۴. " وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَ الْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْإِنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ " (اعراف/۱۷۹) { و در حقیقت، بسیاری از جتیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده‌ایم. [چرا که] دل‌هایی دارند که با آن [حقایق را] دریافت نمی‌کنند، و چشمانی دارند که با آنها نمی‌بینند، و گوش‌هایی دارند که با آنها نمی‌شنوند. آنان همانند چهارپایان بلکه گمراه‌ترند. [آری،] آنها همان غافل‌ماندگانند. }

۲۵. " فَأَنْتَقِمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ كَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ " (اعراف/۱۳۶) { : سرانجام از آنان انتقام گرفتیم و در دریا غرقشان ساختیم، چرا که آیات ما را تکذیب کردند و از آنها غافل بودند. }

۲۶. " سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ كَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ " (اعراف/۱۴۶) { : به زودی کسانی را که در زمین، بناحق تکبر می‌ورزند، از آیاتم رویگردان سازم [به طوری که] اگر هر نشانه‌ای را [از قدرت من] بنگرند، بدان ایمان نیاورند، و اگر راه صواب را ببینند آن را برنگزینند، و اگر راه گمراهی را ببینند آن را راه خود قرار دهند. این بدان سبب است که آنان آیات ما را دروغ انگاشتند و غفلت ورزیدند. }

۲۷. " وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ " (اعراف/۱۷۲) { : و هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم، ذریه آنان را برگرفت و ایشان را بر خودشان گواه ساخت که آیا پروردگار شما نیستیم؟ گفتند: «چرا، گواهی دادیم» تا مبادا روز قیامت بگویید ما از این [امر] غافل بودیم. }

۲۸. " وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرَّعًا وَ خِيفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَ الْأَصَالِ وَ لَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ " (اعراف/۲۰۵) { : و در دل خویش، پروردگارت را بامدادان و شامگاهان با تضرع و ترس، بی‌صدای بلند، یاد کن و از غافلان مباش {

سوره یونس

۲۹. " إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَ رَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ اطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ " (یونس/۷) { : کسانی که امید به دیدار ما ندارند، و به زندگی دنیا دل خوش کرده و بدان اطمینان یافته‌اند، و کسانی که از آیات ما غافلند. }

۳۰. " فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بَدَنِكَ لَتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَكَ آيَةً وَ إِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ " (یونس/۹۲) { : پس امروز تو را با زره [زرین] خودت به بلندی [ساحل] می‌افکنیم، تا برای کسانی که از پی تو می‌آیند عبرتی باشد، و بی‌گمان، بسیاری از مردم از نشانه‌های ما غافلند. }

۳۱. " فَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ إِنَّ كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغَافِلِينَ " (یونس/۲۹) { : «و گواهی خدا میان ما و میان شما بس است. به راستی ما از عبادت شما بی‌خبر بودیم.» }

سوره نحل

۳۲. " أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ سَمِعِهِمْ وَ أَبْصَارِهِمْ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ " (نحل/۱۰۸) { : آنان کسانی‌اند که خدا بر دلها و گوش و دیدگانشان مهر نهاده و آنان خود غافلانند. }

سوره کهف

۳۳. " وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَ الْعِشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَ لَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ لَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَ كَانَ أَمْرُهُ قُرْطًا " (کهف/۲۸) { : و با کسانی که پروردگارشان را صبح و شام می‌خوانند [و] خشنودی او را می‌خواهند، شکیبایی پیشه کن، و دو دیدگاه را از آنان برمگیر که زیور زندگی دنیا را بخواهی، و از آن کس که قلبش را از یاد خود غافل ساخته‌ایم و از هوس خود پیروی کرده و [اساس] کارش بر زیاده‌روی است، اطاعت مکن. }

سوره مریم

۳۴. " وَ أَنْذَرَهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ وَ هُمْ لَا يُؤْمِنُونَ " (مریم/۳۹) { : و آنان را از روز حسرت بیم ده، آن گاه که دآوری انجام گیرد، و حال آنکه آنها [اکنون] در غفلتند و سرِ ایمان آوردن ندارند. }

سوره انبیاء

۳۵. " اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ " (انبیاء/۱) { : برای مردم [وقت] حسابشان نزدیک شده است، و آنان در بی‌خبری رویگردانند. }

۳۶. " وَ اقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا يَا وَيْلَنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ " (انبیاء/۹۷) { : و وعده حق نزدیک گردد، ناگهان دیدگان کسانی که کفر ورزیده‌اند خیره می‌شود [و] می‌گویند: «ای وای بر ما که از این [روز] در غفلت بودیم، بلکه ما ستمگر بودیم.» }

سوره روم

۳۷. " يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ " (روم/۷) { : از زندگی دنیا، ظاهری را می‌شناسند، و حال آنکه از آخرت غافلند. }

سوره یس

۳۸. " یس . وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ . إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ . عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ . تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ . لِتُنذِرَ قَوْمًا مَا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ " (یس/۱-۶) { یس / یاسین } سوگند به قرآن حکمت آموز، که قطعاً تو از [جمله] پیامبرانی، بر راهی راست، [و کتابت] از جانب آن عزیز مهربان نازل شده است، تا قومی را که پدرانشان بیم داده نشدند و در غفلت ماندند، بیم دهی. }

سوره احقاف

۳۹. " وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ هُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ " (أحقاف/۵) {و کیست گمراه تر از آن کس که به جای خدا کسی را می خواند که تا روز قیامت او را پاسخ نمی دهد، و آنها از دعایشان بی خبرند؟ }

سوره ق

۴۰. " وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمُ الْوَعِيدِ . وَ جَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ . لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ " (ق/۲۰-۲۲) { و در صور دمیده شود؛ این است روز تهدید [من]. و هر کسی می آید [در حالی که] با او سوق دهنده و گواهی دهنده ای است. [به او می گویند:] «واقعاً که از این [حال] سخت در غفلت بودی. و [الی] ما پردهات را [از جلوی چشمانت] برداشتیم و دیدهات امروز تیز است.» }

آیات احسان:

بقره

۴۱. وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَ أَنْتُمْ مُّعْرِضُونَ (۸۳) { و چون از فرزندان اسرائیل پیمان محکم گرفتیم که: «جز خدا را نپرستید، و به پدر و مادر، و خویشان و یتیمان و مستمندان احسان کنید، و با مردم [به زبان] خوش سخن بگویید، و نماز را به پا دارید، و زکات را بدهید؛» آن گاه، جز اندکی از شما، [همگی] به حالت اعراض روی برتافتید. }

۴۲. بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۱۱۲) { آری، هر کس که خود را با تمام وجود، به خدا تسلیم کند و نیکوکار باشد، پس مزد وی پیش پروردگار اوست، و بیمی بر آنان نیست، و غمگین نخواهند شد. }

۴۳. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنْثَى بِالْأُنْثَى فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنِ اعْتَدَى بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۷۸)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، در باره کشتگان، بر شما [حق] قصاص مقرر شده: آزاد عوض آزاد و بنده عوض بنده و زن عوض زن. و هر کس که از جانب برادر [دینی] اش [یعنی ولیّ مقتول]، چیزی [از حق قصاص] به او گذشت شود، [باید از گذشت ولیّ مقتول] به طور پسندیده پیروی کند، و با [رعایت] احسان، [خونبها را] به او بپردازد. این [حکم] تخفیف و رحمتی از پروردگار شماست؛ پس هر کس، بعد از آن از اندازه درگذرد، وی را عذابی دردناک است.

۴۴. الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۲۳۹)؛ طلاق [رجعی] دو بار است. پس از آن یا [باید زن را] بخوبی نگاه داشتن، یا بشایستگی آزاد کردن. و برای شما روا نیست که از آنچه به آنان داده‌اید، چیزی بازستانید. مگر آنکه [طرفین] در به پا داشتن حدود خدا بیمناک باشند. پس اگر بیم دارید که آن دو، حدود خدا را برپای نمی‌دارند، در آنچه که [زن برای آزاد کردن خود] فدیة دهد، گناهی بر ایشان نیست. این است حدود [احکام] الهی؛ پس، از آن تجاوز مکنید. و کسانی که از حدود [احکام] الهی تجاوز کنند، آنان همان ستمکارانند.

سوره آل عمران

۴۵. الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۱۳۴)؛ همانان که در فراخی و تنگی انفاق می‌کنند؛ و خشم خود را فرو می‌برند؛ و از مردم در می‌گذرند؛ و خداوند نیکوکاران را دوست دارد.

۴۶. الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ (۱۷۲)؛ کسانی که [در نبرد احد] پس از آنکه زخم برداشته بودند، دعوت خدا و پیامبر [او] را اجابت کردند، برای کسانی که آنان که نیکی و پرهیزگاری کردند پاداشی بزرگ است.

سوره نساء

۴۷. وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوها إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَسِيباً (۸۶)؛ و چون به شما درود گفته شد، شما به [صورتی] بهتر از آن درود گوید، یا همان را [در پاسخ] برگردانید، که خدا همواره به هر چیزی حسابرس است.}

۴۸. وَ مَنْ أَحْسَنُ دِيناً مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ وَ اتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفاً وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِیلاً (۱۲۵)؛ و دین چه کسی بهتر است از آن کس که خود را تسلیم خدا کرده و نیکوکار است و از آیین ابراهیم حق‌گرا پیروی نموده است؟ و خدا ابراهیم را دوست گرفت.}

سوره مائده

۴۹. لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَ آمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَ أَحْسَنُوا وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۹۳)؛ بر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، گناهی در آنچه [قبلاً] خورده‌اند نیست، در صورتی که تقوا پیشه کنند و ایمان بیاورند و کارهای شایسته کنند؛ سپس تقوا پیشه کنند و ایمان بیاورند؛ آن گاه تقوا پیشه کنند و احسان نمایند، و خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد.}

سوره اعراف

۵۰. وَ لَا تَفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَ ادْعُوهُ خَوْفاً وَ طَمَعاً إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ (۵۶)؛ و در زمین پس از اصلاح آن فساد مکنید، و با بیم و امید او را بخوانید که رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است.}

سوره توبه

۵۱. لَيْسَ عَلَى الضَّعَفَاءِ وَ لَا عَلَى الْمَرْضَى وَ لَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَ رَسُولِهِ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۹۱)؛ بر ناتوانان و بر بیماران و بر کسانی که چیزی نمی‌یابند [تا در راه جهاد] خرج کنند- در صورتی که برای خدا و پیامبرش خیرخواهی نمایند- هیچ گناهی نیست، [و نیز] بر نیکوکاران ایرادی نیست، و خدا آمرزنده مهربان است.}

۵۲. وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَدَّمُونَ يُغْفَرُ لَهُمْ أَسْوَءُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ وَ الَّذِينَ آمَنُوا بِحُسْنِ رَضَى اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۰۰)؛ و پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار، و کسانی که با نیکوکاری از آنان پیروی کردند، خدا از ایشان خشنود و آنان [نیز] از او خشنودند، و برای آنان باغهایی آماده کرده که از زیر [درختان] آن نهرها روان است. همیشه در آن جاودانه‌اند. این است همان کامیابی بزرگ.}

۵۳. ما كَانَ لِلأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطَؤُنَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نِيلاً إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (۱۲۰): مردم مدینه و بادیه‌نشینان پیرامونشان را نرسد که از [فرمان] پیامبر خدا سر باز زنند و جان خود را عزیزتر از جان او بدانند، چرا که هیچ تشنگی و رنج و گرسنگی در راه خدا به آنان نمی‌رسد؛ و در هیچ مکانی که کافران را به خشم می‌آورد قدم نمی‌گذارند و از دشمنی غنیمتی به دست نمی‌آورند مگر اینکه به سبب آن، عمل صالحی برای آنان [در کارنامه‌شان] نوشته می‌شود، زیرا خدا پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند.

سوره یونس

۵۴. لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۶): برای کسانی که کار نیکو کرده‌اند، نیکویی [بهشت] و زیاده [بر آن] است. چهره‌هایشان را غباری و ذلتی نمی‌پوشاند. اینان اهل بهشتند [و] در آن جاودانه خواهند بود.

سوره نحل

۵۵. وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرٌ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ (۳۰): و به کسانی که تقوا پیشه کردند، گفته شود: «پروردگارتان چه نازل کرد؟» می‌گویند: «خوبی.» برای کسانی که در این دنیا نیکي کردند [پاداش] نیکویی است، و قطعاً سرای آخرت بهتر است، و چه نیکوست سرای پرهیزگاران {

۵۶. إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۹۰): در حقیقت، خدا به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان فرمان می‌دهد و از کار زشت و ناپسند و ستم باز می‌دارد. به شما اندرز می‌دهد، باشد که پند گیرید.

سوره اسراء

۵۷. إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُوا مَا عَلَوْا تَتْبِيرًا (۷): اگر نیکي کنید، به خود نیکي کرده‌اید، و اگر بدی کنید، به خود ابد نموده‌اید. و چون تهدید آخر فرا رسد [بیايند] تا شما را اندوهگین کنند و در معبد [تان] چنان که بار اول داخل شدند [به زور] درآیند و بر هر چه دست یافتند یکسره [آن را] نابود کنند.

سوره مومنون

۵۸. ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ (۹۶): بدی را به شیوه‌ای نیکو دفع کن. ما به آنچه وصف می‌کنند داناتریم.

سوره عنکبوت

۵۹. وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ (۶۹): و کسانی که در راه ما کوشیده‌اند، به یقین راههای خود را بر آنان می‌نماییم و در حقیقت، خدا با نیکوکاران است.

سوره لقمان

۶۰. وَ مَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَ هُوَ مُّحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَ إِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ (۲۲): و هر کس خود را- در حالی که نیکوکار باشد- تسلیم خدا کند، قطعاً در ریسمان استوارتری چنگ درزده، و فرجام کارها به سوی خداست.

جهت تسهیل در ذیل هر آیه تفسیر آن از تفسیر نور قرار داده شده است. (جهت اطلاع بیشتر به جدول صفحه ۲ مراجعه فرمایید).

آیات ولایت:

سوره بقره

۱. "اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ" (بقره/۲۵۷) { خداوند سرور کسانی است که ایمان آورده‌اند. آنان را از تاریکیها به سوی روشنایی به در می‌برد. و [الی] کسانی که کفر ورزیده‌اند، سرورانشان [همان عصیانگران] طاغوتند، که آنان را از روشنایی به سوی تاریکیها به در می‌برند. آنان اهل آتشند که خود، در آن جاودانند. }

نکته‌ها:

نسبت خدا به مؤمنان، نسبت خاص و ولایی است. «وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا»

گوشه‌ای از سیمای کسانی که ولایت خدا را پذیرفته‌اند:

* آنکه ولایت خدا را پذیرفت، کارهایش رنگ خدایی پیدا می‌کند. «صِبْغَةَ اللَّهِ»^۱

* برای خود رهبری الهی برمی‌گزیند. «إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا»^۲

* راهش روشن، آینده‌اش معلوم و به کارهایش دلگرم است. «يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ»^۳، «إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»^۴، «لَا تُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ»^۵

* در جنگ‌ها و سختی‌ها به یاری خدا چشم دوخته و از قدرت‌های غیر خدایی نمی‌هراسد.

«فَزَادَهُمْ إِيمَانًا»^۶

* از مرگ نمی‌ترسد و کشته شدن در تحت ولایت الهی راسعادت می‌داند. امام حسین علیه السلام فرمود: «إِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا السَّعَادَةَ»^۷.

* تنهایی در زندگی برای او تلخ و ناگوار نیست، چون می‌داند او زیر نظر خداوند است. «إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا»^۸

^۱ بقره، ۱۳۸.

^۲ بقره، ۲۴۷.

^۳ یونس، ۹.

^۴ بقره، ۱۵۶.

^۵ یوسف، ۵۶.

^۶ بقره، ۱۷۳.

^۷ بحار، ج ۴۴، ص ۱۹۲.

* از انفاق و خرج کردن مال نگران نیست، چون مال خود را به ولی خود می‌سپارد. «يُقْرِضُ اللَّهُ قَرْضًا حَسَنًا»^۹
 * تبلیغات منفی در او بی اثر است، چون دل به وعده‌های حتمی الهی داده است: «وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»^{۱۰}
 * غیر از خدا همه چیز در نظر او کوچک است. امام علی علیه السلام فرمود: «عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَادُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ...»^{۱۱}

* از قوانین و دستورات متعدّد متحیّر نمی‌شود، چون او تنها قانون خدا را پذیرفته و فقط به آن می‌اندیشد. و اگر صدها راه درآمد
 برایش باز شود تنها با معیار الهی آن راهی را انتخاب می‌کند که خداوند معین کرده است. «وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ»^{۱۲}

پیام‌ها:

- مؤمنان، يك سرپرست دارند که خداست و کافران سرپرستان متعدّد دارند که طاغوت‌ها باشند و پذیرش يك سرپرست آسان‌تر است. درباره مؤمنان می‌فرماید: «اللَّهُ وَلِيُّ» اما درباره‌ی کفار می‌فرماید: «أُولِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ»
- آیه قبل فرمود: «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» این آیه نمونه‌ای از رشد و غیّ را بیان می‌کند که ولایت خداوند، رشد و ولایت طاغوت انحراف است. «اللَّهُ وَلِيُّ ... أُولِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ»
- راه حقّ یکی است، ولی راههای انحرافی متعدّد. قرآن درباره راه حقّ کلمه‌ی نور را به کار می‌برد، ولی از راههای انحرافی و کج، به ظلمات و تاریکی‌ها تعبیر می‌کند. «النور، الظلمات»
- راه حقّ، نور است و در نور امکان حرکت، رشد، امید و آرامش وجود دارد. «النور»
- مؤمن در بن بست قرار نمی‌گیرد. «يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ»
- طاغوت‌ها در فضای کفر و شرک قدرت مانور دارند. «الَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ»
- هر کس تحت ولایت خداوند قرار نگیرد، خواه ناخواه طاغوت‌ها بر او ولایت می‌یابند. «اللَّهُ وَلِيُّ ... أُولِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ»
- هر ولایتی غیر از ولایت الهی، ولایت طاغوتی است. «اللَّهُ وَلِيُّ ... أُولِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ»
- توجّه به عاقبت طاغوت‌پذیری، انسان را به حقّ‌پذیری سوق می‌دهد. «أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ»

۲. " لَا يَكْفِ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَ لَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِكْرَامًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا رَبَّنَا وَ لَا تُحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَ اغْفِرْ لَنَا وَ اَرْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ " (بقره/۲۸۶) { خداوند هیچ کس را جز به قدر توانایی‌اش تکلیف نمی‌کند. آنچه [از خوبی] به دست آورده به سود او، و آنچه [از بدی] به دست آورده به زیان اوست. پروردگارا، اگر فراموش کردیم یا به خطا رفتیم بر ما مگیر، پروردگارا، هیچ بار گرانی بر [دوش] ما مگذار؛ هم چنان که بر [دوش] کسانی

^۸ توبه، ۴۰.

^۹ بقره، ۲۴۵.

^{۱۰} اعراف، ۱۲۸.

^{۱۱} فتح‌البلاغه، خ ۱۹۳.

^{۱۲} مائده، ۴۴ و ۴۵.

که پیش از ما بودند نهادی. پروردگارا، و آنچه تاب آن نداریم بر ما تحمیل مکن؛ و از ما درگذر؛ و ما را ببخشای و بر ما رحمت آور؛ سرور ما تویی؛ پس ما را بر گروه کافران پیروز کن.}

نکته‌ها:

گاهی منشا فراموشی، سهل انگاری خود انسان است که قابل مؤاخذه می‌باشد. چنانکه خداوند می‌فرماید: «كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى»^{۱۳} آن چنانکه آیات ما بر تو آمد و تو آنها را فراموش کردی، همان‌گونه امروز نیز تو به فراموشی سپرده می‌شوی. لذا در این آیه از فراموش کاری در کنار خطاکاری، طلب آمرزش می‌شود. در ضمن از مجازات‌های سنگین که در اثر طغیان و فساد امت‌های پیشین بر آنها تحمیل شد، درخواست عفو می‌شود.

در این آیه انسان تمام مراحل لطف را از خداوند می‌خواهد: مرحله اول عفو است که محو آثار گناه و عقاب است. مرحله دوم مغفرت و محو آثار گناه از روح است و مرحله سوم بهره‌گیری از رحمت پروردگار و پیروزی بر کافران می‌باشد.

«لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» در آیات دیگر نیز فرموده است: «مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ»^{۱۴} و «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ»^{۱۵} پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز فرموده است: من به دین آسان و سهل مبعوث شده‌ام.^{۱۶}

پیام‌ها:

- تکالیف الهی، بیش از توان انسان نیست. «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» اسلام، دین آسانی است، نه سخت‌گیری.
- اعمال ما آثاری دارد که بازتابش به خود ما برمی‌گردد. «لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا ...»
- انسان، آزاد و صاحب اختیار است. «لَهَا مَا كَسَبَتْ»
- انجام یا ترك دستورات الهی، سود و ضررش برای خود ماست. «لَهَا ... عَلَيْهَا»
- کسانی که می‌گویند: «سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا» و سراپا عادل و متقی هستند، بازهم از خطا و نسیان‌های خود نگرانند و دعا می‌کنند. «إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا»
- به تاریخ گذشتگان و حوادث تلخ آنان بنگریم تا درس عبرت گرفته و به خدا پناه ببریم. «كَمَا حَمَلْتُهُ عَلَى الدِّينِ مِنْ قَبْلُنَا»
- آداب دعا آن است که ابتدا به ضعف خود اقرار کنیم؛ «لَا طَاقَةَ لَنَا» سپس به عظمت خداوند گواهی دهیم؛ «أَنْتَ مُؤَلَّانَا» آنگاه خواست خود را مطرح کنیم. «وَ اعْفُ عَنَّا وَ اغْفِرْ لَنَا وَ ارْحَمْنَا»
- پیروزی اسلام بر کفر، خواسته دائمی مؤمنان است. «فَأَنْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ»

سوره آل عمران

۳. "إِنَّ أَوَّلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ" (آل عمران/۶۸)
{ در حقیقت، نزدیکترین مردم به ابراهیم، همان کسانی هستند که او را پیروی کرده‌اند، و [نیز] این پیامبر و کسانی که [به آیین او] ایمان آورده‌اند؛ و خدا سرور مؤمنان است. }

^{۱۳} طه، ۱۲۶.

^{۱۴} حج، ۷۸.

^{۱۵} بقره، ۱۸۵.

^{۱۶} «بعثی بالخنیفة السهلة السمحة» بخاری، ج ۲۲، ص ۲۶۳.

نکته‌ها:

از این آیه معلوم می‌شود که نسبت ایمانی، فراتر و محکم‌تر از نسبت خویشاوندی است و افرادی که هم فکر و هم خط و هم هدف باشند، به همدیگر نزدیک‌تر از کسانی هستند که در ظاهر قوم و خویشند، ولی به لحاظ فکری و اعتقادی از همدیگر جدایند. امام صادق علیه السلام به یکی از یاران با وفایش فرمود: «أَنْتُمْ وَ اللَّهِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ» به خدا سوگند که شما از آل محمد صلی الله علیه و آله هستید. و سپس آیه فوق را تلاوت فرمود.^{۱۷} رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز در مورد سلمان فارسی فرمودند: «سَلَمَانَ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ»^{۱۸}

با این که آیه فرمود: نزدیک‌ترین مردم به ابراهیم، پیروان او هستند، لکن نام پیامبر اسلام و مسلمانان را جداگانه برد، تا بهترین نمونه‌ی پیروی را در وجود حضرت محمد صلی الله علیه و آله و مسلمانان، به دنیا نشان دهد. در روایتی آمده است: «أَنَّ وَلِيَّ مُحَمَّدٍ مَنْ اطَاعَ اللَّهَ وَ أَنْ يُعَدِّثَ لِحَمَّتِهِ، وَ أَنَّ عَدُوَّ مُحَمَّدٍ مَنْ عَصَى اللَّهَ وَ أَنْ قُرْبُ قَرَابَتِهِ»^{۱۹} دوست و طرفدار محمد صلی الله علیه و آله کسی است که خدا را اطاعت کند، هرچند به لحاظ فامیلی از او دور باشد و دشمن پیامبر کسی است که خدا را نافرمانی کند، هرچند با پیامبر نسبت و نزدیکی داشته باشد. امام صادق علیه السلام فرمود: مراد از «الَّذِينَ آمَنُوا» در آیه، امامان و پیروان آنها هستند.^{۲۰}

پیام‌ها:

- پیوند مردم با رهبر، پیوند مکتبی است، نه پیوند قبیله‌ای، زبانی، منطقه‌ای و نژادی. «إِنَّ أَوَّلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ»
- ملاک قُرب به انبیا، اطاعت از آنان است. «أَوَّلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ»
- پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و مسلمانان، در خط ابراهیم و هم مرام و هم هدف با او هستند. «أَوَّلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ ... وَ هَذَا النَّبِيُّ»

۴. "إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَ خَافُونِ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ" (آل عمران/۱۷۵) { در واقع، این شیطان است که دوستانش را می‌ترساند؛ پس اگر مؤمنید از آنان مترسید و از من بترسید. }

پیام‌ها:

- هرگونه شایعه‌ای که مایه‌ی ترس و یأس مسلمانان گردد، شیطانی است. «إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ»
- شیوه‌ی ارعاب و تهدید، سیاست دائمی قدرتهای شیطانی است. «يُخَوِّفُ»
- افراد ترسوی میدان‌های نبرد، یار شیطان و تحت نفوذ شیطانند. «الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ»
- مؤمنان شجاع، از ولایت شیطان دورند. «الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ»

^{۱۷} تفسیر مجمع‌البیان.

^{۱۸} بحار، ج ۱۰، ص ۱۲۳.

^{۱۹} تفسیر مجمع‌البیان.

^{۲۰} کافی، ج ۱، ص ۴۱۶.

- ترس از خدا، زمینه‌ی فرمان‌پذیری و ترس از غیر خدا، زمینه‌ی فرمان‌گریزی است. «فَلَا تَخَافُوهُمْ وَ خَافُونَ» (با توجه به آیات قبل)
 - مؤمن واقعی از غیر خدا نمی‌ترسد و می‌داند که ایمان از شجاعت جدا نیست. «وَ خَافُونَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»

۵. "بَلِ اللّٰهُ مَوْلَاكُمْ وَ هُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ" (آل عمران/۱۵۰)؛ آری، خدا مولای شماست، و او بهترین یاری‌دهندگان است.}

نکته‌ها:

در آیه قبل سخن از اطاعت کفار بود، نه مولا و سرپرست گرفتن آنان، اما در این آیه می‌گوید: خداوند مولای شماست، پس استفاده می‌شود هر کس کفار را اطاعت کند، در حقیقت آن‌ها را مولا گرفته است.
 انگیزه‌ی ارتداد و اطاعت از کفار، کسب عزت و قدرت است. قرآن در آیه ۱۵۰ و آیاتی نظیر آن، این خیال‌واهی را رد می‌کند و می‌فرماید: «أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً»^{۲۱} و «إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً»^{۲۲}

پیام‌ها:

- ولایت و اطاعت، در خداوند منحصر است. «بَلِ اللّٰهُ مَوْلَاكُمْ»
 - ولی گرفتن خداوند، سبب پیروزی شماست. «مَوْلَاكُمْ وَ هُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ»

سوره نساء

۶. "وَ لَأُضِلَّنَّهُمْ وَ لَأَمْنِيَنَّهُمْ وَ لَأَمْرَنَّهُمْ فَلْيَبْتَكَنْ أَذَانَ الْأَنْعَامِ وَ لَأَمْرَنَّهُمْ فَلْيَغَيِّرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ وَ مَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُّبِينًا" (نساء/۱۱۹)؛ و آنان را سخت گمراه و دچار آرزوهای دور و دراز خواهیم کرد، و وادارشان می‌کنم تا گوشه‌های دامها را شکاف دهند، و وادارشان می‌کنم تا آفریده خدا را دگرگون سازند. و [الی] هر کس به جای خدا، شیطان را دوست [خدا] گیرد، قطعاً دستخوش زیان آشکاری شده است.}

نکته‌ها:

جمله «لَأَمْنِيَنَّهُمْ» به معنای القای آرزوهای پوچ و بیجا است.
 شکافتن گوش حیوان، از برنامه‌های خرافی جاهلیت بود که پس از آن، سوار شدن و ذبح و هر استفاده‌ای را از آن حیوان حرام می‌پنداشتند.

تأکیدهای بسیار شیطان بر گمراه ساختن مردم، که در این دو آیه آمده، هشدار بر صاحبان ایمان است.

عبارت «مَنْ عِبَادِكَ نَصِيْبًا مَّفْرُوضًا» را دو گونه می‌توان معنا کرد:

الف: بعضی از بندگان را گمراه می‌کند.

ب: از هر بنده‌ای لحظاتی را شیطان می‌کند.

در روایتی می‌خوانیم: جمله «فَلْيَغَيِّرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ» تغییر دین خدا را نیز شامل می‌شود.^{۲۳}

^{۲۱} بقره، ۱۶۵.

^{۲۲} یونس، ۶۵.

- آرزوهای طولانی از القائنات شیطان است. «لَأْمْنِيَنَّهُمْ»
- شیطان، ابتدا در فکر و روح انسان اثر می‌گذارد، سپس او را تسلیم خود می‌گرداند. (جمله‌ی گمراه کردن و آرزوی طولانی ابتدا مطرح شده، سپس فرمان دادن) «لَأْضِلَّنَّهُمْ وَ لَأْمْنِيَنَّهُمْ وَ لَأْمُرَنَّهُمْ»
- انسان فطرتاً در مسیر حق است. کلمه «اضلال» در جایی بکار می‌رود که قبلاً مسیر حق باشد. «لَأْضِلَّنَّهُمْ»
- شیطان مردم را به حرام کردن حلال‌های الهی دعوت می‌کند. «فَلْيَبْتِكُنْ أَذَانَ الْأَنْعَامِ» ۱۲- آرزوها زمینه اطاعت‌پذیری از شیطان است. «لَأْمْنِيَنَّهُمْ وَ لَأْمُرَنَّهُمْ»
- خرافات، از القائنات شیطانی است. «فَلْيَبْتِكُنْ أَذَانَ الْأَنْعَامِ»
- تغییر مخلوقات (نظیر زن را به مرد و مرد را به زن تبدیل کردن) کاری حرام و شیطانی است. «فَلْيَعِزَّنْ خَلْقَ اللَّهِ» امام صادق فرمود: یعنی دستورات و دین خدا را تغییر می‌دهند.
- اطاعت از شیطان در حقیقت پذیرش ولایت اوست. «يَتَّخِذِ الشَّيْطَانُ وَلِيًّا»
- تنها خداوند شایسته ولایت بر انسان است. «وَ مَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانُ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا»

سوره مائده

۷. " وَ مَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ " (مائده/۵۶) { و هر کس خدا و پیامبر او و کسانی را که ایمان آورده‌اند ولیّ خود بداند [پیروز است، چرا که] حزب خدا همان پیروز‌مندانند. }

نکته‌ها:

- در آیه‌ی قبل بیان شد که مراد از «الَّذِينَ آمَنُوا»، حضرت علی علیه السلام و امامان معصوم علیهم السلام هستند.
- اوصاف حزب الله در سوره‌ی مجادله آیه ۲۲ چنین بیان شده است:
- . به مبدأ و معاد ایمان دارند.
- . با دشمنان خدا، دوستی نمی‌کنند.
- «حِزْبٌ»، در لغت به معنای گروه با قدرت و با صلابت است.^{۲۴}
- چون پیروزی، بدون تشکیلات، مدیریت، قدرت، وحدت، جرأت و ... امکان ندارد، پس «حزب‌الله» باید برای حاکمیت و غلبه این صفات را داشته باشند.
- حزب‌الله نه تنها غالب و پیروزند، بلکه رستگار نیز هستند. «حِزْبُ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ»، «حِزْبُ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»^{۲۵}
- درآیه‌ی ۵۲ همین سوره خواندیم که گروهی از ترس حوادث، کفار را ولیّ خود می‌گیرند، در این آیه می‌فرماید: حزب الله غالب است؛ یعنی وابستگان به کفار مغلوبند، پس به سراغ آنان نروید. «فَتَرَى الَّذِينَ ... يُسَارِعُونَ فِيهِمْ ...، وَ مَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ ... هُمُ الْغَالِبُونَ»

^{۲۳} تفسیر برهان و عیاشی.

^{۲۴} معجم الوسیط.

^{۲۵} مجادله، ۲۲.

پیام‌ها:

- حزب الله، تنها کسانی‌اند که ولایت خدا، پیامبر و اهل بیت علیهم السلام را پذیرفته باشند. «وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ ... فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ»
- غلبه‌ی نهایی با کسانی است که ولایت خدا، پیامبر و اهل بیت علیهم السلام را بپذیرند. «وَمَنْ يَتَوَلَّ ... هُمْ الْغَالِبُونَ»
- چون خداوند غالب است، «وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ»^{۲۶}، وابستگان به او هم غالبند. «حِزْبَ اللَّهِ هُمْ الْغَالِبُونَ»
- با وعده‌های الهی، حزب الله به آینده‌ی خود مطمئن است. «هُمْ الْغَالِبُونَ»

۸. " إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ " (مائده/۵۵)
{: ولیّ شما، تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده‌اند: همان کسانی که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند.}

نکته‌ها:

در شأن نزول آیه آمده است: سائلی وارد مسجد شد و از مردم درخواست کمک کرد. کسی چیزی به او نداد. حضرت علی علیه السلام در حالی که به نماز مشغول بود، در حال رکوع، انگشت خود را به سائل بخشید. در تکریم این بخشش، این آیه نازل شد. ماجرای فوق را ده نفر از اصحاب پیامبر مانند: ابن عباس، عمار یاسر، جابرین عبدالله، ابوذر، انس بن مالک، بلال و ... نقل کرده‌اند و شیعه و سنی در این شأن نزول، توافق دارند.^{۲۷} عمار یاسر می‌گوید: پس از انفاق انگشت در نماز و نزول آیه بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ».^{۲۸}

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در غدیرخم، برای بیان مقام حضرت علی علیه السلام این آیه را تلاوت فرمود.^{۲۹} و خود علی علیه السلام نیز برای حقانیت خویش، بارها این آیه را می‌خواند.^{۳۰} ابوذر که خود شاهد ماجرا بوده است، در مسجد الحرام برای مردم داستان فوق را نقل می‌کرد.^{۳۱}

کلمه‌ی «ولی» در این آیه، به معنای دوست و یاور نیست، چون دوستی و یاری مربوط به همه مسلمانان است، نه آنان که در حال رکوع انفاق می‌کنند.

امام صادق علیه السلام فرمودند: منظور از الَّذِينَ آمَنُوا ...، علی علیه السلام و اولاد او علیهم السلام تا روز قیامت هستند. پس هرکس از اولاد او به جایگاه امامت رسید با این ویژگی مثل اوست، آنان در حال رکوع صدقه می‌دهند.^{۳۲}

مرحوم فیض کاشانی در کتاب نوادر، حدیثی را نقل می‌کند که بر اساس آن سایر امامان معصوم نیز در حال نماز و رکوع به فقرا صدقه داده‌اند که این عمل با جمع بودن کلمات «يُقِيمُونَ، يُؤْتُونَ، رَاكِعُونَ» سازگارتر است.

^{۲۶} یوسف، ۲۱.

^{۲۷} الغدير، ج ۲، ص ۵۲، احقاق الحق، ج ۲، ص ۴۰۰ و كنز العمال، ج ۶، ص ۳۹۱.

^{۲۸} تفسیر المیزان.

^{۲۹} تفسیر صافی.

^{۳۰} تفسیر المیزان.

^{۳۱} تفسیر مجمع‌البیان.

^{۳۲} کافی، ج ۱، ص ۲۸۸.

امام باقر علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبرش را دستور داد که ولایت علی علیه السلام را مطرح کند و این آیه را نازل کرد».^{۳۳}
 بهترین معرفی آن است که اوصاف و خصوصیات کسی گفته شود و مخاطبان، خودشان مصداق آن را پیدا کنند. (آیه بدون نام بردن از علی علیه السلام، اوصاف و افعال او را برشمرده است) امام صادق علیه السلام فرمود: «علی علیه السلام هزاران شاهد در غدیر خم داشت، ولی نتوانست حق خود را بگیرد، در حالی که اگر يك مسلمان دو شاهد داشته باشد، حق خود را می گیرد!»^{۳۴}

پیام‌ها:

- اسلام، هم دین ولایت است و هم دین برائت. هم جاذبه دارد و هم دافعه.
- آیات قبل، از پذیرش ولایت یهود و نصارا نمی کرد، این آیه می فرماید: خدا و رسول و کسی را که در رکوع انگشتر داد، ولی خود قرار دهید. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا ... إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ ...»
- از این که به جای «اولیائکم»، «ولیکم» آمده، ممکن است استفاده شود که روح ولایت پیامبر و علی علیهما السلام، شعاع ولایت الهی است. «وَلِيُّكُم»
- در قرآن معمولاً نماز و زکات در کنار هم مطرح شده است؛ ولی در این آیه، هر دو به هم آمیخته اند. (دادن زکات در حال نماز) «الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ»
- کسانی که اهل نماز و زکات نیستند، حق ولایت بر مردم را ندارند. «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ ...» («إِنَّمَا»، نشانه‌ی انحصار ولایت در افراد خاص است)
- برای توجه به محرومان، نماز هم مانع نیست. «يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ» (آری، فقیر نباید از جمع مسلمانان دست خالی برگردد).
- ولایت از آن کسانی است که نسبت به اقامه‌ی نماز و پرداخت زکات پایدار باشد. «يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ ...» («يُقِيمُونَ» و «يُؤْتُونَ» نشانه دوام است)
- هرگونه ولایت، حکومت و سرپرستی که از طریق خدا و رسول و امام نباشد، باطل است. «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ ...» (کلمه «إِنَّمَا» علامت حصر است)
- توجه به خلق برای خدا در حال نماز، با اقامه نماز منافات ندارد. «يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ»
- کسی که نسبت به فقرای تفاوت باشد، نباید رهبر و ولی شما باشد. «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ ... وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ»
- کارهای جزئی (مثل انفاق انگشتر) نماز را باطل نمی کند. «يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ»
- در فرهنگ قرآن، به صدقه مستحقی هم «زکات» گفته می شود. «يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ»
- ولایت‌ها در طول یکدیگرند، نه در عرض یکدیگر. ولایت بر مسلمانان، ابتدا از آن خداوند است، سپس پیامبر، آنگاه امام. «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا ...»

^{۳۳} تفسیر نورالتقلین و کافی، ج ۱، ص ۲۸۱.

^{۳۴} تفسیر نورالتقلین.

۹. "يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُوءًا وَ لَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ الْكُفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنُتُمْ مُؤْمِنِينَ" (مائده/۵۷) { ای کسانی که ایمان آورده‌اید، کسانی را که دین شما را به ریشخند و بازی گرفته‌اند [چه] از کسانی که پیش از شما به آنان کتاب داده شده و [چه از] کافران، دوستان [خود] مگیرید، و اگر ایمان دارید از خدا پروا دارید. }

پیام‌ها:

۱- کيفر دنيوي کسانی که به دین خدا و مقدّسات مذهبی توهین می‌کنند، قطع رابطه است. لا تَتَّخِذُوا ... (در روابط با دیگران، احترام به مقدّسات يك شرط ضروری است)

۲- شرط ایمان، داشتن غیرت دینی و تبری از ناهالان است. «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا»

سوره أعراف

۱۰. "إِنَّ وَلِيَّيَ اللَّهِ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ وَ هُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ" (اعراف/۱۹۶) { بی‌تردید، سرور من آن خدایی است که قرآن را فرو فرستاده، و همو دوستدار شایستگان است. }

نکته‌ها:

در آیات قبل، ناتوانی معبودهای باطل بیان شد. این آیه به معرفی خداوند می‌پردازد. صالح بودن، از جایگاه والایی نزد خداوند برخوردار است، تمام انبیا از صالحان بوده‌اند، «كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ»^{۳۵} و آرزوی ملحق شدن به آنان را داشته‌اند، چنانکه حضرت یوسف فرمود: «تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَ أَحَقِّنِي بِالصَّالِحِينَ»^{۳۶} و ما نیز در پایان هر نماز، به آنان سلام می‌فرستیم. «السلام علينا و علی عبادالله الصالحين»

پیام‌ها:

- خداوند به واسطه‌ی قرآن، پیامبر را یاری و بیمه کرد. «إِنَّ وَلِيَّيَ اللَّهِ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ»
- توجّه صالحان به سرپرستی خداوند، سبب مقاومت و نهراسیدن آنان است. «تُمْ كِيدُونَ فَلَا تُنْظِرُونَ إِنَّ وَلِيَّيَ اللَّهُ ...»
- رابطه‌ی خداوند با انسان مؤمن، بسیار نزدیک است. «ولی» (کلمه‌ی «ولی»، در اصل به معنای دنباله‌ی هم و پشت سر هم بودن است.)
- نزول کتاب آسمانی، پرتوی از ولایت الهی است. «وَلِيَّيَ ... نَزَلَ»
- معبود واقعی کسی است که هم برنامه مشخصی می‌دهد، «نَزَلَ الْكِتَابَ» هم در اجرا، رهروان را سرپرستی می‌کند. «يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ» (صدور قانون باید همراه با حمایت از مجریان صالح و شایسته باشد)
- نترسید! زیرا خداوند ولیّ صالحان است و وعده‌ی یاری داده. «إِنَّ وَلِيَّيَ اللَّهِ ... يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ»
- مشکلات انسان، یا از نداشتن برنامه است و یا از نداشتن سرپرست، و مؤمن هیچ يك از این دو مشکل را ندارد. «نَزَلَ الْكِتَابَ ... يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ»

^{۳۵} انعام، ۸۵.

^{۳۶} یوسف، ۱۰۱.

- ولایت الهی نسبت به اولیای صالح همیشگی و عمومی است. «يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ» و کافر، از مدار حمایت‌ها و امدادهای الهی محروم است. «وَ أَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ»^{۳۷}
- مؤمنان صالح و نیکوکار، در بن‌بست قرار نمی‌گیرند. «يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ» در آیه‌ی دیگر نیز آمده است: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»^{۳۸} خداوند سرپرست مؤمنان است و آنان را از تاریکی‌ها نجات می‌دهد.
- شایسته سالاری، شیوه‌ی مورد تأیید قرآن است. «يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ»

سوره انفال

۱۱. "وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ نِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَ نِعْمَ النَّصِيرُ" (انفال/۴۰) {و اگر روی برتافتند، پس بدانید که خدا سرور شماست. چه نیکو سرور و چه نیکو یاور است.}

پیام‌ها:

- شما به وظیفه عمل کنید، اگر دیگران عمل نکردند یا اعراض کردند، خداوند یاور شماست. «وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ»
- از ولایت و نصرت الهی غافل نشوید. «فَاعْلَمُوا» (ایمان به ولایت و نصرت الهی، موجب رشد و تقویت انگیزه‌ی مبارزه با فتنه‌گران است و یاد الطاف او، به دل‌های مؤمنان در مقابل توطئه‌ها و لجاجت‌ها آرامش می‌بخشد.)
- خداوند، بهترین مولاست، چون نه ما را به دیگری می‌سپارد، نه ما را فراموش می‌کند، نه ما را برای نیاز خودش می‌خواهد و نه حق و اجر کسی را ضایع می‌سازد. «نِعْمَ الْمَوْلَىٰ»
- یاری خداوند، برتر از هر یآوری است. «نِعْمَ النَّصِيرُ»

سوره یونس

۱۲. "أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ" (یونس/۶۲) {آگاه باشید، که بر دوستان خدا نه بیمی است و نه آنان اندوهگین می‌شوند.}

پیام‌ها:

- کسی که ولیّ خدا باشد، خدا هم ولیّ اوست.^{۳۹} «إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ»
- کسی که خوف الهی داشته باشد، خوف دیگری نخواهد داشت. «إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ» (آن را که حساب پاک است، از محاسبه چه باک است)
- اولیای خدا، آینده‌ای روشن و بدون بیم و اندوه دارند. «إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ»

سوره نحل

محمّد، ۱۱.

بقره، ۲۵۷.

آیات ۲۵۷ بقره «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا»، ۶۸ آل عمران «وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ» و ۱۹ جاثیه «وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ»

۱۳. "إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ" (نحل/۱۰۰)؛ تسلط او فقط بر کسانی است که وی را به سرپرستی برمی گیرند، و بر کسانی که آنها به او [خدا] شرک می ورزند.

نکته‌ها:

شیطان به عزت خداوند سوگند یاد کرده که با استمداد از حزب و قبیله‌اش و از راه زینت دادن، وعده‌ها، تبلیغات، وسوسه‌ها و افراد منحرف، از هرسو انسان را شکار کند. و مردم در برابر این سوء قصد به چند گروه تقسیم می شوند از جمله:

. انبیا که شیطان در آرزوها و اهداف آن بزرگواران مانع تراشی می کند، ولی در خود آنان نقشی ندارد. «أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمِّيَّتِهِ» یعنی شیطان در اهداف و آرزوهای پیامبر چیزی را القا می کند، ولی خداوند توطئه‌اش را خشی می نماید.^{۴۰}

. مؤمنان که شیطان با آنان تماس می گیرد، ولی آنها متذکر شده و نجات می یابند. «إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا»^{۴۱}

. مردم عادی که شیطان در روح آنان فرو رفته و وسوسه می کند. «يُوسِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ»^{۴۲}

. افراد فاسق، که شیطان در عمق جان‌شان رفته و بیرون نمی آید و بر فکر و دل و اعضای آنان تسلط می یابد. «فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ»^{۴۳}

پیام‌ها:

- مقدمات سلطه‌ی شیطان را خودمان فراهم می کنیم. «إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ» (تا مردم ولایت منحرفان را نپذیرند آنان کاری از پیش نمی برند)

- موخدان واقعی بیمه هستند، لیکن هرکس به سراغ غیر او رفت نفوذ پذیر می شود. «إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ...»

سوره کهف

۱۴. "وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا" (کهف/۵۰)؛ و [یاد کن] هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: «آدم را سجده کنید»، پس [همه] جز ابلیس- سجده کردند، که از [گروه] جن بود و از فرمان پروردگارش سرپیچید. آیا [با این حال]، او و نسلش را به جای من دوستان خود می گیرید، و حال آنکه آنها دشمن شمايند؟ و چه بد جانشینانی برای ستمگرانند.

نکته‌ها:

سجده سه نوع است:

الف: سجده‌ی عبادت که مخصوص خداست مثل سجده‌ی نماز.

ب: سجده‌ی اطاعت، مثل سجده‌ی فرشتگان بر آدم، که برای اطاعت فرمان خداوند بود.

^{۴۰} حج، ۵۲.

^{۴۱} اعراف، ۲۰۱.

^{۴۲} ناس، ۵.

^{۴۳} زخرف، ۳۶.

ج: سجده‌ی تحیت، تکریم و تشکر از خداوند، مثل سجده‌ی یعقوب بر عاقبت یوسف.

پیام‌ها:

- سرگذشت سجده فرشتگان بر آدم و تمرد ابلیس، قابل تأمل و مایه‌ی عبرت است. «وَ إِذْ قُلْنَا ...»
- فرشتگان پیش از انسان بوده‌اند. «قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ»
- انسان برتر از فرشته است که مسجود او قرار گرفته است. «اسْجُدُوا لِآدَمَ»
- فرشتگان مطیع امر خداوند. «اسْجُدُوا ... فَسَجَدُوا»
- آنان که سجده‌ای ندارند، در خط ابلیس‌اند. «فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ»
- نباید به سابقه‌ی خود مغرور شد. ابلیس با سابقه‌ی طولانی عبادت، فاسق شد. «كَانَ مِنَ الْجِنَّ فَفَسَقَ ...»
- ابلیس فرزند و ذریه دارد. «وَ ذُرِّيَّتُهُ»
- فاسقان را نباید دوست خود گرفت. «فَفَسَقَ ... أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ»
- پیروان شیطان باید در عملکرد خود بازنگری کنند که چه می‌کنند. «أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ»
- شیطان و نسل او، دشمن انسانند. «وَ هُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ»
- آنان که به جای خدا پیرو شیطان می‌شوند، ستمگرند. «بئسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا»
- رها کردن خدا و پیروی از شیطان، انتخاب بدترین جایگزین است. «بئسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا»

سوره حج

۱۵. "وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَ فِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ اعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ " (حج/۷۸) {و در راه خدا چنان که حق جهاد [در راه] اوست جهاد کنید، اوست که شما را [برای خود] برگزیده و در دین بر شما سختی قرار نداده است. آیین پدرتان ابراهیم [نیز چنین بوده است] او بود که قبلاً شما را مسلمان نامید، و در این [قرآن نیز همین مطلب آمده است] تا این پیامبر بر شما گواه باشد و شما بر مردم گواه باشید. پس نماز را برپا دارید و زکات بدهید و به پناه خدا روید. او مولای شماست؛ چه نیکو مولایی و چه نیکو یاورى.}

نکته‌ها:

می‌دانیم که گواه بودن، به علم و عدالت نیاز دارد و همه‌ی مردم نه عادلند و نه آگاه که بتوانند بر دیگران شاهد باشند، بنابراین، مراد از گواه بودن مسلمانان که در این آیه عنوان شده است، بعضی از آنان هستند که هم به اعمال و رفتار مردم علم دارند و هم امین و عادلند و چنین افرادی همان گونه که در روایات می‌خوانیم، اهل بیت پیامبر و امامان معصوم علیهم السلام هستند که اعمال و رفتار ما بر آنان عرضه می‌شود.

خداوند در آغاز این سوره، از زلزله عظیم قیامت و عذاب شدید الهی یاد کرد و در پایان سوره از جهاد و نماز و زکات سخن گفت و یادآور شد که او برای همه بندگان، مولا و سرپرست و یاور و نیکوست، این نکته به ما می آموزد که برای نجات از خطرهای زلزله‌ی عظیم قیامت و عذاب شدید الهی، بنده‌ی او باشیم و به او پناه ببریم که «فَنِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَ نِعْمَ النَّصِيرُ».

نفی «حَرْج» به معنای سخت نبودن احکام الهی نیست، زیرا در همین آیه که می فرماید: جهاد کنید آن گونه که حق جهاد است. و ناگفته پیداست که جهاد کار بس سختی است. پس مراد از نبودن حرج در دین آن است که اسلام بن بست ندارد. مثلاً در فرمان جهاد افراد بیمار، لنگ، نابینا، سالمند و زنان و کودکان و ناتوانان معافند، ولی دفاع با همه‌ی سختی آن وظیفه است.

پیام‌ها:

- ارزش کارها، به انگیزه و شیوه و مقدار آن بستگی دارد. (جهادی ارزش دارد که با تمام توان در راه خدا باشد) «فِي اللَّهِ حَقٌّ جِهَادٌ»

- هم به مردم شخصیت دهید، «اجْتَبَاكُمْ- أُيِّبُكُمْ- تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ» و هم سخت گیری نکنید. «مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرْجٍ»

- در وضع قانون، مراعات توان مردم را بکنیم. «مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرْجٍ»
- اسلام، دین آسان و احکام آن انعطاف پذیر است. در زمان‌ها و مکان‌های مختلف، شایستگی اجرا شدن را دارد. «مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرْجٍ»

- اسلام آئین ابراهیمی و سابقه بس درخشان دارد. «هُوَ سَمَّاكُمْ الْمُسْلِمِينَ»
- پیامبران، پدران امت‌ها هستند. «أُيِّبُكُمْ»

- «مسلمان» نام مبارکی است که از قبل برای ما انتخاب شده است. «مِنْ قَبْلُ»
- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر اعمال ما گواه است. «لَيَكُونَنَّ الرَّسُولُ شَهِيداً»
- نماز و زکات، تشکر از خداوند است. (باید به شکرانه‌ی برگزیدگی و سابقه و لیاقت و گواه بودن امت اسلام، نماز به پا داشت. فَأَقِمْوَا الصَّلَاةَ ...

- تنها به برگزیده بودن و نام اسلام و مسلمانی تکیه نکنیم، با نماز و زکات و تمسك به خدا، این افتخارات را پاسداری کنیم. «فَأَقِمْوَا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ»

- مشروعیت ولایت‌ها و حکومت‌های بشری در گرو منتهی شدن به ولایت الهی است. «هُوَ مَوْلَاكُمْ»

سوره فرقان

۱۶. " قَالُوا سُبْحَانَكَ مَا كَانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ وَ لَكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَ آبَاءَهُمْ حَتَّى نَسُوا الذِّكْرَ وَ كَانُوا قَوْمًا بُورًا " (فرقان/ ۱۸) { می گویند: «منزهی تو، ما را نسزد که جز تو دوستی برای خود بگیریم، ولی تو آنان و پدرانشان را برخوردار کردی تا [آنجا که] یاد [تو] را فراموش کردند و گروهی هلاک شده، بودند.» }

نکته‌ها:

- کلمه‌ی «بور» به معنای هلاکت و فساد است. به زمینی که خالی از درخت، گل و گیاه باشد، «بایر» گویند. در این آیه ممکن است جمع «بائر» باشد و ممکن است مصدر باشد، یعنی قومی که سراسر بورند.
- کلمه‌ی «سُبْحَانُكَ» در دو مورد بکار می‌رود؛ یکی در مورد تعجب و دیگری در مورد برخورد با عقائد و سخنان انحرافی. عوامل نسیان و غفلت در قرآن متعدّد است و برخی از آنها عبارتند از:
- الف: مال و ثروت که در این آیه آمده است.
- ب: فرزند و خانواده. «لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ»^{۴۴}
- ج: تجارت. «لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ»^{۴۵}
- د: شیطان، تفرقه، قمار و شراب. «إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَ يُصَدِّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ»^{۴۶}

پیام‌ها:

- در قیامت، معبودهای ساختگی به سخن درمی‌آیند. «قَالُوا»
- هر کجا سخنی از شرک به میان آمد، تسبیح و تنزیه خدا لازم است. «سُبْحَانُكَ»
- خداوند نعمت‌های خود را حتّی از منحرفان دریغ نمی‌دارد. «لَكِنْ مَتَّعْتَهُمْ»
- خطر مال در جایی است که سبب فراموشی خدا شود، نه این که مال مطلقاً بد و خطرناک باشد. مَتَّعْتَهُمْ ... حَتّی نَسُوا
- در خانواده‌هایی که چند نسل آنها مرّفه بوده‌اند، زمینه‌ی فراموشی از خدا و قیامت، بیشتر است. «وَأَبَاءَهُمْ»
- به مال و جلوه‌گری‌های مرّفه‌ین نگاه نکنید، همه‌ی آنان تباه شدنی هستند. «كَانُوا قَوْمًا بُورًا»

سوره عنکبوت

۱۷. "مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ" (عنکبوت/۴۱)؛ داستان کسانی که غیر از خدا دوستانی اختیار کرده‌اند، همچون داستان عنکبوت است که [با آب دهان خود] خانه‌ای برای خویش ساخته، و در حقیقت - اگر می‌دانستند - سست‌ترین خانه‌ها همان خانه عنکبوت است.}

نکته‌ها:

- به مناسبت این آیه، این سوره، عنکبوت نام گرفته است.
- از افلاطون نقل شده که مگس حریص‌ترین حشره است که برای معاش خود روی ترشی، شیرینی، آلودگی و زخم می‌نشیند؛ ولی عنکبوت در گوشه‌ای می‌تند و قناعت دارد، جالب این است که خداوند فعّال‌ترین و حریص‌ترین حیوان را طعمه گوشه‌گیرترین حیوان قرار می‌دهد، مگس با پای خود به سراغ عنکبوت می‌رود و او با تارهای خود مگس را شکار می‌کند.

^{۴۴} منافقون، ۹.

^{۴۵} نور، ۳۷.

^{۴۶} مائده، ۲۱.

پیام‌ها:

- استفاده از مثل، یکی از بهترین شیوه‌ها در تعلیم و تربیت است، «مَثَلُ الَّذِينَ...» و بهترین مثال‌ها، مثالی است که در همه‌ی زمان‌ها و مکان‌ها و برای همه‌ی اقشار مردم ملموس باشد. «كَمَثَلِ الْغَنَكِبُوتِ»
- بنای شرك، مانند خانه‌ی عنكبوت سست و بی‌اساس است. «مَثَلُ الَّذِينَ... كَمَثَلِ الْغَنَكِبُوتِ...»
- عنكبوت، در اماکن متروکه خانه می‌سازد؛ شرك نیز در روح‌های دور از خدا جا گرفته و تأثیر می‌گذارد. «دُونِ اللَّهِ - كَمَثَلِ الْغَنَكِبُوتِ»
- خانه‌ی عنكبوت، تنها اسم خانه را دارد؛ غیر خدا نیز اسم‌هایی بیش نیستند. «دُونِ اللَّهِ - أَوْهَنَ الْبُيُوتِ»
- عنكبوت، در عالم خود خیال می‌کند که خانه دارد و خانه‌اش در برابر حوادث مقاوم است؛ مشرك نیز به چنین توهمی دچار است. «أَوْهَنَ الْبُيُوتِ»
- ولایت الهی، بنیانی مرصوص و بنایی آهنین دارد، «كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ»^{۴۷} اما ولایت غیر خدا، بسیار سست است. «أَوْهَنَ الْبُيُوتِ»
- گاهی انگیزه‌ها، خیالات و دوستی‌ها، مانع فهمیدن حق است. «لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» (چنانکه می‌گویند: «حب الشيء يعمي و يصم»)، برخی علاقه‌ها انسان را
- مشرکان از سر جهل و بی‌خبری به سراغ غیر خدا می‌روند. «لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ»

سوره احزاب

۱۸. "قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً وَ لَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَ لَا نَصِيرًا" (احزاب/ ۱۷) { بگو: } «چه کسی می‌تواند در برابر خدا از شما حمایت کند اگر او بخواهد برای شما بد بیاورد یا بخواهد شما را رحمت کند؟ و غیر از خدا برای خود یار و یابری نخواهند یافت.» {

نکته‌ها:

- اراده خداوند در مورد بروز گرفتاری و سختی برای انسان بدین معناست که انسان با اختیار خود و انجام اعمال ناشایست (مانند فرار از جنگ)، خود را به سمت آتش قهر الهی می‌کشاند و چون تمام کارها به اراده‌ی الهی صورت می‌گیرد، این گرفتاری‌ها به خداوند نسبت داده می‌شود.

پیام‌ها:

- وجدان‌ها را با طرح سؤال بیدار کنید. «قُلْ مَنْ... يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللَّهِ»
- رحمت و عذاب، تلخی و شیرینی، در مدار اراده‌ی خداوند به انسان می‌رسد. «أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا - أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً» (البته اراده‌ی سوء یا رحمت خداوند، با توجه به حکمت است.)

۱۹. " النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أُولِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا " (أحزاب/۶) {۱}: پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر [و نزدیکتر] است و همسرانش مادران ایشانند، و خویشاوندان [طبق] کتاب خدا، بعضی [نسبت] به بعضی اولویت دارند [و] بر مؤمنان و مهاجران [مقدمند]، مگر آنکه بخواهید به دوستان [مؤمن] خود [وصیت یا] احسانی کنید، و این در کتاب [خدا] نگاشته شده است. {۱}

نکته‌ها:

- در تفسیر مجمع البیان می‌خوانیم: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله میان مسلمانان (انصار و مهاجرین) عقد اخوت برقرار کرده بود، به گونه‌ای که مثل برادر حقیقی از یکدیگر ارث می‌بردند، زیرا مهاجران در آغاز، از وطن و اموال و بستگان خود دور شده بودند و عقد اخوت، این موارد را جبران می‌کرد تا آنکه آیه نازل شد و چنین ارثی را لغو کرد و فرمود: ملاک ارث بردن، خویشاوندی است.
- هنگامی که فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد حرکت برای جنگ تبوک صادر شد، بعضی گفتند: ما باید از والدین خود اجازه بگیریم. این جمله نازل شد که «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ».^{۴۸}
- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در روز غدیرخم که به فرمان خداوند، حضرت علی علیه السلام را به جانشینی خود منصوب فرمود، قبل از معرفی و نصب آن حضرت، جمله‌ی «أَ لَسْتُ أَوَّلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ» را بیان فرمودند و از آنان اقرار گرفتند که آیا طبق آیه قرآن، من از شما حتی نسبت به خودتان اولویت ندارم؟! همه گفتند: بله.
- آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ»^{۴۹}
- اولویت پیامبر بر مؤمنان، در مسایل حکومتی و فردی و تمام امور است. «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ» چنانکه در آیه‌ی ۳۶ همین سوره می‌خوانیم: برای هیچ زن و مرد با ایمانی در برابر قضاوت پیامبر حق انتخاب و اختیاری نیست. «مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ» در روایات بسیاری آمده است: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، این اولویت را برای امامان معصوم علیهم السلام نیز قائل بودند.^{۵۰}
- در حدیث می‌خوانیم: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:
- «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ نَفْسِهِ وَ مَالِهِ وَ وَلَدِهِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ»
- سوگند به خدایی که جانم در دست اوست، ایمان هیچ يك از شما کامل نیست، مگر این که مرا از جان و مال و فرزند و از همه‌ی مردم بیشتر دوست داشته باشد.^{۵۱}

^{۴۸} تفسیر مجمع البیان.

^{۴۹} بحار، ج ۲۱، ص ۳۸۷.

^{۵۰} تفسیر نورالثقلین.

^{۵۱} تفسیر نمونه به نقل از فی ظلال.

پیام‌ها:

- پیامبر، بر تمام مؤمنان ولایت کامل دارد و ولایت آن حضرت بر مردم، از ولایت خودشان بر امورشان برتر است. «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ» (در جامعه اسلامی، باید دین سالاری باشد).
- لازمه‌ی ایمان به خداوند، پذیرش ولایت رسول خداست. «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ»
- احترام همسران پیامبر لازم است. «أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ» (حتی پس از رحلت پیامبر، کسی حق ندارد با همسران پیامبر ازدواج کند).
- قرار گرفتن همسران پیامبر به منزله‌ی مادر، سبب ارث بردن آنان از مردم نمی‌شود. «وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ»
- خویشاوندی و پیوندهای خانوادگی، اولویت‌آور است. «أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ»
- قوانین ثابت ارث، مانع رسیدگی به وضعیت دوستان محروم نشود. «إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أُولِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا»
- اولویت خویشاوندان در ارث، بعد از عمل به وصیت است. «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ ... إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا ...» (آری، اگر فردی وصیت کرد که بخشی از مال او صرف دوستانش شود، اول باید به وصیت عمل شود و سپس تقسیم شود).
- احکام و مسایل حقوقی را در امور خانوادگی جدی بگیریم. «فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا»
- ثبت و ضبط امور، کاری الهی است. «فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا»

سوره دخان

۲۰. "يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَىٰ عَنْ مَوْلَىٰ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ" (دخان/۴۱) { همان روزی که هیچ دوستی از هیچ دوستی نمی‌تواند حمایتی کند، و آنان یاری نمی‌شوند. }

پیام‌ها:

- در قیامت هیچ نوع کمکی در کار نیست. «شَيْئًا»
- در قیامت نه فرد به فرد کمک می‌کند «مَوْلَىٰ عَنْ مَوْلَىٰ» نه گروه به گروه. «وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ»

آیات غفلت:

سوره نساء

۲۱. "وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلَتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَائِكُمْ وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَىٰ لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَأَسْلِحَتَهُمْ وَالدِّينُ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ كَانَ بِكُمْ أَذَىٰ مِنْ مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ وَخُذُوا حِذْرَكُمْ إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا" (نساء/۱۰۲) { و هرگاه در میان ایشان بودی و بر ایشان نماز برپاداشتی، پس باید گروهی از آنها با تو [به نماز] برخیزند و باید سلاحهای خود را با خود بگیرند و هنگامی که سجده کردند [و نماز را به پایان رسانیدند] باید به پشت سر شما [به میدان نبرد] بروند و آن گروه

دیگر که نماز نخوانده‌اند [و مشغول پیکار بوده‌اند] بیایند و با تو نماز بخوانند و باید آنها وسایل دفاعی و سلاحهای خود را با خود [در حال نماز] حمل کنند [ازیرا] کافران دوست دارند که شما از سلاحها و متاعهای خود غافل شوید و یکمرتبه به شما هجوم آورند و اگر از باران ناراحت هستید و یا بیمار [و مجروح] باشید، مانعی ندارد که سلاحهای خود را بر زمین بگذارید، ولی وسایل دفاعی [مانند زره و خود] را با خود بردارید، خداوند برای کافران عذاب خوار کننده‌ای فراهم ساخته است.}

نکته‌ها:

- در سال ششم هجری، پیامبر با گروهی از مسلمانان به سوی مکه عزیمت کردند. در منطقه‌ی حدیبیه، با خالد بن ولید و دوستان او مواجه شدند که برای جلوگیری از ورود آن حضرت، سنگر گرفته بودند. پس از اذان بلال و برپایی نماز جماعت، خالد بن ولید فرصت را مناسب دید که هنگام نماز عصر یکباره حمله کند. آیه نازل شد و از توطئه خبرداد.
- خالد پس از دیدن این معجزه، مسلمان شد.^{۵۲}
- در این نماز (نماز خوف)، گروه اول پس از پایان رکعت اول، برخاسته بقیه نماز را خود تمام می‌کنند و امام جماعت صبر می‌کند تا گروه دیگر به رکعت دوم برسند و با سلاح، به نماز جماعت پیوندند.

پیام‌ها:

- نماز، حتی در صحنه‌ی جنگ تعطیل نمی‌شود و رزمنده، بی‌نماز نیست. «فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ ... وَ لِيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ»
- در اهمیت نماز جماعت همین بس که در جبهه‌ی جنگ با دشمن، حتی با يك رکعت هم برپا می‌شود. «وَ لَتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَى لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا»
- در هنگام پیش آمدن دو وظیفه (جهاد و نماز)، نباید یکی فدای دیگری شود. «فَلْتَقُمْ ... وَ لِيَأْخُذُوا»
- در همه حال، هشیاری لازم است، حتی نماز نباید مسلمانان را از خطر دشمن غافل کند. «وَ لِيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ»
- رهبر، محور وحدت و عبادت است. «كُنْتَ فِيهِمْ ... فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ»
- تقسیم کار، تعاون و شریک کردن دیگران در کارهای خیر، حتی در حساس‌ترین موارد، از عوامل الفت جامعه است. در این آیه، دو رکعت نماز جماعت میان دو گروه تقسیم شده، تا تبعیضی پیش نیاید و همه در خیر شریک باشند. «وَ لَتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَى ...»
- فرمان‌های الهی به تناسب شرایط، متفاوت است. (این آیه مربوط به نماز خوف در برابر دشمن است). «فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ»
- نماز جماعت در جبهه، نشان عشق به هدف و خدا و رهبر و پابندی به ارزشهاست. «إِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ»
- در جبهه باید جابه جایی نیروها در فاصله‌ی يك رکعت نماز، امکان پذیر بوده باشد. «وَ لَتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَى لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا»
- هر چه مدت نماز در جبهه بیشتر شود، فرصت دشمن برای حمله افزایش می‌یابد. پس باید حفاظت بیشتری داشت. در رکعت اول، داشتن اسلحه کافی است ولی در رکعت دوم، هم اسلحه و هم ابزار دفاع. «وَ لِيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ ... وَ لِيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَ أَسْلِحَتَهُمْ»

^{۵۲} تفسیر مجمع‌البیان.

- خداوند، پیامبرش را از توطئه‌ها و نقشه‌های پنهانی دشمن آگاه می‌کند. (با توجه به شأن نزول که ولید قصد کرد تا هنگام نماز جماعت حمله کند و با این آیه طرح او لغو شد.)
- حرکت با اخلاص شما، سبب امدادهای الهی در وقت خود است. (نزول این آیه و فرمان نماز خوف، يك امداد الهی در مقابل آن توطئه بود.)
- در جبهه، مراسم عبادی نباید طولانی شود و کارهای مانع هوشیاری، ممنوع است. «وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ»
- از آرزوهای دشمن، آگاه باشید. «وَدَّ الَّذِينَ»
- عبادت، وسیله‌ی غفلت از دشمن نشود. «تَغْفُلُونَ»
- احتمال غفلت در مسلمانان واقعی ضعیف است. (کلمه «لَوْ» در جمله «لَوْ تَغْفُلُونَ» نشانه‌ی این معناست.)
- با هوشیاری، باید از امکانات نظامی و اقتصادی حفاظت کرد. «أَسْلِحَتِكُمْ وَ أَمْتِعَتِكُمْ»
- غفلت امت اسلامی، شیخون کفار را در پی خواهد داشت. «مَيْلَةً وَاحِدَةً»
- هر سخن و برنامه و حرکتی که مسلمانان را غافل کند، گامی است در جهت اهداف و خواسته‌های دشمن. «وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ»
- مرض و ضرر ملاک و مجوز معافیت از جبهه و سربازی است. «بِكُمْ أَذَى ... أَوْ كُنْتُمْ مَرْضَى»
- بارانی مجوز زمین گذاشتن اسلحه است که با ضرر و آزار همراه باشد. در باران بی ضرر رزمنده سلاح بر زمین نمی‌گذارد. «بِكُمْ أَذَى مِنْ مَطَرٍ»
- در هیچ حالی، رزمنده نباید از وسائل حفاظتی دور باشد. حتی اگر اسلحه ندارد، زره بر تن داشته باشد. «خُذُوا حِذْرَكُمْ»
- تهدید کفار و امید و دلگرمی دادن به مؤمنان، از شیوه‌های قرآن است. «أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا»
- در آینده، ذلت از آن کافران است. «لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا»

سوره أنعام

۲۲. " ذَلِكَ أَنْ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا غَافِلُونَ " (انعام/۱۳۱) { این [اتمام حجت] بدان سبب است که پروردگار تو هیچ گاه شهرها را به ستم نابود نکرده، در حالی که مردم آن غافل باشند. }

نکته‌ها:

- سنت خداوند آن است که راه حق را با فرستادن انبیا و هشدارهای مختلف به مردم نشان می‌دهد و حقایق را بیان کرده، اتمام حجت می‌کند. در آن صورت اگر بی‌اعتنایی کردند، کیفر می‌دهد. این قانون و سنت کلی در آیات متعددی مطرح شده است، از جمله: «وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا لَهَا مُنْذِرُونَ»^{۵۳} ما هیچ قریه‌ای را هلاک نکردیم مگر آنکه مردم آنجا بیم‌دهندگانی داشتند. «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى تَبْعَثَ رَسُولًا»^{۵۴} ما تا پیامبری نفرستیم، عذاب نمی‌کنیم.

پیام‌ها:

^{۵۳} شعراء، ۲۰۸.

^{۵۴} اسراء، ۱۵.

- کيفردادن گناهكار، از شئون ربوبيّت خداوند است. «رَبُّكَ مُهِلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ»
- عقاب بدون بيان و هشدار، ظلم و قبيح است. «مُهِلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَ أَهْلُهَا غَافِلُونَ»

۲۳. " وَ هَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَ اتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ . أَنْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَنْزَلَ الْكِتَابُ عَلَى طَائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا وَ إِن كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لَغَافِلِينَ " (انعام/۱۵۵-۱۵۶) { و اين، خجسته كتابی است كه ما آن را نازل كرديم؛ پس، از آن پیروی كنید و پرهیزگاری نمایید، باشد كه مورد رحمت قرار گیرید، تا نگوئید: «كتاب [آسمانی]، تنها بر دو طایفه پیش از ما نازل شده، و ما از آموختن آنان بی‌خبر بودیم.» }

نکته‌ها:

- كلمه «مُبَارَكٌ» از ریشه‌ی «برکت»، بر دو امر تأکید می‌کند: ۱. ریشه قوی و ثابت. ۲. رشد دائم. قرآن، هم دارای مطالبی اساسی و تغییرناپذیر و استوار است و هم با گذشت زمان، پرده‌هایی از اسرارش كشف و روز به روز جلوه‌ی آن بیشتر می‌شود.
- «أَنْ تَقُولُوا» به معنای «لئلا تقولوا» است، یعنی: تا نگوئید و بهانه نگیرید.
- «دراسة» به معنای تلاوت و علم است.

پیام‌ها:

- قرآن، تنها كتاب تَقْوَى و نظری نیست، بلکه كتاب سعادت و برنامه‌ی عمل انسان است. «كتاب ... فَاتَّبِعُوهُ»
- سعادت بشر در دو چیز است: اطاعت حق، اجتناب از باطل. «فَاتَّبِعُوهُ وَ اتَّقُوا»
- خداوند، حجت را بر مردم تمام کرده است. «كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ ... أَنْ تَقُولُوا»
- دستگاه تبلیغاتی مسلمانان باید برای هر کشور و ملت و زبانی، برنامه‌های صحیح در سطح جهان آماده کند، تا حجت بر آنان تمام شود و نگویند ما از حق بی‌خبر بودیم. «أَنْ تَقُولُوا ... كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لَغَافِلِينَ»

سوره أعراف

۲۴. " وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَ الْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ " (اعراف/۱۷۹) { و در حقیقت، بسیاری از جنیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده‌ایم. [چرا كه] دل‌هایی دارند كه با آن [حقایق را] دریافت نمی‌كنند، و چشمانی دارند كه با آنها نمی‌بینند، و گوش‌هایی دارند كه با آنها نمی‌شنوند. آنان همانند چهارپایان بلکه گمراه‌ترند. [آری،] آنها همان غافل‌ماندگانند. }

نکته‌ها:

- «دَرَأَ» از «دَرَّءَ»، در اصل به معنای پراکنده ساختن و انتشار است و در اینجا به معنای خلق، آفرینش و اظهار نمودن است.

- **سؤال:** قرآن، در این آیه، آفرینش بسیاری از جنّ و انس را برای دوزخ می‌داند و در آیه‌ای دیگر خلقت جنّ و انس را برای عبادت می‌شمارد، «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^{۵۵} کدام يك صحيح است؟

- **پاسخ:** هدف اصلی آفرینش، خداپرستی و عبودیت است، ولی نتیجه‌ی کار بسیاری از انسان‌ها در اثر عصیان، طغیان و پایداری در کفر و لجاحت، دوزخ است، گویا که در اصل برای جهنّم خلق شده‌اند. حرف «لام» در «لِجَهَنَّمَ»، برای بیان عاقبت است، نه هدف. مانند نَجَّار که هدف اصلی او از تهیه کردن چوب، ساختن در و پنجره‌های زیباست، ولی کار به سوزاندن چوب‌های بی‌فایده در بخاری می‌انجامد که آن هدف فرعی است.

- این مطلب، شبیه این جمله‌ی حضرت علی علیه السلام است که می‌فرماید: خداوند فرشته‌ای دارد که هر روز با صدای بلند می‌گوید: «لِدُوا لِمَوْتٍ وَاجْمَعُوا لِلْفَنَاءِ وَابْنُوا لِلْخَرَابِ»^{۵۶} بزیاید برای مرگ و بسازید برای خرابی، یعنی پایان تولّد، مرگ، آخر ثروت‌اندوزی، فنا و پایان ساختمان ساختمان، خرابی است.

- آری، انسان‌هایی که هویت انسانی خود را از دست داده‌اند، جایگاهی جز آتش ندارند، «أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا»^{۵۷} چنانکه خود آنان نیز اعتراف می‌کنند که اگر دستورات الهی را شنیده بودند و تعقل می‌کردند، در جهنّم جای نداشتند. «قَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ»^{۵۸}

- انسان در داشتن چشم، گوش و زبان، شبیه حیوان است، ولی کیفیت و هدف بهره‌برداری انسان از نعمت‌ها باید بهتر و بیشتر باشد، وگرنه همچون حیوان بلکه پست‌تر از اوست.

- انسان باید علاوه بر ظاهر، ملکوت را ببیند و علاوه بر سر و صداها، ظاهری، زمزمه‌های باطنی و معنوی را بشنود.

- از امام صادق علیه السلام پرسیدند: چرا خداوند تمام بندگان را مطیع و موحد نیافرید؟ حضرت فرمودند: اگر چنین می‌شد، دیگر ثواب و عقاب معنا نداشت، زیرا آنان مجبور بودند و اختیاری نداشتند، اما خداوند انسان را مختار آفرید و علاوه بر عقل و فطرت، با تعالیم پیامبران و کتب آسمانی مسیر هدایت او را روشن کرد و او را به اطاعت فرمان داد و از نافرمانی نهي کرد تا فرمانبرداران از عاصیان مشخص شوند. گرچه تمام اسباب طاعت و عصیان را خداوند آفریده، اما به چیزی امر یا نهي نکرده مگر آنکه انسان می‌تواند ضد آن را نیز انجام دهد و مجبور نیست.^{۵۹} آری، تکلیف‌پذیری، تنها ارزش و وجه امتیاز انسان از دیگر موجودات است.

پیام‌ها:

- فرجام بسیاری از انسان‌ها و جنّیان، دوزخ است. «دَرَأْنَا...»

^{۵۵} ذاریات، ۵۶.

^{۵۶} نهج‌البلاغه، کلمات قصار ۱۳۲.

^{۵۷} فرقان، ۴۴.

^{۵۸} ملک، ۱۰.

^{۵۹} تفسیر اثنی عشری؛ بخار، ج ۳، ص ۶.

- جنّ هم مثل انسان، تکلیف و اختیار، کیفر و پاداش دارد. «مِنَ الْجِنَّ وَ الْإِنْسِ»
- ملاک انسانیت، فهم پذیرش معارف و تکالیف دینی است، وگرنه انسان مانند حیوانات است. «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ»
- کسی که با وجود توانایی از نعمت‌های الهی درست بهره نبرد، بدتر از موجودی است که اساساً آنها را ندارد. «بَلْ هُمْ أَضَلُّ»
- انسان‌های غافل و بی‌بصیرت، (در بی‌تفاوتی، شکم‌پرستی، شهوت‌رانی، استعمار شدن و محرومیت از لذت معرفت) مانند چهارپایان بلکه بدتر از آن می‌باشند. «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ»
- انسان‌های بی‌بصیرت، از هدف، خدا، خود، امکانات، آخرت، ذریّه، آیات الهی، قانون خدا، الطاف گذشته و گناهان خویش غافلند. «أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ»
- دوزخی شدن بسیاری از انسان‌ها، به خاطر بهره‌نبردن از نعمت‌های الهی در مسیر هدایت و کمال است. زیرا با داشتن چشم، گوش و دل، گرفتار غفلت شده‌اند. «أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ»

۲۵. " فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ كَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ " (اعراف/۱۳۶) { سرانجام از آنان انتقام گرفتیم و در دریا غرقشان ساختیم، چرا که آیات ما را تکذیب کردند و از آنها غافل بودند.}

نکته‌ها:

- «انتقام»، در اینجا به معنای مجازات و کیفر است، نه کینه‌توزی.
- «هم»، در مصر قلم به دریا و رودخانه می‌گفتند و چون داستان موسی و غرق فرعون و فرعونیان مربوط به مصر است، در قرآن همان لغت کهن به کار رفته است.^{۶۰}

پیام‌ها:

- توجه به انتقام‌گیری خداوند، زمینه‌ی تذکر و ترک گناه است. «فَانْتَقَمْنَا» خداوند هم ارحم الراحمین و بسیار مهربان است و هم انتقام‌گیرنده.
- سرنوشت ما و ریشه‌ی ناگواری‌ها و بلاها، در دست خودماست. فَأَغْرَقْنَاهُمْ ... بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا
- غفلت از آیات الهی، تاوان سنگینی دارد. فَأَغْرَقْنَاهُمْ ... كَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ

۲۶. " سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كَلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ كَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ " (اعراف/۱۴۶) { به زودی کسانی را که در زمین، بناحق تکبر می‌ورزند، از آیاتم رویگردان سازم [به طوری که] اگر هر نشانه‌ای را [از قدرت من] بنگرند، بدان ایمان نیاورند، و اگر راه صواب را ببینند آن را برنگزینند، و اگر راه گمراهی را ببینند آن را خود قرار دهند. این بدان سبب است که آنان آیات ما را دروغ انگاشتند و غفلت ورزیدند.}

^{۶۰} تفسیر نمونه.

نکته‌ها:

- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: هنگامی که دنیا در نظر مسلمانان جلوه کند، هیبت اسلام از آنان جدا می‌شود و زمانی که امر به معروف و نهی از منکر را ترک کنند، از برکت وحی محروم می‌شوند. «و اذا ترکوا الامر بالمعروف و النهی عن المنکر حرمت بركة الوحی»^{۶۱}

پیام‌ها:

- متکبران، بدانند که از هدایت و ایمان به آیات الهی محروم می‌شوند. «سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ»
- خداوند، بی‌جهت لطف خود را از کسی بر نمی‌گرداند، بلکه این نتیجه‌ی عملکرد خود انسان است. «سَأَصْرِفُ ... يَتَكَبَّرُونَ»
- تکبر انسان، برخاسته از تصورات موهوم اوست. «يَتَكَبَّرُونَ ... بِغَيْرِ الْحَقِّ»
- تکبر، هرگز برای موجود ضعیف و محتاجی همچون انسان، زینده نیست. «يَتَكَبَّرُونَ ... بِغَيْرِ الْحَقِّ»
- تکبر، اگر ادامه یابد، آیات متعدّد نیز انسان را هدایت نمی‌کند. «يَتَكَبَّرُونَ ... كُلُّ آيَةٍ»
- انسان در انتخاب هدایت و گمراهی آزاد است. «لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ... يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا»
- استمرار غفلت و تکذیب آیات الهی، موجب تکبر و انحراف در دیدگاه و انتخاب است. «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ كَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ»

۲۷. "وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ " (اعراف/۱۷۲) { و هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم، ذریّه آنان را برگرفت و ایشان را بر خودشان گواه ساخت که آیا پروردگار شما نیستیم؟ گفتند: «چرا، گواهی دادیم» تا مبدا روز قیامت بگویید ما از این [امر] غافل بودیم. }

نکته‌ها:

- «ذُرِّيَّةٌ»، یا از «ذر»، به معنای ذرّات بسیار کوچک غبار (یا مورچه‌های ریز) است، که مراد از آن در اینجا، اجزای نطفه‌ی انسان و یا فرزندان کوچک و کم‌سن و سال می‌باشد، یا از ریشه‌ی «درو»، به معنای پراکنده ساختن و یا از «دَرَزْ»، به معنای آفریدن است.^{۶۲} اما اغلب به فرزندان گفته می‌شود.
- چگونگی پیمان گرفتن خدا از بنی آدم در این آیه بیان نشده است، ولی مفسران اقوال متعدّدی بیان کرده‌اند که مشهورترین آنها دو قول است؛

الف: طبق روایات، پس از خلقت حضرت آدم، همه فرزندان او تا پایان دنیا به صورت ذرّات ریز و پراکنده، همچون مورچگان از پشت او بیرون آمده، مورد خطاب و سؤال الهی قرار گرفتند و به قدرت الهی به ربوبیت خدا اعتراف کردند. سپس همه به صلب و گل آدم برگشتند تا به تدریج و به طور طبیعی به این جهان بیایند. این عالم را «عالم ذرّ» و آن پیمان را «پیمان آلست» می‌گویند.^{۶۳}

^{۶۱} تفسیر صافی.

^{۶۲} تفسیر نمونه.

^{۶۳} کافی، ج ۲، ص ۱۳.

امام صادق علیه السلام فرمود: بعضی از ذریّه‌ی آدم در عالم ذرّ به زبان اقرار کردند، ولی ایمان قلبی نداشتند.^{۶۴} از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که این اقرار، روز عرّفه انجام شده است.^{۶۵}

ب: مراد از عالم ذرّ، همان پیمان فطرت و تکوین می‌باشد. یعنی هنگام خروج فرزندان آدم از صلب پدران به رحم مادران که ذرّاتی بیش نیستند، خداوند فطرت توحیدی و حقّ جوئی را در سرشت آنها می‌نهد و این سرّ الهی به صورت يك حسن درونی در نهاد و فطرت همه، به ودیعت نهاده می‌شود. همچنین در عقل و خردشان، خداپاوری به صورت يك حقیقت خود آگاه نقش می‌بندد. و لذا فطرت و خرد بشری، بر ربوبیت خداوند گواهی می‌دهد.

- در بعضی روایات که از امام صادق علیه السلام درباره‌ی فطرت سؤال شده است، امام، فطرت را همان عالم ذرّ دانسته‌اند.^{۶۶}

- در برخی روایات، فطرت، اثر عالم ذرّ است نه خود آن، «ثبت المعرفة فی قلوبهم و نسوا الموقف»، بنابراین، انسان‌ها در زمان و موقعی اقرار کرده، ولی آن را فراموش کرده‌اند، و اثر آن اقرار همان فطرتی است که به سوی او گرایش دارد. به هرحال آیه‌ی، مورد گفتگوی متکلمان، محدثان و مفسران است، لذا ما علم آن را به اهلش که همان راسخان در علم هستند، واگذار می‌کنیم.^{۶۷}

پیام‌ها:

- تمام انسان‌ها، فرزندان حضرت آدم علیه السلام هستند و خداوند از آنها بر ربوبیت خود اقرار گرفته است. **وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ... أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ**

- خداوند، توحید را در فطرت و سرشت انسان‌ها قرار داده است. «أَشْهَدُهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» هر انسانی به گونه‌ای ربوبیت و وحدانیت خداوند را دریافته و بر آن گواه است.

- خداوند، پس از آفرینش انسان، ربوبیت خود را بر او آشکار کرد تا به هنگام لزوم گواهی دهد. «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ»

- میثاق فطرت و خداجویی، برای اتمام حجّت است. «أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ»

- در روز قیامت، ادّعای غفلت از ربوبیت خداوند، پذیرفته نیست. «إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ» عذر جهل و غفلت، نزد خداوند پذیرفته نیست.

۲۸. " وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرَّعًا وَ خِيفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَ الْأَصَالِ وَ لَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ " (اعراف/۲۰۵) { و در دل خویش، پروردگارت را بامدادان و شامگاهان با تضرع و ترس، بی‌صدای بلند، یاد کن و از غافلان مباش }

نکته‌ها:

^{۶۴} تفسیر نورالتقلین.

^{۶۵} تفسیر درالمشور.

^{۶۶} تفسیر برهان و نورالتقلین، پیام قرآن، ج ۳، ص ۱۱۷.

^{۶۷} برای اطلاع از اقوال و نظرات مختلف، به کتاب‌های «پیام قرآن»، از آیت‌الله مکارم شیرازی و «منشور جاوید»، آیت‌الله سبحانی و تفسیر اطیب البیان مراجعه کنید.

- در آیهی قبل، آداب تلاوت قرآن بیان شد و در این آیه، آداب ذکر و دعا بیان شده است و باید با تَضَرُّع و خشوع و بیم و امید همراه باشد.
- کلمه‌ی «أَصَال» جمع «اصیل»، به معنای نزدیک غروب و شامگاهان و کلمه‌ی «غَدُو» جمع «غَدُوَّة»، به طلوع فجر تا طلوع خورشید گفته می‌شود.
- بعضی گفته‌اند: مراد از «ذکر» در این آیه، نمازهای واجب پنجگانه است و از ابن عباس نقل شده که بر اساس این آیه، امام جماعت باید در نماز صبح و شب قرائتش با صدای بلند باشد به مقداری که مأمومین بشنوند، نه زیاده از آن.

پیام‌ها:

- پیامبران نیز باید پیوسته به یاد خدا باشند، تا چه رسد به دیگران. «وَاذْكُرْ رَبَّكَ»
- قرآن، علاوه بر ذکر زبانی، ذکر قلبی و درونی را هم می‌ستاید. «فِي نَفْسِكَ»
- یاد خدا وقتی غفلت‌زدایی می‌کند که بدون تظاهر و سر و صدا باشد، وگرنه خودش نوعی سرگرمی و غفلت می‌شود. «تَضَرُّعاً وَ خِيفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ»
- ربوبیت خداوند دائمی است، پس سزاوار است که یاد او هم پیوسته باشد. «وَاذْكُرْ رَبَّكَ ... بِالْغَدُوِّ وَ الْأَصَالِ»
- آن ذکر و یادی بیمه‌کننده‌ی انسان است که عاشقانه و سوزناک و پیوسته و در هر صبح و شام باشد. «تَضَرُّعاً ... بِالْغَدُوِّ وَ الْأَصَالِ»
- در آغاز هر روز و هنگام شروع به کار و تصمیم‌گیری و در پایان هر روز و هنگام جمع‌بندی و نتیجه‌گیری باید به یاد خدا بود. «بِالْغَدُوِّ وَ الْأَصَالِ»
- آنان که هر صبح و شام، خدا را یاد نمی‌کنند، از غافلانند. «وَاذْكُرْ ... وَ لَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ»

سوره یونس

۲۹. "إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَ رَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ اطْمَأَنُّوا بِهَا وَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ " (یونس/۷)
 { کسانی که امید به دیدار ما ندارند، و به زندگی دنیا دل خوش کرده و بدان اطمینان یافته‌اند، و کسانی که از آیات ما غافلند. }

پیام‌ها:

- امید و یأس، در اصلاح و افساد انسان، نقش مؤثری دارد. «لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا»
- انسان، هر چه بیشتر از قیامت غافل و مأیوس شود، دنیاگراتر می‌شود. پس معتقدان به قیامت نباید دنیاگرا باشند. «لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَ رَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا»
- اطمینان واقعی تنها با یاد خداست و دنیا، آرام‌بخش کاذب آن هم برای غافلان است. «اطْمَأَنُّوا بِهَا ... غَافِلُونَ»

۳۰. " فَأَلْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَكَ آيَةً وَ إِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ " (یونس/۹۲) {
پس امروز تو را با زره [زرین] خودت به بلندی [ساحل] می‌افکنیم، تا برای کسانی که از پی تو می‌آیند عبرتی
باشد، و بی‌گمان، بسیاری از مردم از نشانه‌های ما غافلند.}

نکته‌ها:

روایتی از امام رضا علیه السلام در تفسیر صافی نقل شده است که فرمود: سر تا پای فرعون غرق در زره و سلاح بود و طبق قاعده
می‌بایست پس از غرق شدن به قعر دریا برود، ولی امواج، آن بدن سنگین را به ساحل بلندی افکند. که این خود يك معجزه بود.

پیام‌ها:

- قرآن از آینده و غیب خبر می‌دهد. (هنوز هم پس از دهها قرن، بدن مومیایی شده‌ی فرعون را در موزه‌ی قاهره تماشا می‌کنند)

«نُجِّيكَ بِبَدَنِكَ»

- از مرگ و محو طاغوت‌ها باید درس عبرت گرفت. «آيَةً»

- باید در حفظ آثار و نشانه‌های قدرت و امداد الهی کوشید. «لِمَنْ خَلَقَكَ آيَةً»

- بیشتر مردم از تاریخ و حوادث گذشته، عبرت نمی‌گیرند. «كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ ... لَغَافِلُونَ»

۳۱. " فَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ إِنْ كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغَافِلِينَ " (یونس/۲۹) {«و گواهی خدا میان ما و
میان شما بس است. به راستی ما از عبادت شما بی‌خبر بودیم.»}

نکته‌ها:

- در آیه قبل، معبودها می‌گفتند که شما ما را عبادت نمی‌کردید. اینجا می‌گویند: ما از عبادت شما غافل بودیم. نتیجه اینکه:
هر عبادتی که معبود از آن بی‌خبر باشد، عبادت نیست.

- در قرآن، بارها به مسأله‌ی تنفر و براءت معبودها از مشرکان و عمل آنها اشاره شده است. از جمله: آیه‌ی ۱۷ سوره فرقان
و آیه‌ی ۶۳ سوره قصص.

پیام‌ها:

- بت‌ها در قیامت شعور و نطق پیدا می‌کنند. «فَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا»

سوره نحل

۳۲. " أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ سَمِعِهِمْ وَ أَبْصَارِهِمْ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ " (نحل/۱۰۸)
{آنان کسانی‌اند که خدا بر دلها و گوش و دیدگانشان مهر نهاده و آنان خود غافلانند.}

پیام‌ها:

۱- دنیاگرایی و برتری دادن آن، سبب غفلت از آخرت، نفهمیدن، نشنیدن و ندیدن حقایق است. (کل آیه)

سوره كهف

۳۳. " وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا " (كهف/۲۸) ؛ و با کسانی که پروردگارشان را صبح و شام می‌خوانند [و] خشنودی او را می‌خواهند، شکیبایی پیشه کن، و دو دیدگاه را از آنان برمیگیر که زیور زندگی دنیا را بخواهی، و از آن کس که قلبش را از یاد خود غافل ساخته‌ایم و از هوس خود پیروی کرده و [اساس] کارش بر زیاده‌روی است، اطاعت مکن. }

نکته‌ها:

- در طول تاریخ، اغنیا و ثروتمندان کافر، پیوسته شرط ایمان آوردن خود را طرد فقرا و بینوایان می‌دانستند، چنانچه از نوح چنین درخواستی کردند و حضرت در جواب آنان فرمود:
- «مَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا»^{۶۸} من مؤمنان را به خاطر تهیدستی طرد نمی‌کنم. در زمان پیامبر اسلام نیز از آن حضرت می‌خواستند تهیدستانی چون سلمان و ابوذر و عمار و خباب را از خویش براند تا آنان ایمان آورده و همراه او شوند. این آیه از چنین تفکر و عملی نکوهش می‌کند.
- امام صادق و امام باقر علیهما السلام فرمودند: مراد از خواندن خداوند در صبحگاه و شامگاه، اقامه‌ی نماز است.^{۶۹}

پیام‌ها:

- ثروتمندان برای منصرف کردن پیامبر از معاشرت با تھی‌دستان مؤمن تلاش می‌کردند و پیامبر در برابر آن تلاشها، مأمور به مقاومت شد. «وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ»
- همدلی با تھی‌دستان سخت است، ولی باید تحمل کرد. «وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ»
- پایبندی به دعا و نیایش، شرط شایستگی افراد برای مصاحبت و همنشینی است. «وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ...»
- رهبر باید نسبت به محرومان همدل و همدم باشد، نه بی‌اعتنا.^{۷۰} «وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ ... وَ لَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ»
- دعای دائمی و خالصانه، ارزشمند است. «بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ»
- در آغاز و پایان هر روز باید به یاد خدا بود. «بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ»
- برای بدست آوردن دنیا و رضایت سرمایه‌داران، از تھی‌دستان فاصله نگیریم. «تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»
- زشت‌ترین کار آن است که مردم به خدا توجه کنند، ولی رهبر، به دنیا. «يُرِيدُونَ وَجْهَهُ... وَ لَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»
- خطر دنیاطلبی تا حدی است که خداوند، به پیامبران هم هشدار می‌دهد. «وَ لَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»
- در آیه‌ی ۵۲ سوره انعام آمده: «فَتَطْرَدُكَ مِنَ الظَّالِمِينَ» طرد مؤمنان با ظلم برابر است.

^{۶۸} هود، ۲۹.

^{۶۹} تفسیر نورالثقلین.

^{۷۰} در آیه‌ی ۵۲ سوره انعام آمده: «فَتَطْرَدُكَ مِنَ الظَّالِمِينَ» طرد مؤمنان با ظلم برابر است.

- کسی که بدنبال دنیا می‌رود، از مسیر رهروان الهی خارج می‌شود. «يُرِيدُونَ وَجْهَهُ ... تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» دنیاگرایی در مقابل خداگرایی است.

- کیفر دنیاگرایی، غفلت از یاد خداوند است. «تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ لَا تُطْعِمَنَّ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ»

- ارزش یاد خدا، به ریشه‌دار بودن آن در قلب و روح است. «أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ دِكْرِنَا»

- انسان گام به گام سقوط می‌کند؛ اول غفلت، آنگاه هوسرانی و سپس مسیر انحرافی. «أَغْفَلْنَا اتَّبَعَ هَوَاهُ كَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا»

- رهبری افراد غافل، هواپرست و افراطی ممنوع است. «أَغْفَلْنَا اتَّبَعَ هَوَاهُ كَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا»

- اعتدال، ارزش و زیاده‌روی ضد ارزش است. «وَ كَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا»

سوره مریم

۳۴. " وَ أَنْذَرَهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ وَ هُمْ لَا يُؤْمِنُونَ " (مریم/۳۹) { و آنان را از روز حسرت بیم ده، آن گاه که داورى انجام گیرد، و حال آنکه آنها [اکنون] در غفلتند و سرِ ایمان آوردن ندارند. }

نکته‌ها:

- کلید همه‌ی بدبختی‌ها، غفلت است. غفلت از خداوند، غفلت از معاد، غفلت از آثار و پیامدهای گناه، غفلت از توطئه‌ها، غفلت از محرومان، غفلت از تاریخ و سنت‌های آن و غفلت از جوانی و استعدادها و زمینه‌های رشد.

- مشابه این آیه، در مواردی از قرآن به چشم می‌خورد، از جمله:

- الف: «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَ يَبْقَىٰ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ»^{۷۱} همه‌ی مردم، فانی می‌شوند و تنها ذات خداوند صاحب جلال و منعم باقی است.

ب: «وَ لِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ»^{۷۲} ارث آسمان‌ها و زمین تنها از خداست.

- یکی از نام‌های قیامت «يَوْمَ الْحَسْرَةِ» است. حسرت بر فرصت‌های از دست داده و سرمایه‌های تلف شده.

پیام‌ها:

- یکی از وظایف انبیا، انذار است. «وَ أَنْذَرَهُمْ»

- هر کاری می‌توانید، در دنیا انجام دهید که در قیامت، کار از کار گذشته است. «قُضِيَ الْأَمْرُ»

- غفلت زمینه‌ی کفر است. «فِي غَفْلَةٍ وَ هُمْ لَا يُؤْمِنُونَ»

- مرگ در حال غفلت و بی‌ایمانی، مایه‌ی حسرت است. «فِي غَفْلَةٍ وَ هُمْ لَا يُؤْمِنُونَ»

سوره انبیاء

۳۵. " اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ " (انبیاء/۱) { برای مردم [وقت] حسابشان نزدیک شده است، و آنان در بی‌خبری رویگردانند. }

^{۷۱} الرحمن، ۲۶-۲۷.

^{۷۲} حدید، ۱۰.

نکته‌ها:

سؤال: با توجه به اینکه معنای «غفلت» بی توجهی نسبت به چیزی، و معنای «اعراض» روی گرداندن با توجه از چیزی است، پس چگونه که در آیه غفلت واعراض در کنار هم مطرح شده‌اند؟

پاسخ: غفلت و بی توجهی دو گونه است:

الف: غفلتی که شخص با هشدار بیدار می‌شود.

ب: غفلتی که مقدمه‌ای اعراض است، یعنی شخص غافل نمی‌خواهد بیدار شود. همچون کسی که خودش را به خواب‌زده که با صدا زدن نیز چشم خود را باز نمی‌کند.

– از آنجا که غالب مردم از معاد و حساب غافلند، خداوند این غفلت را به همه مردم نسبت داده است و گرنه همیشه گروهی از مردم، استثنا هستند. در آیه ۹۷ همین سوره، به اقرار به غفلت از زیان خود مردم نیز اشاره شده است. «يَا وَيْلَنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا»

نگاهی به مسئله حساب در روز قیامت

آنچه از آیات بدست می‌آید این است که:

- همه‌ی افراد مورد سؤال قرار می‌گیرند. «فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ»^{۷۳}
- همه‌ی اعمال مورد محاسبه واقع می‌شود. «لَنَسْأَلَنَّ عَمَّا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ»^{۷۴}
- همه‌ی احوال مورد رسیدگی قرار می‌گیرد. «إِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ»^{۷۵}
- از همه‌ی اعضای بدن انسان سؤال خواهد شد. «إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ ... كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئَلًا»^{۷۶}
- از نعمت‌های الهی سؤال می‌شود. «ثُمَّ لَنَسْأَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ»^{۷۷}
- همه کارها را در هر کجا و به هر اندازه که باشد حاضر خواهند ساخت. «إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ»^{۷۸}
- در اولین سؤال، از نماز خواهند پرسید و به حساب امور مهمی چون، جوانی، عمر، راه کسب درآمد و هزینه‌ی آن و بویژه مسأله‌ی رهبری و ولایت خواهند پرداخت و همین بس که خداوند، خود، حسابرسی خواهد بود. «كَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ»^{۷۹}

پیام‌ها:

- حسابرسی مردم قطعی است. «اَقْتَرَبَ» (بکار رفتن فعل ماضی به جای مضارع، نشانه‌ی قطعی بودن است).
- قیامت و زمان حسابرسی را دور نپنداریم. «اَقْتَرَبَ»
- حساب، برای همه انسان‌هاست. «لِلنَّاسِ»

^{۷۳} اعراف، ۱۶.

^{۷۴} نحل، ۹۳.

^{۷۵} بقره، ۲۸۴.

^{۷۶} اسراء، ۳۶.

^{۷۷} نحل، ۹۳.

^{۷۸} لقمان، ۱۶.

^{۷۹} انبیاء، ۴۷.

- نظم و حساب، لازمه‌ی يك زندگى كامل است. «حِسَابُهُمْ» (انسان، پدیده‌ای تصادفی نیست، بلکه موجودى هدفدار و بر مبنای حساب و محاسبه است).
- گاهی باید برای جذب حواسها، سخن را کوبنده و هشدار دهنده آغاز کرد. سوره با جمله «اَقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ» شروع شده است.
- این حساب است که به سراغ انسان‌ها می‌آید، هر چند آنان از حساب، غافل باشند و یا از آن بگریزند. «اَقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ» و نفرمود: «اقترب الناس الى حسابهم»
- غفلت، زمانی خطرناك است که بر اساس بی‌اعتنایی باشد. «عَفْلَةً مَّعْرُضُونَ»

۳۶. " وَ اقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا يَا وَيْلَنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ " (انبیاء/۹۷) { و وعده حق نزدیک گردد، ناگهان دیدگان کسانی که کفر ورزیده‌اند خیره می‌شود [و می‌گویند: ای وای بر ما که از این [روز] در غفلت بودیم، بلکه ما ستمگر بودیم.] }

نکته‌ها:

- کلمه‌ی «شَاخِصَةٌ» از ماده‌ی «شخوص» به معنای خارج شدن از مکانی بسوی مکان دیگر است و چون در هنگام تعجب، چشم حالتی پیدا می‌کند که گویا می‌خواهد از حلقه خارج شود، لذا به این حالت چشم نیز شخوص می‌گویند.
- گرچه قیامت در نظر دور می‌نماید، ولی در حقیقت نزدیک است. «اَقْتَرَبَ الْوَعْدُ» این نزدیک بودن، در آیات دیگر نیز مورد تأکید قرار گرفته است. از جمله در آیه اَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ...^{۸۰} و «إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا وَ نَرَاهُ قَرِيبًا»^{۸۱}

پیام‌ها:

- هجوم فتنه‌گران (بأجوج و مأجوج) نشانه‌ی پایان عمر دنیا و نزدیکی قیامت است. «حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ ... وَ اقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ»
- وقوع قیامت، قطعی و حتمی است. «اَقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ»
- قیامت و حوادث آن، ناگهانی است. «فَإِذَا هِيَ»
- قیامت، روز مُجْت و حیرت است. «شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِينَ»
- قیامت، روز بیداری و تأسف وجدان‌های خفته است. «يَا وَيْلَنَا»
- غفلت از قیامت، از نشانه‌های بارز کفر و کافران است. «كَفَرُوا ... كُنَّا فِي غَفْلَةٍ»
- ریشه همه‌ی انحراف‌ها و بدبختی‌ها، غفلت است. «كُنَّا فِي غَفْلَةٍ»
- غفلت از قیامت، مایه‌ی ستم به خود و دیگران است. «كُنَّا فِي غَفْلَةٍ ... كُنَّا ظَالِمِينَ»
- قیامت، روز اقرار و اعتراف است. «كُنَّا ظَالِمِينَ»

^{۸۰} قمر، ۱.

^{۸۱} معارج، ۷-۸.

سوره روم

۳۷. "يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ" (روم/۷) { از زندگی دنیا، ظاهری را می‌شناسند، و حال آنکه از آخرت غافلند. }

پیام‌ها:

- کوتاه‌بینی، سطحی‌نگری و توجه نکردن به ماورای مادیات، نوعی جهل است. «لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا...»
- انسان باید ژرف‌نگر و عمیق باشد، نه ظاهربین و غافل. «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا... وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ»
- دنیا بد نیست، غفلت از آخرت بد است. «عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ»
- علم به ظواهر دنیای مادی بدون توجه به آخرت، مورد انتقاد است. «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا... عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ»
- دنیا ظاهر و باطنی دارد و آخرت، باطن دنیاست. «ظَاهِرًا- عَنِ الْآخِرَةِ»
- توجه به ظواهر دنیا، سبب غفلت از آخرت است. «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا... هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ»

سوره یس

۳۸. "یس . وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ . إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ . عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ . تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ . لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنْذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ" (یس/۱-۶) { یس / یاسین } سوگند به قرآن حکمت‌آموز، که قطعاً تو از [جمله] پیامبرانی، بر راهی راست. [و کتابت] از جانب آن عزیز مهربان نازل شده است، تا قومی را که پدرانشان بیم‌داده نشدند و در غفلت ماندند، بیم دهی. }

پیام‌ها:

- خداوند نسبت به مخالفان، عزیز و نسبت به اولیای خود رحیم است. «الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ»
- سرچشمه‌ی نزول قرآن، قدرت و رحمت است و کسی که به آن تمسک کند به عزت و رحمت می‌رسد. «تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ»
- انداز، هدف بعثت انبیا است. «لِتُنذِرَ»
- انداز يك سنّت الهی است «مَّا أُنْذِرَ آبَاؤُهُمْ» (گرچه با وجود آن باز هم مردم غافل بمانند.)
- اساس و پایه تبلیغ و انداز باید تعالیم قرآن باشد. «تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ لِتُنذِرَ»
- حتی هشدارهای قرآن برخاسته از رحمت و مهر خداست. «الرَّحِيمِ لِتُنذِرَ»

سوره احقاف

۳۹. "وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِن دُونِ اللَّهِ مَن لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَن دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ" (أحقاف/۵) { و: کیست گمراه‌تر از آن کس که به جای خدا کسی را می‌خواند که تا روز قیامت او را پاسخ نمی‌دهد، و آنها از دعایشان بی‌خبرند؟ }

پیام‌ها:

- انحرافات فکری و اعتقادی، بالاترین انحرافات بشر است. «مَنْ أَضَلُّ»
- هر راهی غیر از راه خداوند، گمراهی است. «مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ»

سوره ق

۴۰. "وَنُفِخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمُ الْوَعِيدِ . وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ . لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ " (ق/۲۰-۲۲) { و در صور دمیده شود؛ این است روز تهدید [من]. و هر کسی می‌آید [در حالی که] با او سوق‌دهنده و گواهی‌دهنده‌ای است. [به او می‌گویند:] «واقعاً که از این [حال] سخت در غفلت بودی. و [الی] ما پرده‌ات را [از جلوی چشمانت] برداشتیم و دیده‌ات امروز تیز است.» }

پیام‌ها:

- هر يك از انسان‌ها در قیامت حاضر شده و همچون دادگاه دنیوی، همراه با فرشته‌ای مراقب است که او را تحت نظر دارد. «وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ»
- در قیامت، نه توان فرار و نه توان انکار است. «مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ»
- وظیفه و مسئولیت هر فرشته‌ای، معین است. «سَائِقٌ وَشَهِيدٌ»
- غفلت انسان، عمیق و فراگیر است. «فِي غَفْلَةٍ» (تنوین نشانه اهمیت و (سیاق) «فِي» نشانه احاطه و فراگیر بودن آن است)
- دنیا و جلوه‌های آن، به روی انسان پرده غفلت می‌اندازد. غَفْلَةٍ ... غِطَاءُكَ
- انسان با اعمال خویش، برای خود پرده‌های غفلت بوجود می‌آورد. «غِطَاءُكَ»
- دنیا، دار غفلت و آخرت، سرای هوشیاری است. كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ ... فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ
- پرده‌هایی که انسان با رفتار خود برای خویش به وجود می‌آورد، حجاب حقیقی او می‌شود و روزی که پرده‌ها کنار رود، دید او واقعی می‌شود. «غِطَاءُكَ ... فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ»
- انسان غافل، در دنیا سطحی‌نگر است و دید عمیق ندارد ولی روز قیامت چشمش باز و تیزبین می‌شود. «فِي غَفْلَةٍ ... الْيَوْمَ حَدِيدٌ»

آیات احسان:

بقره

۴۱. وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَآئِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَأَنتُمْ مُّعْرِضُونَ (۸۳) { و چون از فرزندان اسرائیل پیمان محکم گرفتیم که: «جز خدا را نپرستید، و به پدر و مادر، و خویشان و یتیمان و مستمندان احسان

کنید، و با مردم [به زبان] خوش سخن بگویید، و نماز را به پا دارید، و زکات را بدهید؛ آن گاه، جز اندکی از شما، [همگی] به حالت اعراض روی برتافتید.

نکته‌ها:

احسان، جامع‌ترین و وسیع‌ترین واژه در باب نیکی است. در حال فقر والدین، احسان مادی و در حال غنای آنان، احسان روحی. چنانکه احسان به یتیم شامل؛ تأدیب، حفظ حقوق، محبت و تعلیم او می‌شود. اصول همه‌ی ادیان یکی است. چون همه‌ی این میثاق‌ها، در اسلام نیز هست.

پیام‌ها:

- خداوند از طریق عقل، فطرت و وحی، از مردم پیمان می‌گیرد. «أَخَذْنَا مِيثَاقَ»
- توحید، سرلوحه‌ی مکتب انبیاست. و بعد از آن کارهای نیک قرار گرفته است. «لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا»
- در کنار توحید، احسان به والدین مطرح است. «لَا تَعْبُدُونَ ... وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا»
- تبعیض و گرایش به یکی از پدر و مادر، ممنوع است. «بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا»
- ابتدا خویشان نیازمند، سپس دیگران. «ذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ ...» البته در بین خویشاوندان نیز اولویت‌ها محفوظ است. «أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ»^{۸۲}
- احسان باید همراه با ادب و بدون منت باشد. در کنار احسان، جمله «قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا» آمده است.
- اگرچه به همه‌ی مردم نمی‌توان احسان کرد، ولی با همه می‌توان خوب سخن گفت. «قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا»
- برخورد خوب و گفتار نیکو، نه تنها با مسلمانان، بلکه با همه‌ی مردم لازم است. «قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا»
- علاوه بر پرداخت زکات، احسان به مستمندان و یتام نیز لازم است. در آیه هم زکات آمده و هم احسان به مساکین. «إِحْسَانًا ... وَ الْمَسْكِينِ ... وَ آتُوا الزَّكَاةَ»
- نماز رابطه با خداوند، از زکات رابطه با فقرا جدا نیست. «أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ»
- نماز و زکات در ادیان دیگر نیز بوده است. «أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ»
- اعتقاد به توحید، احسان به والدین و یتام و مساکین، همراه با دستور پرداخت زکات و برخورد نیکو با مردم، و پاداشتن نماز، نشانه‌ی جامعیت اسلام است.
- ادای حقوق، دارای مراتب و مراحل است. اول حق خداوند، سپس والدین، سپس خویشاوندان، سپس یتیمان که کمبود محبت دارند و آنگاه مساکین که کمبود مادیات دارند.
- تمام احکام اعتقادی، اخلاقی و فقهی، میثاق و عهد خدا با انسان است. بعد از «مِثَاقُ» سخن از عقیده توحیدی، احسان به والدین، نماز و زکات آمده است.

^{۸۲} انفال، ۷۵.

۵۲. بَلَى مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۱۱۲)؛ آری، هر کس که خود را با تمام وجود، به خدا تسلیم کند و نیکوکار باشد، پس مزد وی پیش پروردگار اوست، و بیمی بر آنان نیست، و غمگین نخواهند شد.

نکته‌ها:

آیه علت ورود به بهشت را، تسلیم فرمان خدا و نیکوکار بودن می‌داند. یعنی بهشت به ادعا و شعار به کسی داده نمی‌شود، بلکه ایمان و عمل صالح لازم است.

پیام‌ها:

- برای ورود به بهشت، به جای خیال و آرزو، هم تسلیم خدا بودن و ایمان درونی لازم است و هم عمل صالح بیرونی. «أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ»*
- نیکوکاری باید سیره‌ی انسان باشد، نه به صورت موسمی و فصلی. «هُوَ مُحْسِنٌ»
- پاداش دادن، از شئون ربوبیت است. «أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ»
- هر کس خالصانه روی به خدا آورد، هم بهره کامل دارد؛ «فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ» و هم از هر نوع دهره بیمه خواهد بود. «لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ»

۵۳. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأَنْثَى بِالْأُنْثَى فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنْ اعْتَدَى بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۷۸)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، در باره کشتگان، بر شما [حق] قصاص مقرر شده: آزاد عوض آزاد و بنده عوض بنده و زن عوض زن. و هر کس که از جانب برادر [دینی] اش [یعنی ولی مقتول]، چیزی [از حق قصاص] به او گذشت شود، [باید از گذشت ولی مقتول] به طور پسندیده پیروی کند، و با [رعایت] احسان، [خونبها را] به او بپردازد. این [حکم] تخفیف و رحمتی از پروردگار شماست؛ پس هر کس، بعد از آن از اندازه درگذرد، وی را عذابی دردناک است.

نکته‌ها:

- «قصاص» از ریشه «قص» به معنای پیگیری است. لذا به داستان دنباله‌دار و پی در پی «قصه» می‌گویند. پیگیری قتل تا مجازات قاتل را «قصاص» گویند.
- در هر اجتماعی گاه و بیگاه قتلی صورت می‌گیرد، يك دين جامع و کامل همانند اسلام، در قبال چنین حوادثی باید طرح و برنامه‌ی عادلانه و منطقی ارائه دهد که بتواند جلوی ازدیاد و تکرار چنین حوادث و همچنین جلوی انتقام‌های ناجبا و احیاناً سوءاستفاده‌ها را بگیرد، تا قاتلان، جسور نشوند و خون مظلوم به هدر نرود.
- در جاهلیت قبل از اسلام، گاه به خاطر کشته شدن يك نفر، قبیله‌ای به خاک و خون کشیده می‌شد و جنگ‌های طولانی به راه می‌افتاد. اسلام با طرحی که در این آیه مطرح شده، هم حفاظت خون مردم و هم رضایت طرفین و رعایت حدود و اندازه را

در نظر گرفته است. البته قانون قصاص، حکم الهی که قابل عفو و اغماض نباشد، نیست، بلکه حقی است برای صاحبان خون که می‌توانند با گرفتن دیه و یا بدون آن، از حق خود صرف نظر کنند.

- سؤال: چرا در قانون قصاص، جنسیت مطرح است؟ اگر قاتل مرد و مقتول زن باشد، مرد را قصاص نمی‌کنند؟
پاسخ: قتل زن و مرد، از نظر الهی و انسانی و کیفر اخروی یکسان است، لکن در کیفر دنیوی فرق دارد و این به خاطر آن است که معمولاً مرد نان‌آور خانه و قتل او سبب ضربه اقتصادی به خانواده است و قانون براساس نوع است، نه موارد نادر که ممکن است زنی نان‌آور باشد.

البته مرد در برابر زن با پرداخت ما به التفاوت دیه، قصاص می‌شود.

پیام‌ها:

- در قانون قصاص، اصول تساوی و عدالت مورد توجه است. «الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأَنْثَى بِالْأُنْثَى...»
- قاطعیت و عطف در کنار هم لازم است. «فَمَنْ عَفِيَ لَهُ مِنْ أُخِيهِ» گویا اولیای مقتول، برادر قاتل هستند و قاتل، از مرز اسلام و اخوت بیرون نمی‌رود.
- حقوق اسلامی، آمیخته با اخلاق اسلامی است. «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ ... فَمَنْ عَفِيَ»
- اسلام، نه مانند یهود تنها راه را قصاص می‌داند و نه همچون مسیحیت بهترین راه را عفو می‌شناسد، بلکه راههای مختلفی مثل قصاص، خون‌بها و عفو را مطرح می‌کند. «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ ... فَمَنْ عَفِيَ»
- جواز عفو قاتل و تبدیل قصاص به گرفتن خون‌بها، شاید برای تربیت شماس است. «تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ»
- تجاوز از حدود الهی و سوءاستفاده از آن ممنوع است. «فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْهِ ... فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ»
- اگر در قانونی تخفیف قرار دادید، به آن پا بند بایستید. «ذَلِكَ تَخْفِيفٌ ... فَمَنْ اعْتَدَى»

۵۴. الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكَ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٍ بِإِحْسَانٍ وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا بِمَا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۲۲۹)؛ {طلاق [رجعی] دو بار است. پس از آن یا [باید زن را] بخوبی نگاه داشتن، یا بشایستگی آزاد کردن. و برای شما روا نیست که از آنچه به آنان داده‌اید، چیزی بازستانید. مگر آنکه [طرفین] در به پا داشتن حدود خدا بیمناک باشند. پس اگر بیم دارید که آن دو، حدود خدا را برپای نمی‌دارند، در آنچه که [زن برای آزاد کردن خود] فدیة دهد، گناهی بر ایشان نیست. این است حدود [احکام] الهی؛ پس، از آن تجاوز مکنید. و کسانی که از حدود [احکام] الهی تجاوز کنند، آنان همان ستمکارانند.}

نکته‌ها:

- در جاهلیت، طلاق دادن و رجوع کردن به زن، امری عادی و بدون محدودیت بود. اما اسلام، حداکثر سه بار طلاق و دو بار رجوع را جایز دانست تا حرمت زن و خانواده حفظ شود.^{۸۳}

^{۸۳} تفسیر مجمع البیان.

- در اسلام، طلاق امری منفور و بدترین حلال نام گذاری شده است، ولی گاهی عدم توافق تا جایی است که امکان ادامه زندگی برای دو طرف نیست.
- در این آیه علاوه بر طلاق رجعی که از سوی مرد است، طرح طلاق خلع که پیشنهاد طلاق از سوی زن است نیز ارائه شده است. به این معنا که زن، مهریه خود یا چیز دیگری را فدای آزاد سازی خود قرار دهد و طلاق بگیرد.
- تعدّد طلاق، براساس تعدّد رجوع و بقای ازدواج است. کسی که در يك جلسه می گوید: «من سه بار طلاق دادم»، در واقع يك طلاق صورت گرفته است. چون يك ازدواج را بیشتر قطع نکرده است. لذا بر اساس فقه اهل بیت علیهم السلام، چند طلاق باید در چند مرحله باشد و یکجا واقع نمی شود. زیرا به مصلحت نیست که زندگی خانوادگی در يك جلسه و با يك تصمیم برای همیشه از هم بپاشد.^{۸۴}

پیام‌ها:

- در قطع رابطه با دیگران، نباید آخرین تصمیم را يك مرتبه گرفت، بلکه باید میدان را برای فکر و بازگشت باز گذاشت. «الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ»
- آزار و ضررسانی به همسر، ممنوع است. مرد نباید به قصد کام گرفتن یا ضربه روحی زدن به زن، به او رجوع نموده و سپس او را رها کند. «فَإِمْسَاكَ بِمَعْرُوفٍ»
- در همسر داری باید از سلیقه‌های شخصی و ناشناخته دوری کرد و به زندگی عادی و عرفی تن در داد. «فَإِمْسَاكَ بِمَعْرُوفٍ»
- تلخی جدایی را با شیرینی هدیه و احسان جبران کنید. «أَوْ تَشْرِيحٍ بِإِحْسَانٍ»
- طلاق، نباید عامل کینه، خشونت و انتقام باشد، بلکه در صورت ضرورت طلاق، نیکی و احسان شرط اساسی است. «أَوْ تَشْرِيحٍ بِإِحْسَانٍ»
- اصل در زندگی، نگهداری همسر است، نه رها کردن او. کلمه «امساك» همه جا قبل از کلمه «تسريح» آمده است. «فَإِمْسَاكَ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَشْرِيحٍ بِإِحْسَانٍ»
- حقوق و احکام در اسلام، از اخلاق و عاطفه جدا نیست. کلمات «احسان» و «معروف» نشانه‌ی همین موضوع است. «فَإِمْسَاكَ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَشْرِيحٍ بِإِحْسَانٍ»
- مراعات حقوق، لازم است. مرد، حق ندارد از مهریه زن که حق قطعی اوست چیزی را پس بگیرد. «لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ شَيْئًا»
- خواسته‌های مرد و زن باید در چارچوب حدود الهی باشد. «إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ»
- تنها نظر زن و شوهر در مورد طلاق کافی نیست، بلکه باید دیگران نیز به ادامه زندگی آنان امیدی نداشته باشند. «يَخَافَا ... فَإِنْ خِفْتُمْ» گاهی زن و شوهر می گویند: با هم توافق اخلاقی نداریم، اما این حرف برخاسته از هیجان آنهاست. لذا قرآن در کنار خوف زن و شوهر «يَخَافَا» پای مردم را به میان کشیده که آنان نیز این ناسازگاری را درك کنند. «خِفْتُمْ»
- در تصمیم گیری‌ها باید محور اصلی، اقامه‌ی حدود الهی و انجام وظایف باشد. اگر حدود الهی مراعات می شود ازدواج باقی بماند وگرنه طلاق مطرح شود. «فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ»

^{۸۴} با عنایت به همین موضوع بود که شیخ محمود شلتوت، مفتی اعظم مصر و رئیس دانشگاه الازهر گفت: من در مسئله طلاق، فقه شیعه را ترجیح می‌دهم.

- طرح «طلاق خلع» برای آن است که زن بتواند خود را از بن بست خارج سازد. «اِفْتَدَتْ بِهِ»
- اسلام با ادامه زندگی به صورت تمحیلی و با اجبار و اکراه، موافق نیست. در صورتی که زن به اندازه‌ای در فشار است که حاضر است مهریه‌ی خود را ببخشد تا رها شود، اسلام راه را برای وی باز گذاشته است. البته مرد ملزم به پذیرش طلاق خلع نیست. «فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ»
- شکستن قانون الهی، ظلم است. «وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ»

سوره آل عمران

۵۵. الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۱۳۴) { همانان که در فراخی و تنگی انفاق می‌کنند؛ و خشم خود را فرو می‌برند؛ و از مردم در می‌گذرند؛ و خداوند نکوکاران را دوست دارد. }

نکته‌ها:

- به دنبال محکوم کردن ربا در آیات قبل، آیه از انفاق و عفو و گذشت و تعاون تمجید می‌کند.
- روزی یکی از خدمتکاران امام سجاد علیه السلام در موقع شستشوی سر و صورت آن حضرت، ظرف آب از دستش افتاد و سر امام علیه السلام را زخمی کرد. او دریافت که امام ناراحت شده است. بلافاصله گفت: «وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ»، امام فرمود: من خشم خود را فرو بردم. او دوباره گفت: «وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ»، امام فرمود: تو را عفو کردم. او گفت: «وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» امام فرمود: تو در راه خدا آزاد هستی.^{۸۵}
- امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ بنده‌ای نیست که خشم خود را فرو برد، مگر آنکه خداوند عزت او را در دنیا و آخرت فزونی بخشد. خداوند فرمود: «وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ ... وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» این پاداش فروبردن آن خشم است.^{۸۶}

پیام‌ها:

- تقوا، از انفاق جدا نیست. «أَعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ ...»
- انفاق، سخاوت می‌خواهد نه ثروت. «فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ»
- نه در حال رفاه از محرومان غافل باشیم و نه در تنگدستی بگوئیم که ما خود گرفتاریم. «فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ»
- متقین محکوم غرایز نیستند، آنان حاکم و مالک خویش‌اند. «الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ»
- تقوا، از سعه‌ی صدر جدا نیست. «وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ»
- متقی، منزوی نیست، بلکه با مال و اخلاق خوب خود، با مردم معاشرت می‌کند. «يُنْفِقُونَ، الْكَاطِمِينَ، الْعَافِينَ»
- در عفو خطاکار، ایمان او شرط نیست. «وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ»
- کسی که می‌خواهد محبوب خدا شود باید از مال بگذرد و خشم و غضب را فرو برد. «وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»

^{۸۵} تفاسیر مجمع البیان و روح البیان.

^{۸۶} کافی، ج ۲، ص ۱۱۰.

- انفاق به محرومان و گذشت از خطای مردم، از مصادیق احسان و نیکوکاری است. «يُنْفِقُونَ، الْكَافِرِينَ، الْعَافِينَ، الْمُحْسِنِينَ»

۵۶. الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ (۱۷۲):
کسانی که [در نبرد احد] پس از آنکه زخم برداشته بودند، دعوت خدا و پیامبر [او] را اجابت کردند، برای کسانی از آنان که نیکی و پرهیزگاری کردند پاداشی بزرگ است.

نکته‌ها:

- کفار قریش، پس از پیروزی در احد بسوی مکه بازگشتند. در بین راه به این فکر افتادند که چه بهتر است به مدینه بازگردیم و باقیمانده مسلمانان را نیز از بین ببریم، تا کار اسلام یکسره شود. این خبر به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید. آن حضرت فرمان بسیج داد و فرمود: شرکت کنندگان در احد حرکت کنند. مسلمانان آماده شدند.
- ابوسفیان وقتی از بسیج عمومی مسلمانان آگاه شد، گمان کرد که لشکر تازه نفسی مهیا شده است تا شیرینی پیروزی احد را بر کام آنان تلخ کند، لذا از حمله‌ی مجدد منصرف شد و سرعت به طرف مکه بازگشت.
- در تاریخ می‌خوانیم که در جنگ احد حضرت علی علیه السلام بیش از شصت زخم و جراحت برداشت، ولی لحظه‌ای دست از یاری پیامبر برنداشت.
- در تفسیر کنزالدقائق آمده است که این آیه درباره‌ی حضرت علی علیه السلام و نه نفر دیگر در جنگ نازل شده است.

پیام‌ها:

- مؤمنان واقعی، در سخت‌ترین شرایط نیز دست از یاری اسلام بر نمی‌دارند. «اسْتَجَابُوا ... مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ»
- شرکت مجروحان در جبهه، مایه‌ی تشویق و تقویت روحیه‌ی افراد سالم است. «اسْتَجَابُوا ... مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ»
- اطاعت از رسول خدا، همچون اطاعت از خداست. «اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ»
- شرکت مجروحان در جبهه، نشانه‌ی وفاداری و عشق و معرفت کامل آنان به مکتب و رهبر و هدف است. «مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ»

الْقَرْحُ

- گاهی شرایط جنگ به گونه‌ای است که حتی مجروحان نیز باید حاضر شوند. «اسْتَجَابُوا ... مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ»
- هرچه عمل دشوارتر باشد، قابل ستایش بیشتری است. «اسْتَجَابُوا ... مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ»

سوره نساء

۵۷. وَإِذَا حَيَّيْتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوها إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَسِيباً (۸۶): و چون به شما درود گفته شد، شما به [صورتی] بهتر از آن درود گوید، یا همان را [در پاسخ] برگردانید، که خدا همواره به هر چیزی حسابرس است.

نکته‌ها:

- مراد از «تَحِيَّت»، سلام کردن به دیگران، یا هر امر دیگری است^{۸۷} که با آرزوی حیات و سلامتی و شادی دیگران همراه باشد، همچون هدیه دادن. چنانکه وقتی کنیزی به امام حسن علیه السلام دسته گلی هدیه داد، امام او را آزاد کرد و این آیه را قرائت فرمود.

- در اسلام، تشویق به سلام به دیگران شده، چه آنان را بشناسیم یا نشناسیم. و بخیل کسی شمرده شده که در سلام بخل ورزد. و پیامبر به هر کس می‌رسید حتی به کودکان، سلام می‌داد.

- در نظام تربیتی اسلام، تحیت تنها از کوچک نسبت به بزرگ نیست، خدای، پیامبر و فرشتگان، به مؤمنان سلام می‌دهند.

سلام خدا. «سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ»^{۸۸}

سلام پیامبر. «إِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ»^{۸۹}

سلام فرشتگان. «تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ»^{۹۰}

پیام‌ها:

- رابطه‌ی عاطفی خود را با یکدیگر گرم‌تر کنید. «فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ»
- ردّ احسان مردم نارواست، باید آن را پذیرفت و به نحوی جبران کرد. «فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا»
- پاسخ محبت‌ها و هدایا را نباید تأخیر انداخت. حرف فاء در کلمه «فَحَيُّوا» نسانه تسریع است.
- پاداش بهتر در اسلام استحباب دارد. «فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا»
- در پاسخ نیکی‌های دیگران، ابتدا به سراغ پاسخ بهتر روید، اگر نشد، پاسخی مشابه. «بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّهَا»
- از تحیت‌های بی‌جواب نگران باشید، که اگر مردم پاسخ ندهند، خداوند حساب آن را دارد و نه عواطف مردم را بی‌جواب گذارید، که خداوند به حساب شما می‌رسد. «إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا»

۵۸. وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا (۱۲۵)؛ و دین چه کسی بهتر است از آن کس که خود را تسلیم خدا کرده و نیکوکار است و از آیین ابراهیم حق‌گرا پیروی نموده است؟ و خدا ابراهیم را دوست گرفت.

نکته‌ها:

- در دو آیه‌ی قبل، اصل را بر «عمل» دانست، نه انتساب به اسلام یا مسیحیت. این آیه برای جلوگیری از آن است که تصور نشود همه ادیان و عقاید یکسانند.

- مخفی نماند که تسلیم خدا بودن، از رضا به قضای او بالاتر است. چون در مقام رضا، انسان راضی خود را کسی می‌داند ولی در تسلیم، انسان برای خود ارزشی در برابر خدا قائل نیست.^{۹۱}

^{۸۷} تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۴۵.

^{۸۸} صافات، ۷۹.

^{۸۹} انعام، ۵۴.

^{۹۰} نحل، ۳۲.

- «حنیف» یعنی کسی که از راه انحرافی به حق گرویده است، بر عکس «جنیف» که کسی را گویند که از حق به باطل گرویده است.
- «خلیل» یا از ریشه‌ی «خَلَّت» به معنای دوستی است، یا از «خَلَّت» به معنای نیاز است، ولی معنای اوّل مناسب‌تر است.
- طبق روایات، مقام خلیل اللّهی ابراهیم، به خاطر سجده‌های بسیار، اطعام مساکین، نماز شب، رد نکردن سائل و مهمان نوازی او بوده است.^{۹۲}
- پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تابع آیین حضرت ابراهیم علیه السلام است. «أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا»^{۹۳}
- ابراهیم، «خلیل الله» است و محمد، «حبیب الله».^{۹۴}
- کسانی که وجهه‌ی خود را الهی کنند، برنده‌اند. چون «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ»^{۹۵} جز وجه الهی، همه چیز فانی است.

پیام‌ها:

- برترین آیین، پیروی از دین ابراهیم است. «وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا»
- تسلیم در برابر خداوند و احسان به مردم از اصول ادیان الهی است. أَسْلَمَ ... وَ هُوَ مُحْسِنٌ
- مکتب، بر پایه‌ی ایمان و عمل، هر دو استوار است و هر کدام بدون دیگری ناقص است. أَسْلَمَ ... وَ هُوَ مُحْسِنٌ
- بهترین الگوهای مردم کسانی هستند که خداوند آنان را برای خود برگزیده است. «وَ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا»
- هر کس از باطل روی گرداند خود را آماده مقام خلیل اللّهی می‌کند. «حَنِيفًا وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا»

سوره مائده

۵۹. لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَ أَحْسَنُوا وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۹۳)؛ بر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، گناهی در آنچه [قبلاً] خورده‌اند نیست، در صورتی که تقوا پیشه کنند و ایمان بیاورند و کارهای شایسته کنند؛ سپس تقوا پیشه کنند و ایمان بیاورند؛ آن گاه تقوا پیشه کنند و احسان نمایند، و خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد.}

نکته‌ها:

- پس از نزول آیه‌ی تحریم شراب، بعضی از مسلمانان نسبت به کیفر شرابخواری کسانی که پیش از آن از دنیا رفته بودند پرسیدند، آیه‌ی فوق نازل شد.

^{۹۱} تفسیر اطیب البیان.

^{۹۲} تفسیر نورالتقلین.

^{۹۳} نحل، ۱۲۳.

^{۹۴} دزالمشور، ج ۲ ص ۲۳۰.

^{۹۵} قصص، ۸۸.

- در این آیه، دوبار ایمان و عمل صالح، دو بار تقوا و ایمان و يك بار تقوا و احسان مطرح شده است. به گفته‌ی بعضی مفسران، چون موارد و مراحل و درجات ایمان و تقوا و عمل صالح متفاوت است، تکرار شده است.^{۹۶} بعضی می‌گویند: تکرار، برای استمرار ایمان و تقوا می‌باشد.^{۹۷} و بعضی تکرار را برای تأکید دانسته‌اند، نظیر «كَلَّا سَيَعْلَمُونَ. ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ»^{۹۸}
- تقوا، در امور مختلف زندگی انسان نقش دارد:

در مصرف و رفتار. «طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا»

در مکتب و اعتقاد. «ثُمَّ اتَّقَوْا وَ آمَنُوا»

در خدمت و اخلاق. «ثُمَّ اتَّقَوْا وَ أَحْسَنُوا»

پیام‌ها:

- خلاف‌های پیشین مؤمنان به شرط عدم تکرار و رعایت تقوا در آینده، قابل عفو و بخشش است. «لَيْسَ ... جُنَاحُ ... إِذَا مَا اتَّقَوْا»
- اگر بعد از شنیدن حکم الهی باز هم گناه کنند خداوند بر گناهان قبلی هم مؤاخذه می‌کند. «لَيْسَ ... جُنَاحُ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا»
- احسان و نیکوکاری، بالاترین مرحله‌ی کمال و سبب محبوبیت نزد خداوند است. کلمه‌ی «أَحْسَنُوا» بعد از آمَنُوا وَ عَمِلُوا ... ثُمَّ اتَّقَوْا ... و به دنبال آن محبوبیت نزد خداوند مطرح شده است. «وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»

سوره أعراف

- ۶۰. وَ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَ ادْعُوهُ خَوْفًا وَ طَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ (۵۶): { و در زمین پس از اصلاح آن فساد مکنید، و با بیم و امید او را بخوانید که رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است }

نکته‌ها:

- آیه‌ی قبل، رابطه‌ی انسان با خدا را مطرح کرد، این آیه رابطه‌ی انسان با مردم را.
- امام باقر علیه السلام فرمود: «خداوند به واسطه‌ی پیامبر و قرآن، زمین را اصلاح کرد و فرمود: بعد از اصلاح فساد نکنید».^{۹۹} آری، آمدن هریک از انبیا، يك اصلاح بزرگ اجتماعی را دنبال دارد و انحراف از آیین و دستورات آنان، عامل فساد و تباهی در جامعه است.
- بین دو فرمان «ادْعُوا» در آیه‌ی قبل و این آیه، جمله‌ی «لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ» آمده تا اشاره کند که دعای زبانی باید همراه با تلاش اصلاح طلبانه‌ی اجتماعی باشد، نه با زبان دعا کردن و در عمل فساد نمودن.
- این آیه و آیه‌ی قبل، شرایط کمال دعا و آداب آن و زمینه‌های استجاب را مطرح کرده است، که عبارتند از:

^{۹۶} تفسیر نمونه.

^{۹۷} تفسیر قرطبی.

^{۹۸} نبأ، ۴-۵.

^{۹۹} کافی، ج ۸، ص ۵۸.

الف: دعا، همراه با تَضَرُّع. «تَضَرُّعاً»

ب: دعا، پنهانی و دور از ریا. «تَضَرُّعاً وَ خُفْيَةً»

ج: دعا، بدون تجاوز از مرز حق. «إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ»

د: دعا، همراه بیم و امید. «خَوْفًا وَ طَمَعًا»

ه: دعا، بدون تبهکاری. «لَا تُفْسِدُوا»

و: دعا، همراه با نیکوکاری. «الْمُحْسِنِينَ»

- لقمان حکیم به فرزندش فرمود: «فرزندم! اگر دل مؤمن را بشکافند در آن دو نور خواهند یافت؛ یکی نور ترس الهی و دیگری نور امید و رحمت که هر دو با هم یکسانند».^{۱۰۰}

پیام‌ها:

- جامعه‌ی اصلاح شده نیز در معرض خطر است. «وَلَا تُفْسِدُوا ... بَعْدَ إِصْلَاحِهَا»
- انقلابیون اصلاحگر، بی‌نیاز از دعا و مناجات نیستند. «وَأَدْعُوهُ خَوْفًا ...»
- آبادی‌های زمین را تخریب نکنید. «وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا»
- انسان باید میان خوف و رجا باشد. این اعتدال را خداوند، «احسان» نامیده است. «قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ»
- سیره و روش نیکوکاران، دوری از فساد است. «لَا تُفْسِدُوا ... قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ»
- احسان، زمینه‌ساز دریافت رحمت الهی است و بدون آن، انتظار رحمت بی‌جاست. «قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ» آری، دعای مستجاب همراه بانیکوکاری است.
- دست نیاز به جانب حق دراز کردن و دوری از فساد، احسان است. «وَلَا تُفْسِدُوا ... وَ ادْعُوهُ ... قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ»

سوره توبه

۶۱. لَيْسَ عَلَى الضَّعْفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۹۱)؛ {بر ناتوانان و بر بیماران و بر کسانی که چیزی نمی‌یابند [تا در راه جهاد] خرج کنند- در صورتی که برای خدا و پیامبرش خیرخواهی نمایند- هیچ گناهی نیست، [و نیز] بر نیکوکاران ایرادی نیست، و خدا آمرزنده مهربان است.}

نکته‌ها:

- پرمردی نابینا خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: کسی را ندارم که دستم را گرفته و به جبهه ببرد. ناتوان و سالمندم. آیا عذرم پذیرفته است؟ پیامبر سکوت کرد، تا آنکه این آیه نازل شد.
- شگفتا از عاشقان اسلام که با وجود پیری و نابینایی، باز هم وجدانشان آرام نیست و برای ترک جبهه، از پیامبر سؤال می‌کنند!

^{۱۰۰} تفسیر اثنی عشری.

- ممکن است مراد از ناداری این باشد که آنان نمی‌توانند بدون حضور خود در خانواده، هزینه‌ی زندگی زن و فرزند خود را تأمین کنند و اگر به جبهه بروند، آنان گرسنه می‌مانند.^{۱۰۱}
- در اسلام فرمان خُرَجی و فوق طاعت نیست، اسلام انعطاف پذیر است و بنیست ندارد.
- امام صادق علیه السلام فرمود: هر کاری را که انسان نتواند انجام دهد، تکلیف ندارد و سپس این آیه را تلاوت فرمودند.^{۱۰۲}

پیام‌ها:

- تکالیف الهی به قدر توان بشر است. **لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ ... خَرْجٌ** (ضعیفان و بیماران که ناتوانی جسمی دارند، از جهاد با جان و فقران که ناتوانی مالی دارند، از جهاد با مال معافاند)
- خیرخواهی هرگز ساقط نمی‌شود، ناتوانان نیز به نحوی که می‌توانند حمایت کنند. حتی نابینای سالمند، به دعای با زبان و قلب و خیرخواهی برای رزمندگان، موظف است. **«إِذَا نَصَحُوا»**
- آنان که از جهاد معذورند، ولی علاقه به آن دارند، از نیکوکارانند. **«الْمُحْسِنِينَ»**
- از آنان که بدون قصور و کوتاهی و با داشتن انگیزه‌ی خوب، زبانی سر زند، مؤاخذه نمی‌شود و تاوانی نمی‌پردازند.^{۱۰۳} **«مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ»**

۵۳ . وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۰۰)؛ و پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار، و کسانی که با نیکوکاری از آنان پیروی کردند، خدا از ایشان خشنود و آنان [نیز] از او خشنودند، و برای آنان باغهایی آماده کرده که از زیر [درختان] آن نهرها روان است. همیشه در آن جاودانه‌اند. این است همان کامیابی بزرگ.

نکته‌ها:

- در این آیه، مسلمانان صدر اسلام به سه گروه تقسیم شده‌اند:
- . پیشگامان در اسلام و هجرت.
- . پیشگامان در نصرت پیامبر و یاری مهاجران.
- . متأخران که راه آنان را ادامه داده‌اند.
- امام صادق علیه السلام فرمودند: ابتدا خداوند نام مهاجرین با سابقه را برده، سپس نام انصار و یاوران را و سپس نام پیروان آنان را بیان نموده است. بنابراین جایگاه و مقام هر گروه را در جای خود بیان کرده است.^{۱۰۴}

^{۱۰۱} تفسیر راهنما.

^{۱۰۲} تفسیر نورالقلین؛ کافی، ج ۱، ص ۱۶۵.

^{۱۰۳} مثل کارمند امینی که هنگام جا به جایی پول بانک، گرفتار سارقین شود، یا باربری که هنگام حمل بار، دچار حادثه شود. بنابراین هرگونه اقدام اصلاحی که با انگیزه‌ی نیک و بی‌غرضانه انجام شود و حوادث و زیان‌های پیش‌بینی نشده پیش آید، نباید تاوان پرداخت شود. در فقه نیز قاعده‌ای به نام «احسان و نفی خرج» می‌باشد.

^{۱۰۴} تفسیر نورالقلین؛ کافی، ج ۲، ص ۴۱.

- به اتفاق همه‌ی مسلمانان، اولین زن مسلمان حضرت خدیجه و اولین مرد مسلمان به اتفاق شیعه و نظر بسیاری از اهل سنت، علی بن ابی طالب علیهما السلام است.^{۱۰۵} چنانکه گفته‌اند:
- میان تاریخ‌نویسان خلاقی نیست که علی بن ابی طالب علیهما السلام، اولین مرد مسلمان است.^{۱۰۶} البته عده‌ای می‌گویند: ایمان نوجوانی ده ساله چه ارزشی دارد؟ در جواب آنان باید گفت:
- نبوت حضرت عیسی و حضرت یحیی نیز در کودکی بود و ارزش داشت!

پیام‌ها:

- سبقت در کار نیک، ارزش است و موقعیت پیشگامان در نهضت‌ها باید حفظ شود. «السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ»
 - تنها پیروی از نیکی‌ها و کمالات گذشتگان ارزش است، نه هر پیروی و تبعیتی. «اتَّبِعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ»
 - اگر مؤمن، به قضای الهی راضی باشد، خدا هم از او راضی است. «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ»
 - بهشت در سایه‌ی ایمان، سبقت، هجرت، نصرت و تبعیت به احسان است. «السَّابِقُونَ ... أَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ ...»
۵۹. مَا كَانَ لِلْأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطْؤُنَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نِيلاً إِلَّا كَتَبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (۱۲۰): مردم مدینه و بادیه‌نشینان پیرامونشان را نرسد که از [فرمان] پیامبر خدا سر باز زنند و جان خود را عزیزتر از جانِ او بدانند، چرا که هیچ تشنگی و رنج و گرسنگی در راه خدا به آنان نمی‌رسد؛ و در هیچ مکانی که کافران را به خشم می‌آورد قدم نمی‌گذارند و از دشمنی غنیمتی به دست نمی‌آورند مگر اینکه به سبب آن، عمل صالحی برای آنان [در کارنامه‌شان] نوشته می‌شود، زیرا خدا پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند.

نکته‌ها:

- اصولی که از این آیه برای جنگ استفاده می‌شود، عبارت است از:
- . ایمان به اینکه همه سختی‌های جنگ، عمل صالح و موجب رضای الهی است.
- . مقاومت و تحمل در برابر سختی‌ها.
- . خوار و عصبانی کردن دشمن.

پیام‌ها:

- اصحاب و اطرافیان رهبر که از علم و امکانات بیشتری برخوردارند، مسئولیت بیشتری دارند. «مَا كَانَ لِلْأَهْلِ الْمَدِينَةِ ... أَنْ يَتَخَلَّفُوا»
- در دفاع از اسلام، شهر و روستا مطرح نیست. «لِلْأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ»
- اطاعت بی‌چون و چرا از پیامبر لازم است و کسی حق تخلف از فرمان حکومتی رسول خدا صلی الله علیه و آله را ندارد. مَا كَانَ لِلْأَهْلِ الْمَدِينَةِ ... أَنْ يَتَخَلَّفُوا

^{۱۰۵} روایات در العذیر، (ج ۳، ص ۲۲۰-۲۴۰) و احقاق الحق، (ج ۳، ص ۱۱۴-۱۲۰) آمده است.

^{۱۰۶} تفسیر قرطبی، ج ۵، ص ۳۰۷۵؛ به نقل از مستدرک حاکم.

- یکی از شئون رسالت، فرماندهی کل قوا در جنگ است. «يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ»
- حفظ جان پیامبر، ضروری‌تر از حفظ جان مسلمانان است. مسلمانان باید پیشمرگ رهبر آسمانی باشند. «لَا يَرْغَبُوا...»
- مسلمان باید در راه عقیده، آماده‌ی تحمل هر سختی و فشاری باشند. «ظَمًا، نَصَبًا، حُمَصَةً...»
- جامعه‌ی اسلامی باید کفرستیز باشد. «يَغِيظُ الْكُفَّارَ»
- راهپیمایی‌ها و حرکات دسته جمعی مسلمانان که موجب خشم و هراس کفار می‌گردد، در نزد خدا پاداش دارد. «مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ»
- نه تنها دفاع و رزم، بلکه همه‌ی حرکات، تلاش‌ها و رنج‌های جبهه نزد خدا ثبت شده و موجب اجر است. «لَا يُصِيبُهُمْ ظَمًا وَ لَا نَصَبٌ وَ لَا حُمَصَةٌ... عَمَلٌ صَالِحٌ»
- مقدمات جهاد و آمادگی رزمی نیز عمل صالح و عبادت است. «لَا يَطْلُونَ مَوْطِئًا... عَمَلٌ صَالِحٌ»
- نیکوکار واقعی، انقلابی و اهل جبهه است. «أَجَرَ الْمُحْسِنِينَ» (جان فشانی، نشانه‌ی کمال نیکوکاری است)
- دریافت اجر الهی، در سایه‌ی تحمل رنج‌هاست. نابرده رنج، گنج میسر نمی‌شود. «ظَمًا، نَصَبًا، حُمَصَةً... أَجَرَ الْمُحْسِنِينَ»
- ایمان به رضایت و پاداش الهی، مشکلات را آسان می‌کند. «إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجَرَ الْمُحْسِنِينَ»

سوره یونس

۶۰. لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَى وَ زِيَادَةٌ وَ لَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَ لَا ذِلَّةٌ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۶): برای کسانی که کار نیکو کرده‌اند، نیکویی [بهشت] و زیاده [بر آن] است. چهره‌هایشان را غباری و ذلتی نمی‌پوشاند. اینان اهل بهشتند [و] در آن جاودانه خواهند بود.

نکته‌ها:

- «رهق» به معنای پوشاندن اجباری است و «قَتَرٌ» به معنای غبار، دود و خاکستر.
- اعطای پاداش زیادتر و مضاعف، با تعبیر «زِيَادَةٌ»، «ضِعْفٌ» و «اضعاف» مکرر در قرآن آمده است. از جمله: هر که نیکی کند پاداش ده برابر دارد،^{۱۰۷} خداوند علاوه بر پاداش کامل از فضل خود به آنان عطا می‌کند،^{۱۰۸} پاداش هفتصد برابر برای انفاق در راه خدا.^{۱۰۹}
- امام صادق علیه السلام می‌فرماید: هر چیز اندازه‌ای دارد، جز اشك که قطره‌ای از آن آنها را خاموش کند.
- سپس فرمود: کسی که اشکی برای خدا بریزد، چهره‌اش تیرگی و خواری نخواهد دید. «لَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَ لَا ذِلَّةٌ»^{۱۱۰}
- در بعضی روایات مراد از «زِيَادَةٌ» را دنیا گرفته‌اند.^{۱۱۱} و روایات بسیاری از اهل سنت، «زِيَادَةٌ» را ملاقات با خدا (والطاف او) دانسته است.^{۱۱۲}

^{۱۰۷} انعام، ۱۶۰.

^{۱۰۸} نساء، ۱۷۳.

^{۱۰۹} بقره، ۲۶۱.

^{۱۱۰} تفسیر نورالثقلین.

^{۱۱۱} تفسیر نورالثقلین.

- «أَحْسِنُوا»، دامنه‌ی نیکی، شامل عقیده‌ی نیک، عمل شایسته و گفتار خوب می‌شود.

پیام‌ها:

- دریافت الطاف الهی، مخصوص نیکوکاران است. «لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَى»
- خداوند، هم پاداش عمل را می‌دهد و هم تشویق می‌کند. «الْحُسْنَى وَ زِيَادَةٌ»
- پاداش نیکوکاران در قیامت، بهترین پاداش‌هاست. «لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَى»
- آنان که به غیرخدا رو کنند عذری ندارند، چون خداوند هم دعوت می‌کند، «يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ» هم راهنمایی می‌کند، «يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» هم مزد می‌دهد، «الْحُسْنَى» و هم اضافه می‌دهد. «زِيَادَةٌ» و هم اضافه‌اش بسیار مهم است.^{۱۱۳}
- احسان و نیکی در دنیای زودگذر و فانی، زندگی در بهشت جاودان را بدنبال دارد. «أَحْسِنُوا ... هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»

سوره نحل

۶۱. وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرًا لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَ لَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَ لَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ (۳۰): و به کسانی که تقوا پیشه کردند، گفته شود: «پروردگارتان چه نازل کرد؟» می‌گویند: «خوبی.» برای کسانی که در این دنیا نیکی کردند [پاداش] نیکویی است، و قطعاً سرای آخرت بهتر است، و چه نیکوست سرای پرهیزگاران!

پیام‌ها:

- قضاوت حق، نیاز به روح پاک و پرهیزکار دارد. «لِلَّذِينَ اتَّقَوْا ... قَالُوا خَيْرًا»
- قرآن در يك کلمه معرفتی می‌شود، (خیر، خوبی، مایه‌ی نیکی و سعادت. يك کلمه بجای صد کلمه) «قَالُوا خَيْرًا» دعوت قرآن، دعوت به خیر و نیکی است.
- نیکوکاران، در هر دو جهان به نیکی می‌رسند. «لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَ لَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ»
- پاداش الهی، متناسب با عمل انسان است. «لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا ... حَسَنَةٌ، لِلَّذِينَ اتَّقَوْا ... دَارُ الْمُتَّقِينَ»

۶۲. إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسَانِ وَ إِيْتَاءِ ذِي الْقُرْبَى وَ يَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ الْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۹۰): در حقیقت، خدا به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان فرمان می‌دهد و از کار زشت و ناپسند و ستم باز می‌دارد. به شما اندرز می‌دهد، باشد که پند گیرید.

نکته‌ها:

^{۱۱۲} تفسیر درالمثنور.

^{۱۱۳} کلمه‌ی «زیاده» نکره آمده که نشانه‌ی عظمت است.

- این آیه منشور جهانی اسلام است که امام باقر علیه السلام آنرا در خطبه‌های نماز جمعه می‌خواندند. و به گفته فیض کاشانی در تفسیر صافی؛ اگر در قرآن همین يك آیه بود، کافی بود که بگوییم: قرآن، «تبیان کل شی» است، اوامر و نواهی این آیه در همه ادیان بوده و هرگز نسخ نشده است.
- ولید بن مغیره، چنان جذب این آیه شد که گفت: شیرینی، زیبایی، محتوای آن، چنان است که نمی‌تواند کلام بشر باشد.^{۱۱۴} و عثمان بن مظعون می‌گوید با شنیدن این آیه، اسلام به عمق جانم نفوذ کرد و به دلم نشست.
- «عدل» درباره چیزی است که تساوی آن با بصیرت درك شود و «عدل» در مورد چیزی است که تساوی آن با حسّ درك شود. «عدل» مساوات در جزاء است ولی «احسان» زیاد کردن پاداش است.^{۱۱۵}
- «عَدَل» دوری از افراط و تفریط است که هم در عقاید مطرح است و هم در رفتار شخصی و جامعه و سفارش این آیه هم به فرد است و هم به حکومت‌ها.
- «عَدَل» در نظام آفرینش، رمز پایداری آن است. «بِالْعَدْلِ قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ» و در نظام تشریع سرلوحه‌ی دعوت همه انبیاست. «احسان» کلمه‌ی مبارکی است که شامل خدمات مالی، فکری، فرهنگی، عاطفی، می‌شود.
- «فحشا» به گناهی گفته می‌شود که بزرگ و رسوا باشد و «منکر» به کاری گویند که عقل و فطرت و شرع آن را انکار کند.
- به گفته تفسیر فی ظلال، هرگاه طاغوت‌ها با تبلیغات فاسد، زشتی گناه را در دیده‌ی مردم اندک و حساسیت مردم را نسبت به گناه کم کنند، ملاک معروف و منکر، شرع خواهد بود.

پیام‌ها:

- آیا خداوندی که انسان‌ها را به عدل و احسان دعوت می‌کند، می‌شود که خود عادل نباشد! «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسَانِ»
- عدل و احسان در کنار هم جاذبه دارد، وگرنه مقررات خشک، دل‌ها را التیام نمی‌دهد. «يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسَانِ» (عدل، مقدار واجب و احسان، مقدار مستحب است)
- اولین امر به معروف و ناهی از منکر، خود خداوندست. «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ ... وَ يَنْهَى»
- در احسان، رسیدگی به بستگان و صله‌رحم اولویت دارد. «الْإِحْسَانُ وَ إِتَاءُ ذِي الْقُرْبَى»
- امر به معروف، بر نهی از منکر مقدم است و عدل، بر احسان. «يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسَانِ ... وَ يَنْهَى»
- امر به معروف و نهی از منکر باید در فضای صفا و محبت و در قالب موعظه و خیرخواهی باشد. «يَأْمُرُ ... يَنْهَى ... يَعِظُكُمْ»
- آمرین به معروف نباید از مردم انتظار پذیرش صددرصد داشته باشند. «لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»
- مردم فطرتاً به عدل و احسان گرایش دارند و از فحشا و منکر متنفرند، لیکن وسوسه‌ها و غرایز موجب غفلت او می‌باشند که باید با تذکر آنان را متذکر نمود. «لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»
- در نهی از منکر باید ابتدا گناهان رسوا را جلوگیری کرد، همان گونه که در امر به معروف باید ابتدا به واجبات سفارش کرد. «يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ ... يَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ»
- سفارش به عدل و نهی از فحشا، سنت ابدی خداوند است. «يَأْمُرُ ... يَنْهَى ... يَعِظُكُمْ» (فعل مضارع نشانه استمرار است)

^{۱۱۴} تفسیر کبیر.

^{۱۱۵} مفردات راغب.

سوره اسراء

۶۳. إِنَّ أَحْسَنَتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِنَفْسِكُمْ وَ إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ وَ لِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ لِيُتَبَرَّوْا مَا عَلَوْا تَتَّبِرَآ (۷): { اگر نیکی کنید، به خود نیکی کرده‌اید، و اگر بدی کنید، به خود [بد نموده‌اید]. و چون تهدید آخر فرا رسد [بیایند] تا شما را اندوهگین کنند و در معبد [آن] چنان که بار اول داخل شدند [به زور] درآیند و بر هر چه دست یافتند یکسره [آن را] نابود کنند. }

نکته‌ها:

- آنچه در حوادث تاریخی اهمیت داشته و موجب سازندگی می‌شود، عبرت‌ها و درسهای آن است، نه جزئیات حوادث. ماجرای تارومار شدن مستکبران یهود به دست بندگان مؤمن خدا که در دو آیه‌ی اخیر بیان شده، برای این است که بگوید: استکبار و کفر، بی‌پاسخ نیست.

- چون همین هدف کلی و تربیتی مقصود بوده است، لذا آیه به ذکر جزئیات درگیری و نفرات و سلاح نپرداخته است، مثل داستان حضرت یوسف علیه السلام که چون هدف تربیتی و عفاف آموزی دارد، خیلی از جزئیات داستان، حتی نام زلیخا نیز مطرح نشده است.

- گرچه بعضی تفاسیر، استکبار و فساد یهود و قلع و قمع شدن آنان را در دو نوبت، به افرادی در گذشته‌های دور یا نزدیک نسبت داده‌اند و مسجدالاقصی در طول چند هزار سال، بارها شاهد حوادث و خاطرات تلخ بوده است، ولی شاید با توجه به آیات و روایات، باید منتظر تجاوز و استکبار اسرائیل در آینده و ریشه کن شدن آنان از سوی بندگان صالح خدا باشیم.

- چنانکه از ظاهر آیه‌ی ۵ و ۶ بر می‌آید، که هنوز چنین فساد گسترده‌ای در زمین از طرف بنی اسرائیل و چنین قلع و قمع مهمی توسط مردان خدا انجام نشده است.

- روایات متعددی که در ذیل این آیه در تفاسیر آمده است، برخی نابودی یهودیان متجاوز را به قبل از قیام حضرت مهدی علیه السلام توسط انقلابیون مؤمن دانسته است، که شمشیرهای خود را بر دوش نهاده، تا مرز شهادت پیش می‌روند و زمینه‌ساز حکومت جهانی حضرت مهدی علیه السلام می‌شوند. و برخی وقوع آن را در زمان ظهور امام زمان دانسته که متجاوزان یهود، قلع و قمع خواهند شد.^{۱۱۶}

پیام‌ها:

- نیکی و بدی ما، به خداوند سود یا زیانی نمی‌رساند بلکه نتیجه آن به خود ما باز می‌گردد. «إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِنَفْسِكُمْ وَ إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا»

- اوّل باید از نیکی‌ها دم زد، سپس از بدی‌ها. «إِنْ أَحْسَنْتُمْ ... إِنْ أَسَأْتُمْ»

- انسان در انتخاب و چگونگی عمل خویش، آزاد است. «إِنْ أَحْسَنْتُمْ ... إِنْ أَسَأْتُمْ»

- فراز و نشیب‌های تاریخ و نابودی یهود بدنبال بلندپروازی آن، بر پایه قانون و سنت الهی می‌باشد. «إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ ...»

^{۱۱۶} تفاسیر نورالثقلین، فرقان، نمونه و

- مساجد، پیوسته پایگاه قدرت ادیان و سمبل قدرت بوده و آزاد کردن مساجد از سلطه‌ی کفار از وظائف مؤمنان است. برای سرکوب یهودیان متجاوز، مردان خدا وارد بیت المقدس می‌شوند، چنانکه مسلمانان با فتح مکه وارد مسجدالحرام شدند. «لِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ»

- برای تقویت حق، قلع و قمع مستکبران لازم است. «وَلِيُتَبِّرُوا مَا عَلَوْا تَتْبِيرًا»

سوره مومنون

۶۴. اَدْفَعْ بِالَّتِي هِيَ اَحْسَنُ السَّيِّئَةِ نَحْنُ اَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ (۹۶): بدی را به شیوه‌ای نیکو دفع کن. ما به آنچه وصف می‌کنند داناتریم. {

پیام‌ها:

- پیامبر اکرم(ص) تحت تربیت خداوند و مأمور برخورد به بهترین شیوه با بدی‌های دشمنان است. «اَدْفَعْ بِالَّتِي هِيَ اَحْسَنُ»
- بدی را می‌توان با بدی پاسخ داد ولی این، برای رهبر شایسته نیست. «اَدْفَعْ بِالَّتِي هِيَ اَحْسَنُ»
- ایمان ما به علم خداوند، عامل صبر و حلم در ماست. «نَحْنُ اَعْلَمُ»

سوره عنکبوت

۶۵. وَ الَّذِيْنَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَاِنَّ اللّٰهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِيْنَ (۶۹): و کسانی که در راه ما کوشیده‌اند، به یقین راههای خود را بر آنان می‌نماییم و در حقیقت، خدا با نیکوکاران است. {

پیام‌ها:

- برای رسیدن به هدایت ویژه‌ی الهی، تلاش لازم است و باید گام اول را خود انسان بردارد. «جَاهِدُوا- لَنَهْدِيَنَّهُمْ»، چنانکه در جای دیگر می‌فرماید: «اِنَّ تَنْصُرُوا اللّٰهَ يَنْصُرْكُمْ»^{۱۱۷}
- گاهی، يك گام و يك لحظه تلاش خالصانه، هدایت و نجات ابدی را به دنبال دارد. («جَاهِدُوا» به صورت ماضی و «لَنَهْدِيَنَّهُمْ» به صورت مضارع و مستمر آمده است.)
- در مدیریت و رهبری، لازم نیست تمام ابعاد کار از روز اول روشن باشد، همین که گامی الهی بر داشته شد، در وسط راه، هدایت‌های غیبی می‌آید. «جَاهِدُوا- لَنَهْدِيَنَّهُمْ»
- آنچه به تلاش‌ها ارزش می‌دهد، خلوص است. «فِينَا»
- راه‌های وصول به قرب الهی، محدودیتی ندارد. «سُبُلَنَا»
- به وعده‌های خداوند اطمینان داشته باشیم. «لَنَهْدِيَنَّهُمْ» (حرف لام و نون تأکید، نشانه‌های تأکید است)
- نشانه‌ی نیکوکار بودن، تلاش در راه حق و اخلاص است. «جَاهِدُوا فِينَا- لَمَعَ الْمُحْسِنِيْنَ»

^{۱۱۷} محمد، ۷.

- همراه بودن خدای بزرگ با بنده‌ای ضعیف، یعنی رسیدن انسان به همه چیز. «إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ» چنانکه در دعای عرفه‌ی امام حسین علیه السلام می‌خوانیم: «ما ذا فقد من وجدك و ما ذا وجد من فقدك» هر که تو را یافت، چه کمبودی دارد و هر که تو را از دست داد، چه دارد؟

- خداوند، هم راه قرب را به ما نشان می‌دهد و هم تا رسیدن به مقصد، دست ما را می‌گیرد. «لَنَهْدِيَنَّهُمْ ... لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ»

سوره لقمان

۶۶. وَ مَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَ إِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ (۲۲)؛ و هر کس خود را- در حالی که نیکوکار باشد- تسلیم خدا کند، قطعاً در ریسمان استوارتری چنگ درزده، و فرجام کارها به سوی خداست.}

نکته‌ها:

- در قرآن یکصد و چهل مرتبه، کلماتی از ریشه‌ی «سلم» بکار رفته و واژه‌هایی همچون سلام، اسلام و مسلم از این ماده است.
- در آیه قبل خواندیم که گروهی از مردم به نیاکان منحرف خود دل بسته و به آنان رومی‌کنند؛ در این آیه می‌خوانیم: نیاکان و پاکان، به خدای متعال دل می‌بندند و به سوی او رو می‌کنند.
- در آیه قبل، دعوت شیطان از مردم و کشاندن آنان به سوی دوزخ مطرح شد؛ این آیه راه نجات از وسوسه‌های شیطان را تسلیم خدا شدن و انجام کار نیک می‌داند.
- تسلیم غیر خدا بودن، بردگی و اسارت است، ولی تسلیم خدا بودن، آزادی و رشد است.
- چنانکه قرآن می‌فرماید: «فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَٰئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا»^{۱۱۸} راستی اگر تمام هستی تسلیم خدایند، چرا ما نباید تسلیم او باشیم؟! قرآن می‌فرماید: «أَفَعَيِّرَ دِينَ اللَّهِ يَتَّبِعُونَ وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ»^{۱۱۹} آیا به سراغ غیر خدا می‌روید در حالی که هر کس در آسمان‌ها و زمین است، تسلیم اوست.
- خداوند، فرمان تسلیم بشر را صادر فرموده است، «فَلَهُ أَسْلِمُوا»^{۱۲۰} پیامبر نیز باید تسلیم خدا باشد، «أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ»^{۱۲۱} در این آیه نیز می‌فرماید: «وَ مَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ» هر نیکوکاری که خالصانه جهت‌گیری الهی داشته باشد، به ریسمان محکمی چنگ زده است. در آیه‌ای دیگر می‌خوانیم: «مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ»^{۱۲۲} نیکوکاری که خالصانه، تسلیم خدا باشد، پاداشی تضمین شده دارد. یا می‌خوانیم: «وَ مَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ»^{۱۲۳} چه کسی بهتر است از آنکه خود را تسلیم خدا کرده است.

^{۱۱۸} حج، ۱۴.

^{۱۱۹} آل عمران، ۸۳.

^{۱۲۰} حج، ۳۴.

^{۱۲۱} انعام، ۱۴.

^{۱۲۲} بقره، ۱۱۲.

^{۱۲۳} نساء، ۱۲۵.

- انسان برای نجات و پیروزی خود، تکیه‌گاه‌های متعددی انتخاب می‌کند و به ریسمان‌های گوناگونی چنگ می‌زند، مانند: قدرت، ثروت، مقام، فامیل، دوست، نَسَب و ... ولی همه‌ی این طناب‌ها روزی پاره می‌شوند و این تکیه‌گاه‌ها کارایی خود را از دست می‌دهند. تنها چیزی که پایدار، ماندگار و عامل نجات است، چنگ‌زدن به ریسمان محکم الهی و تسلیم بودن در برابر او و انجام اعمال صالح است.
- در روایات می‌خوانیم: رهبران معصوم و اهل‌بیت پیامبر علیهم السلام و علاقه و مودّت آنان، ریسمان محکم الهی و عروة الوثقی می‌باشند. «نحن العروة الوثقی»^{۱۲۴}، «العروة الوثقی المودة لآل محمد»^{۱۲۵}

پیام‌ها:

- تسلیم خدا شدن، يك امر اختیاری است و اکراه و اجباری وجود ندارد. «مَنْ يُسْلِمَ وَجْهَهُ»
- تسلیم خدا بودن، باید با عمل همراه باشد. «يُسْلِمُ ... وَ هُوَ مُحْسِنٌ»
- نیکوکار بودن، به تنهایی کافی نیست، اخلاص در عمل هم لازم است. «يُسْلِمُ وَجْهَهُ ... وَ هُوَ مُحْسِنٌ»
- معنویات را با تمثیل و تشبیه به محسوسات و مادیات بیان کنیم. (عمل خالصانه، به ریسمانی محکم تشبیه شده است). «عروة الوثقی»
- با توجّه به معاد و تفکر درباره‌ی آینده، راه خود را انتخاب کنیم. «وَ إِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ»
- آفرینش، همه به يك سوی و يك هدف روانه است. «وَ إِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ»

^{۱۲۴} بحار، ج ۲۶، ص ۲۶۰.

^{۱۲۵} بحار، ج ۲۴، ص ۸۵.

بسم الله الرحمن الرحيم

جهت تسهیل در ذیل هر آیه تفسیر آن از تفسیر نمونه قرار داده شده است. (جهت اطلاع بیشتر به جدول صفحه ۲ مراجعه فرمایید).

آیات ولایت:

سوره بقره

۱. "اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ" (بقره/۲۵۷) { خداوند سرور کسانی است که ایمان آورده‌اند. آنان را از تاریکیها به سوی روشنایی به در می‌برد. و [الی] کسانی که کفر ورزیده‌اند، سرورانشان [همان عصیانگران] طاغوتند، که آنان را از روشنایی به سوی تاریکیها به در می‌برند. آنان اهل آتشند که خود، در آن جاودانند. }

نور ایمان و ظلمات کفر

با اشاره‌ای که در مساله ایمان و کفر و روشن بودن حق از باطل و راه راست از مسیر انحرافی در آیه قبل آمده بود در اینجا وضع مؤمنان و کافران را از نظر راهنما و رهبر مشخص می‌کند، می‌فرماید: "خداوند ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند" (اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا).

و در پرتو این ولایت و رهبری "آنها را از ظلمتها به سوی نور خارج می‌سازد" (يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ). لغت "ولی" چنان که بعدا به طور مشروح در ذیل آیه إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ...^{۱۲۶} خواهد آمد در اصل به معنی "نزدیکی و عدم جدایی" است به همین جهت به سرپرست و مربی و راهبر "ولی" گفته می‌شود، به دوستان و رفقای صمیمی نیز این واژه اطلاق می‌گردد اما روشن است که در آیه مورد بحث به معنی اول است و لذا می‌فرماید: "خداوند که ولی مؤمنان است آنها را از تاریکیها به نور هدایت می‌کند".

ممکن است گفته شود که هدایت مؤمنان از ظلمتها به نور تحصیل حاصل است ولی با توجه به سلسله مراتب هدایت و ایمان روشن می‌شود که چنین نیست زیرا مؤمنان در مسیر هدایت و قرب الی الله، شدیداً محتاج

^{۱۲۶} سوره مائده، آیه ۵۵.

راهنماییهای الهی در هر مرحله هستند، و نیازمند هدایت‌های او در هر قدم و در هر کار و برنامه‌اند، درست شبیه آنچه شبانه روز در نمازها می‌گوییم: **اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ**، "خدایا پیوسته ما را به راه راست هدایت فرما". سپس می‌افزاید: "اما کسانی که کافر شدند، اولیاء آنها طاغوت (بت و شیطان و افراد جبار و منحرف) هستند که آنها را از نور به سوی ظلمتها بیرون می‌برند" (**وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ**). "به همین دلیل آنها اهل آتش‌اند و برای همیشه در آن خواهند بود" (**أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ**).
نکته‌ها:

- تشبیه "ایمان" و "کفر" به "نور" و "ظلمت" رساترین تشبیهی است که در این مورد به نظر می‌رسد نور منبع حیات و همه برکات و آثار حیاتی و سرچشمه رشد و نمو و تکامل و جنبش و تحرك است نور آرام بخش و مطمئن کننده و آگاه کننده و نشان دهنده است در حالی که ظلمت رمز سکوت و مرگ، خواب و نادانی، ظلمات و وحشت می‌باشد ایمان و کفر نیز چنین هستند.

- نکته دیگر این که: در این آیه و آیات مشابه آن در قرآن مجید ظلمت به صیغه "جمع" آورده شده (ظلمات) و نور به صیغه "مفرد" و این اشاره به آن است که در راه حق هیچگونه پراکندگی و دوگانگی وجود ندارد بلکه سراسر وحدت و یگانگی است.

- مسیر حق مانند خط مستقیمی است که میان دو نقطه کشیده شود که همیشه یکی است و تعدد در آن ممکن نیست.

ولی باطل و کفر مرکز انواع اختلافها و پراکندگیها است حتی اهل باطل در باطل خود هماهنگ نیستند و وحدت هدف ندارند درست مانند خطوط انحرافی است که در میان دو نقطه کشیده می‌شود که تعداد آن در دو طرف "خط مستقیم" بی‌شمار و نامحدود است.

این احتمال را نیز بعضی داده‌اند که صفوف باطل نسبت به اهل حق زیادتر است.

- ممکن است گفته شود که کفار نوری ندارند که از آن خارج شوند، ولی با توجه به اینکه نور ایمان در فطرت همه وجود دارد این تعبیر کاملاً صحیح به نظر می‌رسد.

- ناگفته پیدا است که خداوند نه به اجبار مؤمنان را از ظلمات (گناه و جهل و صفات رذیله و دوری از حق) به نور خارج می‌کند و نه کفار را به اجبار از فطرت توحیدی بیرون می‌برد بلکه اعمال آنها است که ایجاب چنین سرنوشتی را از سوی پروردگار می‌کند.

۲. " لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيَّهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِكْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَ اغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ " (بقره/۲۸۶) : خداوند هیچ کس را جز به قدر توانایی اش تکلیف نمی کند. آنچه [از خوبی] به دست آورده به سود او، و آنچه [از بدی] به دست آورده به زیان اوست. پروردگارا، اگر فراموش کردیم یا به خطا رفتیم بر ما مگیر، پروردگارا، هیچ بار گرانی بر [دوش] ما مگذار؛ هم چنان که بر [دوش] کسانی که پیش از ما بودند نهادی. پروردگارا، و آنچه تاب آن نداریم بر ما تحمیل مکن؛ و از ما درگذر؛ و ما را ببخشای و بر ما رحمت آور؛ سرور ما تویی؛ پس ما را بر گروه کافران پیروز کن. }

چند تقاضای مهم

همانگونه که در تفسیر آیه قبل گذشت این دو آیه ناظر به کسانی است که از شنیدن این جمله که اگر چیزی را در دل پنهان دارید و آشکار سازید خداوند آن را محاسبه کرده و مطابق آن جزا می دهد، نگران شدند و گفتند: هیچ يك از ما از وسوسه ها و خطورات قلبی خالی نیست.

این آیه می گوید: " خداوند هیچ کس را جز به اندازه توانایی اش تکلیف نمی کند " (لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا).

" وسع " از نظر لغت به معنی گشایش و قدرت است، بنا بر این آیه، این حقیقت عقلی را تایید می کند، که وظایف و تکالیف الهی هیچگاه بالاتر از میزان قدرت و توانایی افراد نیست و لذا باید گفت تمام احکام با همین آیه تفسیر و تقييد می گردد، و به مواردی که تحت قدرت انسان است اختصاص می یابد، بدیهی است يك قانون گذار حکیم و دادگر نمی تواند غیر از این قانون وضع کند، ضمناً جمله فوق، بار دیگر این حقیقت را تایید می کند که هیچگاه احکام شرعی از احکام عقلی و فرمان عقل و خرد جدا نمی گردد، و این دو در همه مراحل دوش به دوش یکدیگر پیش می روند.

سپس می افزاید: " هر کار (نیکی) انجام دهد برای خود انجام داده و هر کار (بدی) کند به زیان خود کرده است " (لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيَّهَا مَا اكْتَسَبَتْ).

آری هر کسی محصول عمل نيك و بد خود را می چیند و در این جهان و جهان دیگر با نتایج و عواقب آن روبرو خواهد شد.

آیه فوق با این بیان مردم را به مسئولیت خود و عواقب کار خویش متوجه می سازد و بر افسانه جبر و اقبال و طالع و موهومات دیگری از این قبیل که افرادی برای تبرئه خویش دست و پا کرده اند خط بطلان می کشد.

قابل توجه اینکه: در آیه شریفه در مورد اعمال نيك " کسبت " گفته شده و در مورد اعمال بد " اکتسبت " شاید

تفاوت در تعبیر به خاطر این باشد که " کسب " در باره اموری گفته می شود که انسان با تمایل درونی و بدون

تکلف آن را انجام می دهد و موافق فطرت او است، در حالی که (اکتسب) نقطه مقابل آن است یعنی کارهایی که

بر خلاف فطرت و نهاد آدمی می‌باشد و این خود می‌رساند که اعمال نیک مطابق فطرت و نهاد آدمی است و اعمال شر ذاتا بر خلاف فطرت است.

"راغب" در "مفردات" در تفاوت این دو تعبیر مطلب دیگری گفته است که آن هم قابل دقت می‌باشد. و آن این که "کسب" مخصوص کارهایی است که فایده آن منحصر به خود انسان نیست بلکه دیگران را هم در بر می‌گیرد. (مانند اعمال خیر که نتیجه آن تنها شخص انجام دهنده را شامل نمی‌شود، بلکه ممکن است بستگان و نزدیکان و دوستان او هم در آن سهیم باشند در حالی که "اکتساب" در مواردی گفته می‌شود که اثر کار تنها دامنگیر خود انسان می‌گردد و این در مورد گناه است. (البته باید توجه داشت که این تفاوتها در صورتی است که "کسب" و "اکتساب" در مقابل هم قرار گیرند).

و به دنبال این دو اصل اساسی (تکلیف به مقدار قدرت است - و هر کسی مسئول اعمال خویش است) از زبان مؤمنان هفت درخواست از درگاه پروردگار بیان می‌کند که در واقع آموزشی است برای همگان که چه بگویند و چه بخواهند.

نخست می‌گوید: "پروردگارا! اگر ما فراموش کردیم یا خطا نمودیم ما را مؤاخذه مکن" (رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا).

آنها چون می‌دانند مسئول اعمال خویش‌اند لذا با تضرعی مخصوص، خدا را به عنوان رب و کسی که لطف ویژه‌ای در پرورششان داشته و دارد، می‌خوانند و می‌گویند زندگی به هر حال خالی از فراموشی و خطا و اشتباه نیست، ما می‌کشیم به سراغ گناه عمدی نرویم، اما خطاها و لغزشها را تو بر ما ببخش.

بحثی که در اینجا مطرح می‌گردد این است که: مگر امکان دارد که پروردگار کسی را در برابر لغزشی که از فراموشی یا عدم توجه سرچشمه گرفته مجازات نماید؟ تا زمینه‌ای برای این درخواست بماند؟

در پاسخ این سؤال باید گفت: گاهی فراموشی نتیجه سهل‌انگاری خود انسان است مسلم است که اینگونه فراموشیها از انسان سلب مسئولیت نمی‌کند مانند این که: در قرآن آمده است "فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا"، (بچشید عذاب خدا را در برابر آن که این روز را فراموش کردید).^{۱۲۷} بنا بر این فراموشکاریهایی که زائیده سهل‌انگاری است قابل مجازات است.

موضوع دیگری که باید به آن توجه داشت این است که "نسیان" و "خطا" با یکدیگر فرق روشنی دارد.

"خطا" معمولا به کارهایی گفته می‌شود که از روی غفلت و عدم توجه از انسان سر می‌زند مثل این که کسی به هنگام شکار تیری را می‌زند و به انسانی، بدون قصد اصابت می‌کند و او را مجروح می‌نماید. ولی "نسیان" در جایی گفته می‌شود که انسان با توجه دنبال کار می‌رود ولی مشخصات حادثه را فراموش کرده، مثل اینکه کس بی‌گناهی را مجازات کند به گمان اینکه گناهکار است زیرا مشخصات گناهکار واقعی را فراموش نموده است.

^{۱۲۷} سوره سجده، آیه ۱۴.

سپس به بیان دومین درخواست آنان پرداخته، می‌گوید: "پروردگارا! بار سنگینی بر دوش ما قرار مده آن چنان که بر کسانی که پیش از ما بودند (به کیفر گناهان و طغیانشان) قرار دادی" (رَبَّنَا وَ لَا تُحْمِلْ عَلَيْنَا إَصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا).

"اصر" در اصل به معنی نگهداری و محبوس ساختن است، و به هر کار سنگین که انسان را از فعالیت باز می‌دارد، گفته می‌شود و نیز به عهد و پیمانها که آدمی را محدود می‌سازد، اطلاق می‌گردد. به همین دلیل مجازات و کیفر را نیز گاهی "اصر" می‌گویند، در این جمله مؤمنان از خداوند تقاضا دارند، از تکالیف سنگین، که گاهی موجب تخلف افراد از اطاعت پروردگار می‌گردد، آنها را معاف دارد. و این همان چیزی است که در باره دستورات اسلام از زبان پیغمبر ص نقل شده.

بَعَثَ بِالْحَنِيفَةِ السَّمِيعَةِ السَّهْلَةِ^{۱۲۸}: "به آیینی مبعوث شده‌ام که عمل به آن برای همه سهل و آسان است". در اینجا ممکن است سؤال شود: اگر آسان بودن شریعت و آیین خوب است پس چرا در اقوام پیشین نبوده؟ در پاسخ باید گفت: همانطور که از آیات قرآن استفاده می‌شود تکالیف شاق برای امم پیشین، در اصل شریعت نبوده، بلکه پس از نافرمانیها به عنوان عقوبت و کیفر قرار داده شده است. همانطور که بنی اسرائیل به خاطر نافرمانیها پی در پی از خوردن پاره‌ای از گوشتهای حلال محروم شدند (سوره انعام آیه ۱۴۶ و سوره نساء آیه ۱۶۰).

در سومین درخواست می‌گویند: "پروردگارا! مجازاتی که طاقت تحمل آن را نداریم برای ما مقرر مدار" (رَبَّنَا وَ لَا تُحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ).

این جمله ممکن است اشاره به آزمایشهای طاقت‌فرسا یا مجازاتهای سنگین دنیا و آخرت و یا هر دو باشد و شاید تعبیر به "لا تحمل" در جمله قبل و "لا تحمل" (با تشدید) در این جمله، به خاطر همین است، زیرا تعبیر اول اشاره به مسائل مشکل و تعبیر دوم اشاره به مسائل طاقت‌فرسا است.

و در چهارمین و پنجمین تقاضا می‌گویند: "ما را ببخش و گناهان ما را بپوشان و مشمول رحمت خود قرار ده" (وَ اغْفِرْ عَنَّا وَ اغْفِرْ لَنَا وَ ارْحَمْنَا).

"غفو" در لغت به معنی محو کردن آثار چیزی است، و غالبا به معنی محو آثار گناه می‌آید که هم شامل آثار طبیعی آن می‌شود، و هم شامل مجازات آن.

در حالی که مغفرت تنها به معنی پوشاندن گناه است.

بنا بر این مؤمنان هم از خدا می‌خواهند گناهانشان را بپوشاند و هم آثار وضعی و تکوینی آن را از روح و روانشان بزداید و هم کیفر آن را از آنان بردارد، و سپس از او می‌خواهند رحمت و وسعتش که همه چیز را در بر می‌گیرد شامل حال آنان شود.

^{۱۲۸} بحار الانوار، جلد ۶۵ صفحه ۳۱۹ (طبع بیروت) شبیه این معنی در فروع کافی، جلد ۵ صفحه ۴۹۴ باب کراهة الرهبانية آمده است.

و بالاخره در هفتمین و آخرین درخواست می‌گویند: "تو مولی و سرپرست مایی، پس ما را بر جمعیت کافران پیروز گردان" (أَنْتَ مَوْلَانَا فَأَنْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ).

و به این ترتیب تقاضاهای آنان شامل دنیا و آخرت و پیروزیهای فردی و اجتماعی و عفو و بخشش و رحمت الهی می‌گردد، و این تقاضایی است بسیار جامع.

نکته‌ها:

- از آنجا که در این دو آیه خلاصه‌ای از تمام سوره بقره آمده است، و روح تسلیم در برابر آفریدگار جهان را به ما می‌آموزد، این نکته خاطرنشان شده که اگر مؤمنان از خدا می‌خواهند که از لغزشهای آنان درگذرد و در برابر دشمنان گوناگون پیروزشان گرداند باید برنامه "سمعنا و اطعنا" را انجام دهند و بگویند: "ما ندای منادیان را از جان و دل پذیرفتیم و در صدد پیروی از آن بر آمدم" و در این راه از هر گونه تلاش و کوشش باز نایستند و سپس از خداوند خواستار پیروزی بر موانع و دشمنان گردند.

- تکرار نام خدا به عنوان "ربنا" و کسی که لطف خاصی در پرورش آنان دارد این حقیقت را تکمیل می‌کند. لذا رهبران اسلام در ضمن احادیث متعددی، مسلمین را به خواندن این دو آیه ترغیب کرده و ثوابهای گوناگونی برای آن بیان داشته‌اند که اگر زبان و دل در تلاوت این آیات هماهنگ گردند و تنها سخن نباشد بلکه برنامه زندگی گردد، خواندن همین دو آیه می‌تواند کانون دل را با آفریدگار جهان پیوند دهد و روح و روان را صفا بخشد و عامل تحرك و فعالیت گردد.

- از این آیه به خوبی استفاده می‌شود که "تکلیف ما لا یطاق" وجود ندارد، نه در اسلام و نه در ادیان دیگر و اصل آزادی اراده است، زیرا می‌گوید: هر کس در گرو اعمال نیک و بد خویش است هر کار نیکی انجام دهد برای خود انجام داده و هر کار بدی انجام دهد به زیان خود کرده است، تقاضای عفو و بخشش و مغفرت نیز شاهد این مدعا است.

و این امر هماهنگ با منطق عقل و مسئله حسن و قبح است، چرا که خداوند حکیم هرگز چنین کاری را نمی‌کند و این خود دلیلی است بر نفی مساله جبر، چگونه ممکن است خداوند بندگان را مجبور بر گناه سازد و در عین حال نهی از گناه کند؟

ولی تکالیف شاق و مشکل، امر محالی نیست همانند تکالیف شاقی که در مورد بنی اسرائیل وجود داشته و آن هم مولود اعمال خودشان و کیفر خیره‌سری‌های آنها بوده است.

سوره آل عمران

۳. "إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ" (آل عمران/۶۸)؛ در حقیقت، نزدیکترین مردم به ابراهیم، همان کسانی هستند که او را پیروی کرده‌اند، و [نیز] این پیامبر و کسانی که [به آیین او] ایمان آورده‌اند؛ و خدا سرور مؤمنان است.}

تفسیر:

مسئله قرابت و خویشاوندی و یا مساله نژاد که پیروان ادیان مختلف برای اثبات پیوند خود با ابراهیم ذکر می‌کردند، هیچگونه ارزشی ندارد و ولایت و ارتباط با پیامبران تنها از طریق ایمان خالص به خداوند و پیروی از مکتب آنها است و به این طریق ثابت می‌شود که پیوند واقعی پیوند مکتبی است چه کسانی که در زمان او زندگی داشتند و از او پیروی کردند (لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ) و چه کسانی که بعد از او به مکتب و برنامه او وفاداری نشان دادند، مانند "این پیامبر اسلام (ص) و پیروان او" (وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا). اهل کتاب با عقائد شرك آمیز خود که اساسی‌ترین اصل دعوت ابراهیم ع یعنی توحید را زیر پا گذاشته‌اند، و یا بت پرستان عرب که درست در نقطه مقابل آئین ابراهیم ع قرار گرفته‌اند، چگونه می‌توانند خود را پیرو ابراهیم و در خط او بدانند، آری باید اعتراف کنیم که نزدیک‌ترین افراد به ابراهیم پیامبر اسلام و پیروان او هستند که در اصول و فروع اسلام به او وفادار ماندند.

و در پایان آیه به آنها که پیرو واقعی مکتب پیامبران بزرگ خدا بودند بشارت می‌دهد که "خداوند ولی و سرپرست مؤمنان است" (وَ اللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ).

نکته: مهمترین پیوند، پیوند مکتبی است

در آیه فوق ضمناً این حقیقت بیان شده است که هیچ رابطه‌ای بالاتر از رابطه مکتبی نیست، بلکه ارتباط با مردان خدا و اولیاء الله تنها از همین طریق است.

بنا بر این هیچ کس نمی‌تواند، ادعای ارتباط با پیامبر اسلام ص و امامان معصوم ع کند مگر از همین طریق. در روایات اسلامی نیز روی این موضوع، با صراحت تکیه شده است از جمله در حدیثی از علی (ع) می‌خوانیم: ان اولی الناس بالانبياء اعمالهم بما جاءوا به ثم تلا هذه الاية (إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ ...) و قال ان ولی محمد (ص) من اطاع الله و ان بعدت لحمته و ان عدو محمد من عصی الله و ان قریت قرایتہ: "سزاوارترین مردم به پیامبران آنها هستند که به دستورهای آنها بیش از هر کس عمل می‌کنند- سپس آیه فوق را تلاوت فرمود- و افزود: دوست محمد کسی است که اطاعت از فرمان خدا کند هر چند نسبش از او دور باشد و دشمن محمد ص کسی است که نافرمانی او کند هر چند قرابت و خویشاوندیش با او نزدیک باشد"^{۱۲۹}.

^{۱۲۹} مجمع البیان، جلد ۱ و ۲ صفحه ۴۵۸) در بعضی از نسخه‌ها اعلمهم و در بعضی از نسخه‌ها اعمالهم نقل شده و در تفسیر نور الثقلین که از مجمع نقل کرده اعمالهم آمده است- نور الثقلین، جلد ۱ صفحه ۳۵۳.

۴. "إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَائَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَ خَافُونَ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ" (آل عمران/۱۷۵) { در واقع، این شیطان است که دوستانش را می ترساند؛ پس اگر مؤمنید از آنان مترسید و از من بترسید. }

تفسیر:

این آیه دنباله آیهی است که در باره غزوه " حمراء الاسد " نازل گردید و " ذلکم " اشاره به کسانی است که مسلمانان را از قدرت لشکر قریش می ترسانیدند تا روحیه آنها را تضعیف کنند بنا بر این معنی آیه چنین است: عمل نعیم بن مسعود و یاکاروان عبد القیس فقط يك عمل شیطانی است که برای ترساندن دوستان شیطان صورت گرفته، یعنی این گونه وسوسه ها تنها در کسانی اثر میگذارد که از اولیاء و دوستان شیطان باشند و اما افراد با ایمان و ثابت قدم هیچگاه تحت تاثیر این وسوسه ها واقع نمی شوند، بنا بر این شما که از پیروان شیطان نیستید، نباید از این وسوسه ها متزلزل شوید.

تعبیر از نعیم بن مسعود و یاکاروان عبد القیس به شیطان، یا بخاطر این است که عمل آنها براسستی عمل شیطانی بود و با الهام او صورت گرفت، زیرا در قرآن و اخبار، معمولا هر عمل زشت و خلافی، عمل شیطانی نامیده شده، چون با وسوسه های شیطان انجام می گیرد.

و یا منظور از شیطان، خود این اشخاص می باشند و این از مواردی است که شیطان بر مصداق انسانی آن، گفته شده، زیرا شیطان معنی وسیعی دارد و همه اغواگران را اعم از انسان و غیر انسان شامل می شود، چنان که در سوره انعام آیه ۱۱۲ می خوانیم: **وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ**: " این چنین برای هر پیامبری دشمنانی از شیاطین انسانی و جن قرار دادم ". **وَ خَافُونَ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ**: در پایان آیه می فرماید: اگر ایمان دارید، از من و مخالفت فرمان من بترسید، یعنی ایمان با ترس از غیر خدا سازگار نیست.

همانطور در جای دیگر می خوانیم: **فَمَنْ يُؤْمِنُ بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَ لَا رَهَقًا**: " کسی که به پروردگار خود ایمان بیاورد از هیچ نقصان و طغیانی ترس نخواهد داشت " (سوره جن آیه ۱۴).

بنا بر این اگر در قلبی ترس از غیر خدا پیدا شود، نشانه عدم تکامل ایمان و نفوذ وسوسه های شیطانی است، زیرا میدانیم در عالم بیکران هستی تنها پناهگاه خدا است و مؤثر بالذات فقط او است و دیگران در برابر قدرت او قدرتی ندارند.

اصولا مؤمنان اگر ولی خود را که خدا است با ولی مشرکان و منافقان که شیطان است مقایسه کنند، میدانند که آنها در برابر خداوند هیچگونه قدرتی ندارند و بهمین دلیل نباید از آنها، کمترین وحشتی داشته باشند، نتیجه این سخن آن است که هر کجا ایمان نفوذ کرد شهادت و شجاعت نیز همراه آن نفوذ خواهد کرد.

۵. " بَلِ اللّٰهُ مَوْلَاكُمْ وَ هُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ " (آل عمران/۱۵۰) { آری، خدا مولای شماست، و او بهترین یاری دهنندگان است. }

تفسیر:

خدا پشتیبان و سرپرست شما است و او بهترین یاوران است، یآوری است که هرگز مغلوب نمی شود و هیچ قدرتی با قدرت او برابری ندارد در حالی که یاوران دیگر ممکن است گرفتار شکست و نابودی شوند.

سوره نساء

۶. " وَ لَأُضِلَّنَّهُمْ وَ لَأَمْنِيَنَّهُمْ وَ لَأَمُرَّنَّهُمْ فَلْيَبْتَئْنَ أَذَانَ الْأَنْعَامِ وَ لَأَمُرَّنَّهُمْ فَلْيَغَيِّرْنَ خَلْقَ اللَّهِ وَ مَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُّبِينًا " (نساء/۱۱۹) { و آنان را سخت گمراه و دچار آرزوهای دور و دراز خواهیم کرد، و وادارشان می کنم تا گوشه‌های دامها را شکاف دهند، و وادارشان می کنم تا آفریده خدا را دگرگون سازند. } و [لی] هر کس به جای خدا، شیطان را دوست [خدا] گیرد، قطعاً دستخوش زیان آشکاری شده است. }

تفسیر:

شیطان سوگند یاد کرده که چند برنامه را اجرا می کند:

- از بندگان تو نصیب معینی خواهم گرفت: (وَ قَالَ لَأُتَّخَذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا) {آیه قبل}
- او میداند قدرت بر گمراه ساختن همه بندگان خدا ندارد، و تنها افراد هوسباز و ضعیف الایمان و ضعیف الاراده هستند که در برابر او تسلیم میشوند.
- آنها را گمراه می کنم (وَ لَأُضِلَّنَّهُمْ).
- با آرزوهای دور و دراز و رنگارنگ آنها را سرگرم میسازم (وَ لَأَمْنِيَنَّهُمْ)^{۱۳۰}،
- آنها را به اعمال خرافی دعوت می کنم، از جمله فرمان می دهم که گوشه‌های چهار پایان را بشکافند و یا قطع کنند. (وَ لَأَمُرَّنَّهُمْ فَلْيَبْتَئْنَ أَذَانَ الْأَنْعَامِ).

^{۱۳۰} این کلمه از ماده منی (بر وزن منع) گرفته شده که به معنی تقدیر و اندازه گیری است ولی بسیاری اوقات به معنی اندازه گیریهای خیالی و آرزوهای موهوم به کار می رود و اگر به نطفه "منی" گفته می شود آن هم به خاطر این است که اندازه گیری نخستین موجودات زنده از آن آغاز می گردد.

و این اشاره به یکی از اعمال زشت جاهلی است که در میان بت پرستان رائج بود که گوش بعضی از چهارپایان را می شکافتند و یا بکلی قطع می کردند و سوار شدن بر آن را ممنوع می دانستند و هیچگونه از آن استفاده نمی نمودند.

- آنها را وادار میسازم که آفرینش پاك خدایی را تغییر دهند.

(وَ لَا مَرْئِيَهُمْ فَلْيَغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ) این جمله اشاره به آن است که خداوند در نهاد اولی انسان توحید و یکتاپرستی و هر گونه صفت و خوی پسندیده‌ای را قرار داده است ولی وسوسه‌های شیطانی و هوی و هوسها انسان را از این مسیر صحیح منحرف میسازد و به بیراهه‌ها می کشاند، شاهد این سخن آیه ۳۰ سوره روم است. فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ: " روی خود را متوجه آئین خالص توحید کن همان سرشتی که خداوند از آغاز، مردم را بر آن قرار داده و این آفرینشی است که نباید تبدیل گردد این است دین صاف و مستقیم".

از امام باقر و امام صادق ع نیز نقل شده که منظور از آن تغییر فطرت توحید و فرمان خدا است^{۱۳۱}. و این ضرر غیر قابل جبرانی است که شیطان بر پایه سعادت انسان میزند زیرا حقایق و واقعیات را با يك سلسله اوهام و وساوس قلب می کند و بدنبال آن سعادت بشقاوت تبدیل می گردد. و در پایان يك اصل کلی را بیان کرده، میفرماید: " هر کس شیطان را بجای خداوند بعنوان ولی و سرپرست خود انتخاب کند زیان آشکاری کرده". (وَ مَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا).

سوره مائده

۷. " وَ مَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ " (مائده/۵۶) { و هر کس خدا و پیامبر او و کسانی را که ایمان آورده‌اند ولی خود بداند [پیروز است، چرا که] حزب خدا همان پیروز‌مندانند. }

در این آیه قرینه دیگری بر معنی ولایت یعنی " سرپرستی و رهبری و تصرف " دیده می شود، زیرا تعبیر به " حزب الله " و " غلبه آن " مربوط به حکومت اسلامی است، نه يك دوستی ساده و عادی و این خود می‌رساند که ولایت در آیه به معنی سرپرستی و حکومت و زمامداری اسلام و مسلمین است، زیرا در معنی حزب يك نوع تشکل و هم بستگی و اجتماع برای تامین اهداف مشترك افتاده است.

^{۱۳۱} تفسیر تبیان جلد ۳ صفحه ۳۳۴.

باید توجه داشت که مراد از الَّذِينَ آمَنُوا در این آیه، همه افراد با ایمان نیستند بلکه کسی است که در آیه قبل با اوصاف معینی به او اشاره شد.

آیا منظور از پیروزی "حَزْبَ اللَّهِ" که در این آیه به آن اشاره شده، تنها پیروزی معنوی است یا هر گونه پیروزی مادی و معنوی را شامل می‌شود؟

شك نیست که اطلاق آیه دلیل بر پیروزی مطلق آنها در تمام جبهه‌ها است و براسستی اگر جمعیتی جزء حزب الله باشند یعنی ایمان محکم و تقوا و عمل صالح و اتحاد و همبستگی کامل و آگاهی و آمادگی کافی داشته باشند بدون تردید در تمام زمینه‌ها پیروز خواهند بود، و اگر می‌بینیم مسلمانان امروز به چنان پیروزی دست نیافته‌اند، دلیل آن روشن است، زیرا شرایط عضویت در حزب الله که در بالا اشاره شد در بسیاری از آنها دیده نمی‌شود، و به همین دلیل قدرتها و نیروهای را که برای عقب نشاندن دشمن و حل مشکلات اجتماعی باید مصرف کنند غالبا برای تضعیف یکدیگر بکار می‌برند.

۸. " إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ " (مائده/۵۵)؛ ولی شما، تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده‌اند: همان کسانی که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند.

شان نزول آیه ولایت

در تفسیر مجمع البیان و کتب دیگر از "عبد الله بن عباس" چنین نقل شده: که روزی در کنار چاه زمزم نشسته بود و برای مردم از قول پیامبر ص حدیث نقل می‌کرد ناگهان مردی که عمامه‌ای بر سر داشت و صورت خود را پوشانیده بود نزدیک آمد و هر مرتبه که ابن عباس از پیغمبر اسلام ص حدیث نقل میکرد او نیز با جمله "قال رسول الله" حدیث دیگری از پیامبر ص نقل می‌نمود. ابن عباس او را قسم داد تا خود را معرفی کند، او صورت خود را گشود و صدا زد ای مردم! هر کس مرا نمی‌شناسد بداند من ابو ذر غفاری هستم با این گوشه‌های خودم از رسول خدا ص شنیدم، و اگر دروغ می‌گویم هر دو گوشم کر باد، و با این چشمان خود این جریان را دیدم و اگر دروغ می‌گویم هر دو کور باد، که پیامبر ص فرمود: **على قائد البرة و قاتل الكفرة منصور من نصره مخذول من خذله.** " علی ع پیشوای نیکان است، و کشنده کافران، هر کس او را یاری کند، خدا یارش خواهد کرد، و هر کس دست از یارش بردارد، خدا دست از یاری او برخواهد داشت."

سپس ابو ذر اضافه کرد: ای مردم روزی از روزها با رسول خدا ص در مسجد نماز می‌خواندم، سائلی وارد مسجد شد و از مردم تقاضای کمک کرد، ولی کسی چیزی به او نداد، او دست خود را به آسمان بلند کرد و گفت: خدایا

تو شاهد باش که من در مسجد رسول تو تقاضای کمک کردم ولی کسی جواب مساعد به من نداد، در همین حال علی ع که در حال رکوع بود با انگشت کوچک دست راست خود اشاره کرد. سائل نزدیک آمد و انگشت را از دست آن حضرت بیرون آورد، پیامبر ص که در حال نماز بود این جریان را مشاهده کرد، هنگامی که از نماز فارغ شد، سر به سوی آسمان بلند کرد و چنین گفت: "خداوندا برادرم موسی از تو تقاضا کرد که روح او را وسیع گردانی و کارها را بر او آسان سازی و گره از زبان او بگشایی تا مردم گفتارش را درک کنند، و نیز موسی درخواست کرد هارون را که برادرش بود وزیر و یاورش قرار دهی و بوسیله او نیرویش را زیاد کنی و در کارهایش شریک سازی. خداوندا! من محمد پیامبر و برگزیده توام، سینه مرا گشاده کن و کارها را بر من آسان ساز، از خاندانم علی ع را وزیر من گردان تا بوسیله او، پشتم قوی و محکم گردد".

ابو ذر می گوید: هنوز دعای پیامبر ص پایان نیافته بود که جبرئیل نازل شد و به پیامبر ص گفت: بخوان، پیامبر ص فرمود: چه بخوانم، گفت بخوان **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا** ... البته این شان نزول از طرق مختلف (چنان که خواهد آمد) نقل شده که گاهی در جزئیات و خصوصیات مطلب با هم تفاوتهایی دارند ولی اساس و عصاره همه یکی است.

تفسیر:

این آیه با کلمه "انما" که در لغت عرب به معنی انحصار می آید شروع شده و می گوید: "ولی و سرپرست و متصرف در امور شما سه کس است: خدا و پیامبر و کسانی که ایمان آورده اند، و نماز را برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند". **(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ)**. شك نیست که رکوع در این آیه به معنی رکوع نماز است، نه به معنی خضوع، زیرا در عرف شرع و اصطلاح قرآن، هنگامی که رکوع گفته می شود به همان معنی معروف آن یعنی رکوع نماز است، و علاوه بر شان نزول آیه و روایات متعددی که در زمینه انگشت بخشیدن علی ع در حال رکوع وارد شده و مشروحا بیان خواهیم کرد، ذکر جمله **يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ** نیز شاهد بر این موضوع است، و ما در هیچ مورد در قرآن نداریم که تعبیر شده باشد زکات را با خضوع بدهید، بلکه باید با اخلاص نیت و عدم منت داد.

همچنین شك نیست که کلمه "ولی" در آیه به معنی دوست و یا ناصر و یاور نیست زیرا ولایت به معنی دوستی و یاری کردن مخصوص کسانی نیست که نماز می خوانند، و در حال رکوع زکات می دهند، بلکه يك حکم عمومی است که همه مسلمانان را در بر می گیرد، همه مسلمین باید یکدیگر را دوست بدانند و یاری کنند حتی آنهایی که زکات بر آنها واجب نیست، و اصولا چیزی ندارند که زکات بدهند، تا چه رسد به اینکه بخواهند در حال رکوع زکاتی بپردازند، آنها هم باید دوست و یار و یاور یکدیگر باشند. از اینجا روشن می شود که منظور از "ولی" در آیه

فوق ولایت به معنی سرپرستی و تصرف و رهبری مادی و معنوی است، بخصوص اینکه این ولایت در ردیف ولایت پیامبر ص و ولایت خدا قرار گرفته و هر سه با يك جمله ادا شده است.

و به این ترتیب، آیه از آیاتی است که به عنوان يك نص قرآنی دلالت بر ولایت و امامت علی (ع) می‌کند.

ولی در اینجا بحثهای مهمی است که باید به طور جداگانه، مورد بررسی قرار گیرد:

شهادت احادیث و مفسران و مورخان

همانطور که اشاره کردیم در بسیاری از کتب اسلامی و منابع اهل تسنن، روایات متعددی دائر بر اینکه آیه فوق در شان علی ع نازل شده نقل گردیده که در بعضی از آنها اشاره به مساله بخشیدن انگشت در حال رکوع نیز شده و در بعضی نشده، و تنها به نزول آیه در باره علی ع قناعت گردیده است.

این روایت را "ابن عباس" و "عمار یاسر" و "عبد الله بن سلام" و "سلمة بن كهیل" و "انس بن مالك" و "عتبة بن حكیم" و "عبد الله ابی" و "عبد الله بن غالب" و "جابر بن عبد الله انصاری" و "ابو ذر غفاری" نقل کرده‌اند^{۱۳۲}.

و علاوه بر ده نفر که در بالا ذکر شده از خود علی ع نیز این روایت در کتب اهل تسنن نقل شده است^{۱۳۳}. جالب اینکه در کتاب غاية المرام تعداد ۲۴ حدیث در این باره از طرق اهل تسنن و ۱۹ حدیث از طرق شیعه نقل کرده است^{۱۳۴}.

کتابهای معروفی که این حدیث در آن نقل شده از سی کتاب تجاوز می‌کند که همه از منابع اهل تسنن است، از جمله محب الدین طبری در ذخائر العقبی صفحه ۸۸ و علامه قاضی شوکانی در تفسیر فتح القدر جلد دوم صفحه ۵۰ و در جامع الاصول جلد نهم صفحه ۴۷۸ و در اسباب النزول واحدی صفحه ۱۴۸ و در لباب النقول سیوطی صفحه ۹۰ و در تذكرة سبط بن جوزی صفحه ۱۸ و در نور الأبصار شبلنجی صفحه ۱۰۵ و در تفسیر طبری صفحه ۱۶۵ و در کتاب الكافی الشاف ابن حجر عسقلانی صفحه ۵۶ و در مفاتیح الغیب رازی جلد سوم صفحه ۴۳۱ و در تفسیر المنصور جلد ۲ صفحه ۳۹۳ و در کتاب كنز العمال جلد ۶ صفحه ۳۹۱ و مسند ابن مردویه و مسند ابن الشیخ و علاوه بر اینها در صحیح نسایی و کتاب الجمع بین الصحاح الستة و کتابهای متعدد دیگری این احادیث آمده است^{۱۳۵}.

با اینحال چگونه می‌توان اینهمه احادیث را نادیده گرفت، در حالی که در شان نزول آیات دیگر به يك یا دو روایت قناعت می‌کنند، اما گویا تعصب اجازه نمی‌دهد که اینهمه روایات و اینهمه گواهی دانشمندان در باره شان نزول آیه فوق مورد توجه قرار گیرد.

^{۱۳۲} به کتاب احقاق الحق جلد دوم صفحات ۳۹۹ تا ۴۱۰ مراجعه شود.

^{۱۳۳} به کتاب المراجعات صفحه ۱۵۵ رجوع شود.

^{۱۳۴} منهاج البراهین جلد دوم صفحه ۳۵۰.

^{۱۳۵} برای اطلاع بیشتر به کتاب "احقاق الحق" جلد دوم و "الغدير" جلد دوم و "المراجعات" مراجعه شود.

و اگر بنا شود در تفسیر آیه‌ای از قرآن این همه روایات نادیده گرفته شود ما باید در تفسیر آیات قرآنی اصولاً به هیچ روایتی توجه نکنیم، زیرا در باره شان نزول کمتر آیه‌ای از آیات قرآن اینهمه روایت وارد شده است. این مساله بقدری روشن و آشکار بوده که "حسان بن ثابت" شاعر معروف عصر پیامبر ص مضمون روایت فوق را در اشعار خود که در باره علی ع سروده چنین آورده است:

فانت الذی اعطیت اذکنت راکعاً زکاتاً فدتک النفس یا خیر راکع

فانزل فیك الله خیر ولاية و بینها فی محکّمات الشرائع

یعنی: "تو بودی که در حال رکوع زکات بخشیدی، جان بفدای تو باد ای بهترین رکوع کنندگان".

"و به دنبال آن خداوند بهترین ولایت را در باره تو نازل کرد و در ضمن قرآن مجید آن را ثبت نمود"^{۱۳۶}.

پاسخ به هشت ایراد مخالفان بر آیه ولایت

جمعی از متعصبان اهل تسنن اصرار دارند که ایرادهای متعددی به نزول این آیه در مورد علی ع و همچنین به تفسیر "ولایت" به عنوان "سرپرستی و تصرف و امامت" بنمایند که ما ذیلاً مهمترین آنها را عنوان کرده و مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱. از جمله اشکالاتی که نسبت به نزول آیه فوق در مورد علی ع گرفته‌اند این است که آیه با توجه به کلمه "الذین" که برای جمع است، قابل تطبیق بر يك فرد نیست، و به عبارت دیگر آیه می‌گوید: "ولی" شما آنهایی هستند که نماز را بر پا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند، این عبارت چگونه بر يك شخص مانند علی ع قابل تطبیق است؟.

پاسخ

در ادبیات عرب مکرر دیده می‌شود که از مفرد به لفظ جمع، تعبیر آورده شده است از جمله در آیه مباحله می‌بینیم که کلمه "نسائنا" به صورت جمع آمده در صورتی که منظور از آن طبق شان نزولهای متعددی که وارد شده فاطمه زهرا ع است، و همچنین "انفسنا" جمع است در صورتی که از مردان غیر از پیغمبر کسی جز علی ع در آن جریان نبود و در آیه ۱۷۲ سوره آل عمران در داستان جنگ احد می‌خوانیم. **الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا.**

^{۱۳۶} اشعار حسان بن ثابت با تفاوت مختصری در کتب بسیاری نقل شده از جمله در کتاب تفسیر "روح المعانی الوسی" و "کفایة الطالب گنجی شافعی" و کتب بسیار دیگر.

و همانطور که در تفسیر این آیه در جلد سوم ذکر کردیم بعضی از مفسران شان نزول آن را در باره نعیم بن مسعود که يك فرد بیشتر نبود می‌دانند.

و همچنین در آیه ۵۲ سوره مائده می‌خوانیم "يَقُولُونَ خَشِيَ أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ" در حالی که آیه در مورد عبد الله ابی وارد شده است که تفسیر آن گذشت و همچنین در آیه اول سوره ممتحنه و آیه ۸ سوره منافقون و ۲۱۵ و ۲۷۴ سوره بقره تعبیراتی دیده می‌شود که عموماً به صورت جمع است، ولی طبق آنچه در شان نزول آنها آمده منظور از آن يك فرد بوده است.

این تعبیر یا بخاطر این است که اهمیت موقعیت آن فرد و نقش مؤثری که در این کار داشته روشن شود و یا بخاطر آن است که حکم در شکل کلی عرضه شود، اگر چه مصداق آن منحصر به يك فرد بوده باشد، در بسیاری از آیات قرآن ضمیر جمع به خداوند که احد و واحد است به عنوان تعظیم گفته شده است. البته انکار نمی‌توان کرد که استعمال لفظ جمع در مفرد به اصطلاح، خلاف ظاهر است و بدون قرینه جایز نیست، ولی با وجود آن همه روایاتی که در شان نزول آیه وارد شده است، قرینه روشنی بر چنین تفسیری خواهیم داشت، و حتی در موارد دیگر به کمتر از این قرینه نیز قناعت می‌شود.

۲. فخر رازی و بعضی دیگر از متعصبان ایراد کرده‌اند که علی (ع) با آن توجه خاصی که در حال نماز داشت و غرق در مناجات پروردگار بود (تا آنجا که معروف است پیکان تیر از پایش بیرون آوردند و توجه پیدا نکرد) چگونه ممکن است صدای سائلی را شنیده و به او توجه پیدا کند؟ پاسخ -

آنها که این ایراد را میکنند از این نکته غفلت دارند که شنیدن صدای سائل و به کمک او پرداختن توجه به خویشتن نیست، بلکه عین توجه بخدا است، علی ع در حال نماز از خود بیگانه بود نه از خدا، و می‌دانیم بیگانگی از خلق خدا بیگانگی از خدا است و به تعبیر روشنتر: پرداختن زکات در نماز انجام عبادت در ضمن عبادت است. نه انجام يك عمل مباح در ضمن عبادت و باز به تعبیر دیگر آنچه با روح عبادت سازگار نیست، توجه به مسائل مربوط به زندگی مادی و شخصی است و اما توجه به آنچه در مسیر رضای خدا است، کاملاً با روح عبادت سازگار است و آن را تأکید میکند، ذکر این نکته نیز لازم است که معنی غرق شدن در توجه به خدا این نیست که انسان بی اختیار احساس خود را از دست بدهد بلکه با اراده خویش توجه خود را از آنچه در راه خدا و برای خدا نیست بر می‌گیرد.

جالب اینکه فخر رازی کار تعصب را بجای رسانیده که اشاره علی (ع) را به سائل برای اینکه بیاید و خودش انگشت را از انگشت حضرت بیرون کند، مصداق فعل کثیر که منافات با نماز دارد، دانسته است در حالی که در نماز کارهایی جایز است انسان انجام بدهد که به مراتب از این اشاره بیشتر است و در عین حال ضرری برای نماز ندارد تا آنجا که کشتن حشراتی مانند مار و عقرب و یا برداشتن و گذاشتن كودك و حتی شیر دادن بچه شیر خوار

را جزء فعل کثیر ندانسته‌اند، چگونه يك اشاره جزء فعل کثیر شد، ولی هنگامی که دانشمندی گرفتار طوفان تعصب می‌شود اینگونه اشتباهات برای او جای تعجب نیست!

۳. اشکال دیگری که به آیه کرده‌اند در مورد معنی کلمه "ولی" است که آن را به معنی دوست و یاری کننده و امثال آن گرفته‌اند نه بمعنی متصرف و سرپرست و صاحب اختیار.
پاسخ-

همانطور که در تفسیر آیه در بالا ذکر کردم کلمه "ولی" در اینجا نمی‌تواند به معنی دوست و یاری کننده بوده باشد، زیرا این صفت برای همه مؤمنان ثابت است نه مؤمنان خاصی که در آیه ذکر شده که نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند، و به عبارت دیگر دوستی و یاری کردن، يك حکم عمومی است، در حالی که آیه ناظر به بیان يك حکم خصوصی می‌باشد و لذا بعد از ذکر ایمان، صفات خاصی را بیان کرده است که مخصوص به يك فرد می‌شود.

۴. می‌گویند علی ع چه زکات واجبی بر ذمه داشت با اینکه از مال دنیا چیزی برای خود فراهم نساخته بود و اگر منظور صدقه مستحب است که به آن زکات گفته نمی‌شود؟!
پاسخ-

اولا به گواهی تواریخ علی ع از دسترنج خود اموال فراوانی تحصیل کرد و در راه خدا داد تا آنجا که می‌نویسند هزار برده را از دسترنج خود آزاد نمود، بعلاوه سهم او از غنائم جنگی نیز قابل ملاحظه بود، بنا بر این اندوخته مختصری که زکات به آن تعلق گیرد و یا نخلستان کوچکی که واجب باشد زکات آن را پردازد چیز مهمی نبوده است که علی ع فاقد آن باشد، و این را نیز می‌دانیم که فوریت وجوب پرداخت زکات "فوریت عرفی" است که با خواندن يك نماز منافات ندارد.

ثانیا اطلاق زکات بر "زکات مستحب" در قرآن مجید فراوان است، در بسیاری از سوره‌های مکی کلمه "زکات" آمده که منظور از آن همان زکات مستحب است، زیرا وجوب زکات مسلما بعد از هجرت پیامبر ص به مدینه، بوده است (آیه ۳ سوره نمل و آیه ۳۹ سوره روم و ۴ سوره لقمان و ۷ سوره فصلت و غیر اینها).

۵. می‌گویند: ما اگر ایمان به خلافت بلا فصل علی (ع) داشته باشیم بالاخره باید قبول کنیم که مربوط به زمان بعد از پیامبر ص بوده، بنا بر این علی ع در آن روز "ولی" نبود، و به عبارت دیگر ولایت در آن روز برای او "بالقوه" بود نه "بالفعل" در حالی که ظاهر آیه ولایت "بالفعل" را می‌رساند.
پاسخ-

در سخنان روز مرده در تعبیرات ادبی بسیار دیده می‌شود که اسم یا عنوانی به افرادی گفته می‌شود که آن را بالقوه دارند مثلا انسان در حال حیات خود وصیت می‌کند و کسی را به عنوان "وصی" خود و "قیم" اطفال

خویش تعیین می نماید و از همان وقت عنوان وصی و قیم به آن شخص گفته می شود، در حالی که طرف هنوز در حیات است و نمرده است، در روایاتی که در مورد علی ع از پیامبر ص در طرق شیعه و سنی نقل شده می خوانیم که پیامبر ص او را "وصی" و "خلیفه" خود خطاب کرده در حالی که هیچیک از این عناوین در زمان پیامبر ص نبود- در قرآن مجید نیز اینگونه تعبیرات دیده می شود از جمله در مورد زکریا می خوانیم که از خداوند چنین تقاضا کرد. **فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرْثُنِي وَ يَرِثْ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ**^{۱۳۷}.

در حالی که مسلم است منظور از "ولی" در اینجا سرپرستی برای بعد از مرگ او منظور بوده است، بسیاری از افراد جانشین خود را در حیات خود تعیین می کنند و از همان زمان نام جانشین بر او می گذارند با اینکه جنبه بالقوه دارد.

۶. می گویند: چرا علی ع با این دلیل روشن شخصا استدلال نکرد؟
پاسخ-

همانطور که در ضمن بحث پیرامون روایات وارده در شان نزول آیه خواندیم این حدیث در کتب متعدد از خود علی ع نیز نقل شده است از جمله در مسند "ابن مردویه" و "ابی الشیخ" و "کنز العمال"- و این در حقیقت بمنزله استدلال حضرت است به این آیه شریفه.

در کتاب نفیس (الغدیر) از کتاب "سلیم بن قیس هلالی" حدیث مفصلی نقل می کند که علی ع در میدان صفین در حضور جمعیت برای اثبات حقانیت خود دلائل متعددی آورد از جمله استدلال بهمین آیه بود^{۱۳۸}.
و در کتاب غایة المرام از ابو ذر چنین نقل شده که علی ع روز شوری نیز به همین آیه استدلال کرد^{۱۳۹}.

۷. می گویند: این "تفسیر" با آیات قبل و بعد سازگار نیست، زیرا در آنها ولایت به معنی "دوستی" آمده است.
پاسخ-

بارها گفته ایم آیات قرآن چون تدریجاً، و در وقایع مختلف نازل گردیده همیشه پیوند با حوادثی دارد که در زمینه آن نازل شده است، و چنان نیست که آیات يك سوره یا آیاتی که پشت سر هم قرار دارند همواره پیوند نزدیک از نظر مفهوم و مفاد داشته باشد لذا بسیار می شود که دو آیه پشت سر هم نازل شده اما در دو حادثه مختلف بوده و مسیر آنها بخاطر پیوند با آن حوادث از یکدیگر جدا می شود.

با توجه به اینکه آیه **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ** بگواهی شان نزولش در زمینه زکات دادن علی ع در حال رکوع نازل شده و آیات گذشته و آینده همانطور که خواندیم و خواهیم خواند در حوادث دیگری نازل شده است نمی توانیم روی پیوند آنها زیاد تکیه کنیم.

^{۱۳۷} (۱) مریم- ۵.

^{۱۳۸} الغدیر جلد اول صفحه ۱۹۶.

^{۱۳۹} نقل از منهاج البراعه جلد دوم صفحه ۳۶۳.

به علاوه آیه مورد بحث اتفاقاً تناسب با آیات گذشته و آینده نیز دارد زیرا در آنها سخن از ولایت به معنی یاری و نصرت و در آیه مورد بحث سخن از ولایت به معنی رهبری و تصرف می‌باشد و شك نیست که شخص ولی و سرپرست و متصرف، یار و یاور پیروان خویش نیز خواهد بود. بعبارت دیگر یار و یاور بودن یکی از شئون ولایت مطلقه است.

۸. می‌گویند: انگشتی با آن قیمت گراف که در تاریخ نوشته‌اند، علی ع از کجا آورده بود؟! بعلاوه پوشیدن انگشتی با این قیمت فوق العاده سنگین اسراف محسوب نمی‌شود؟ آیا اینها دلیل بر عدم صحت تفسیر فوق نیست؟

پاسخ -

مبالغه‌هایی که در باره قیمت آن انگشت کرده‌اند بکلی بی اساس است و هیچگونه دلیل قابل قبولی بر گرانی قیمت بودن آن انگشت نداریم و اینکه در روایت ضعیفی^{۱۴۰} قیمت آن معادل خراج شام ذکر شده به افسانه شبیه‌تر است تا واقعیت و شاید برای بی ارزش نشان دادن اصل مساله جعل شده است، و در روایات صحیح و معتبر که در زمینه شان نزول آیه ذکر کرده‌اند اثری از این افسانه نیست، بنا بر این نمی‌توان يك واقعیت تاریخی را با اینگونه سخنان پرده‌پوشی کرد.

۹. "یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُوءًا وَ لَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ الْكُفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ" (مائده/۵۷) {ای کسانی که ایمان آورده‌اید، کسانی را که دین شما را به ریشخند و بازی گرفته‌اند [چه] از کسانی که پیش از شما به آنان کتاب داده شده و [چه از] کافران، دوستان [خود] مگیرید، و اگر ایمان دارید از خدا پروا دارید.}

تفسیر:

باید توجه داشت که "هزو" (بر وزن قفل) به معنی سخنان یا حرکات مسخره آمیزی است که برای بی ارزش نشان دادن موضوعی انجام می‌شود.

و به طوری که "راغب" در کتاب مفردات می‌گوید: بیشتر به شوخی و استهزایی گفته می‌شود که در غیاب و پشت سر دیگری انجام می‌گیرد، اگر چه گاهی هم به شوخی‌ها و مسخره‌هایی که در حضور انجام می‌گیرد به طور نادر اطلاق می‌شود.

^{۱۴۰} این روایت ضعیف به صورت مرسله در تفسیر برهان جلد اول صفحه ۴۸۵ آمده است.

لعب معمولاً به کارهایی گفته می‌شود که غرض صحیحی در انجام آن نیست و یا اصلاً بی‌هدف انجام می‌گیرد و بازی کودکان را که لعب می‌نامند نیز از همین نظر است.

سوره أعراف

۱۰. "إِنَّ وَلِيَّ اللَّهِ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ" (اعراف/۱۹۶) {بی‌تردید، سرور من آن خدایی است که قرآن را فرو فرستاده، و همو دوستدار شایستگان است.}

تفسیر: معبودهای بی‌ارزش:

در تعقیب آیه گذشته که به مشرکان می‌گفت شما و بتهایتان نمی‌توانید کوچکترین زبانی به من برسانید، در نخستین آیه مورد بحث به دلیل آن اشاره کرده، می‌گوید: "ولی و سرپرست و تکیه گاه من خدایی است که این کتاب آسمانی را بر من نازل کرده است" (إِنَّ وَلِيَّ اللَّهِ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ).
نه تنها من، "او همه صالحان و شایستگان را حمایت و سرپرستی می‌کند و مشمول لطف و عنایتش قرار می‌دهد" (وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ)

سوره انفال

۱۱. "وَإِنْ تَوَلَّوْا فَعَلِمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ نِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ" (انفال/۴۰) {و اگر روی برتافتند، پس بدانید که خدا سرور شماست. چه نیکو سرور و چه نیکو یاور است.}

آیه در برابر شدت عمل دست دوستی و محبت را به سوی آنها دراز می‌کند و می‌گوید "اگر از راه و روش خود دست بر دارند خداوند به آنچه عمل می‌کنند آگاه است و با لطف و مرحمت خاص خویش با آنان رفتار خواهد کرد" (فَإِنْ اتَّخَذْتُمُ اللَّهَ دِينًا فَعِلُوا بِاللَّهِ دِينًا بِالْحَقِّ).
حق تسلیم نشوند بدانید پیروزی برای شما و شکست در انتظار آنهاست، زیرا خداوند مولی و سرپرست شماست " (وَأِنْ تَوَلَّوْا فَعَلِمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ).
"او بهترین مولی و رهبر و بهترین یار و یاور است" (نِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ).

۱۲. "أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ" (یونس/۶۲) {آگاه باشید، که بر دوستان خدا نه بیمی است و نه آنان اندوهگین می‌شوند.}

تفسیر: آرامش روح در سایه ایمان

چون در آیات گذشته قسمتهایی از حالات مشرکان و افراد بی ایمان مطرح شده بود در این آیات شرح حال مؤمنان مخلص و مجاهد و پرهیزگار که درست نقطه مقابل آنان هستند بیان گردیده، تا با مقایسه - همانگونه که روش قرآن است - نور از ظلمت و سعادت از بدبختی شناخته شود.

در آیه می‌گوید: "آگاه باشید که اولیای خدا نه ترسی بر آنان است و نه غمی دارند" (أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ).

برای فهم دقیق محتوای این سخن باید معنی "اولیاء" بخوبی شناخته شود. "اولیا" جمع "ولی" در اصل از ماده "ولی یلی" گرفته شده که به معنی نبودن واسطه میان دو چیز و نزدیکی و پی در پی بودن آنها است، به همین دلیل به هر چیزی که نسبت به دیگری قرابت و نزدیکی داشته باشد، خواه از نظر مکان یا زمان یا نسب و یا مقام، "ولی" گفته می‌شود، استعمال این کلمه به معنی "سرپرست" و "دوست" و مانند اینها نیز از همین جا است.

بنا بر این اولیاء خدا کسانی هستند که میان آنان و خدا حائل و فاصله‌ای نیست، حجابها از قلبشان کنار رفته، و در پرتو نور معرفت و ایمان و عمل پاک، خدا را با چشم دل چنان می‌بینند که هیچگونه شك و تردیدی به دلایشان راه نمی‌یابد، و به خاطر همین آشنایی با خدا که وجود بی انتها و قدرت بی پایان و کمال مطلق است، ماسوای خدا در نظرشان کوچک و کم ارزش و ناپایدار و بی مقدار است. کسی که با اقیانوس آشنا است، قطره در نظرش ارزشی ندارد و کسی که خورشید را می‌بیند نسبت به يك شمع بی فروغ بی اعتنا است.

و از اینجا روشن می‌شود که چرا آنها ترس و اندوهی ندارند، زیرا خوف و ترس معمولا از احتمال فقدان نعمتهایی که انسان در اختیار دارد و یا خطراتی که ممکن است در آینده او را تهدید کند، ناشی می‌شود، همانگونه که غم و اندوه معمولا نسبت به گذشته و فقدان امکاناتی است که در اختیار داشته است، اولیاء و دوستان راستین خدا از هر گونه وابستگی و اسارت جهان ماده آزادند، و "زهد" به معنی حقیقیش بر وجود آنها حکومت می‌کند، نه با از دست دادن امکانات مادی جزع و فزع می‌کنند و نه ترس از آینده در این گونه مسائل افکارشان را به خود مشغول می‌دارد.

بنا بر این "غمها" و "ترسهای" که دیگران را دائما در حال اضطراب و نگرانی نسبت به گذشته و آینده نگه می‌دارد در وجود آنها راه ندارد.

يك ظرف كوچك آب، از دمیدن يك انسان متلاطم می‌شود، ولی در پهنه اقیانوس کبیر حتی طوفانها کم اثر است و به همین دلیل اقیانوس آرامش می‌نامند (لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَ لَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ) (حدید- ۲۳).

نه آن روز که داشتند به آن دل بستند و نه امروز که از آن جدا می‌شوند غمی دارند، روحشان بزرگتر و فکرشان بالاتر از آن است که اینگونه حوادث در گذشته و آینده در آنها اثر بگذارد. به این ترتیب امنیت و آرامش واقعی بر وجود آنها حکمفرماست و بگفته قرآن **أُولَئِكَ هُمُ الْأَمْنُ** (انعام- ۸۲) و یا به تعبیر دیگر **أَلَا يَذْكُرُ اللَّهُ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ**: "یاد خدا مایه آرامش دها است" (رعد- ۲۸). خلاصه اینکه غم و ترس در انسانها معمولا ناشی از روح دنیا پرستی است، آنها که از این روح تهی هستند، اگر غم و ترسی نداشته باشند بسیار طبیعی است. این بیان استدلالی مساله بود و گاهی همین موضوع به بیان دیگری که شکل عرفانی دارد به این صورت عرضه می‌شود.

اولیای خدا آن چنان غرق صفات جمال و جلال او هستند و آن چنان محو مشاهده ذات پاك او می‌باشند که غیر او را به دست فراموشی می‌سپردند، روشن است در غم و اندوه و ترس و وحشت حتما نیاز به تصور فقدان و از دست دادن چیزی و یا مواجهه با دشمن و موجود خطرناکی دارد، کسی که غیر خدا در دل او نمی‌گنجد و به غیر او نمی‌اندیشد و جز او را در روح خود پذیرا نمی‌شود، چگونه ممکن است غم و اندوه و ترس و وحشتی داشته باشد.

از آنچه گفتیم این حقیقت نیز آشکار شد که منظور غمهای مادی و ترسهای دنیوی است، و گرنه دوستان خدا وجودشان از خوف او مالا مال است، ترس از عدم انجام وظائف و مسئولیتها، و اندوه بر آنچه از موفقیتها از آنان فوت شده، که این ترس و اندوه جنبه معنوی دارد و مایه تکامل وجود انسان و ترقی او است، به عکس ترس و اندوههای مادی که مایه انحطاط و تنزل است.

امیر مؤمنان علی ع در خطبه معروف "همام" که حالات اولیای خدا در آن به عالیترین وجهی ترسیم شده می‌فرماید: **"قلوبهم محزونة و شرورهم مامونة"**: دلهای آنها محزون و مردم از شر آنها در امانند" و نیز می‌فرماید **و لو لا الاجل الذی كتب الله علیهم لم تستقر ارواحهم فی اجسادهم طرفة عین شوقا الی الثواب و خوفا من العقاب**: "اگر اجلی که خداوند برای آنها مقرر کرده نبود حتی يك چشم بر هم زدن ارواح آنها در بدنهايشان آرام نمی‌گرفت، به خاطر عشق به پاداش الهی و ترس و وحشت از مجازات و کیفر او"^{۱۴۱}.

^{۱۴۱} نهج البلاغه خطبه ۱۹۳ (صبحی صالح).

قرآن مجید نیز در باره مؤمنان می‌گوید: **الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَ هُمْ مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ**: "کسانی که از پروردگارشان با اینکه او را به خشم نمی‌بینند می‌ترسند و از رستاخیز بیمناکند" (انبیاء- ۴۹) بنا بر این آنها خوف و ترس دیگری دارند.

سوره نحل

۱۳. "إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ" (نحل/۱۰۰) { تسلط او فقط بر کسانی است که وی را به سرپرستی برمی‌گیرند، و بر کسانی که آنها به او [خدا] شرک می‌ورزند. }

تفسیر:

"شیطان تسلطی بر کسانی که ایمان دارند و بر پروردگارشان توکل می‌کنند ندارد" (**إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ**).

"تنها تسلط او بر کسانی است که او را دوست می‌دارند و به رهبری و سرپرستی خود انتخابش کرده‌اند" (**إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ**).

"و آنها که او را شریک خدا در اطاعت و بندگی قرار داده‌اند" (**وَ الَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ**).

فرمان شیطان را بجای فرمان خدا واجب الاجراء می‌دانند!

سوره کهف

۱۴. "وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَ فَتَتَّخِذُونَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَ هُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا" (کهف/۵۰) { و [یاد کن] هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: «آدم را سجد کن، پس [همه] - جز ابلیس - سجد کردند، که از [گروه] جن بود و از فرمان پروردگارش سرپیچید. آیا [با این حال] او و نسلش را به جای من دوستان خود می‌گیرید، و حال آنکه آنها دشمن شمايند؟ و چه بد جانشینانی برای ستمگرانند. }

تفسیر: شیاطین را اولیای خود قرار ندهید!

در آیات مختلف قرآن کرارا از داستان آفرینش آدم و سجده فرشتگان برای او و سرپیچی ابلیس، سخن به میان آمده است، ولی همانگونه که قبلا هم اشاره کرده‌ایم این تکرارها همواره نکته‌هایی دارد و در هر مورد نکته‌ای در نظر بوده است.

به تعبیر دیگر يك حادثه مهم ممکن است ابعاد مختلفی داشته باشد که در هر مورد که ذکر می‌شود نظر به یکی از این ابعاد باشد.

از آنجا که در بحثهای گذشته ضمن يك مثال عینی خارجی چگونگی موضع-گیری ثروتمندان مستکبر و مغرور، در مقابل تهدیدستان مستضعف، و عاقبت کار آنها تجسم یافته بود، و از آنجا که غرور از روز نخست عامل اصلی انحراف و کفر و طغیان بوده است، در آیات مورد بحث از مساله ابلیس و سرپیچی او از سجده بر آدم سخن به میان می‌آورد تا بدانیم از آغاز غرور سرچشمه کفر و طغیان بوده است. بعلاوه این داستان مشخص می‌کند که انحرافات از وسوسه‌های شیطانی سرچشمه می‌گیرد، و تسلیم شدن در برابر وسوسه‌های او که از آغاز کمر دشمنی ما را بسته است چقدر احمقانه است؟

نخست می‌گوید: به یاد آرید زمانی را که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید، آنها همگی سجده کردند جز ابلیس" (وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ) این استثناء ممکن است این توهم را به وجود آورد که ابلیس از جنس فرشتگان بود، در حالی که فرشتگان معصومند، پس چگونه او راه طغیان و کفر را پویید؟! لذا بلا فاصله اضافه می‌کند" او از جن بود، و سپس از فرمان پروردگارش خارج شد" (كَانَ مِنَ الْجِنَّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ).

او از فرشتگان نبود ولی به خاطر بندگی و اطاعت و قرب به پروردگار در صف فرشتگان جای گرفت، و حتی شاید معلم آنان بود، اما به خاطر يك ساعت کبر و غرور آن چنان سقوط کرد که همه سرمایه معنویت خود را از دست، داد و رانده‌ترین و منفورترین موجود در درگاه خدا شد.

سپس می‌گوید" با این حال آیا او و فرزندانش را به جای من اولیای خود انتخاب می‌کنید؟! (أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي).

" در حالی که آنها دشمن شما هستند" (وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ).

دشمنی سرسخت و قسم خورده که تصمیم به گمراهی و بدبختی همه شما گرفته‌اند، و عداوت خود را از روز نخست نسبت به پدرتان آدم آشکارا اظهار داشته‌اند.

" شیطان و فرزندانش را به جای خدا پذیرا شدن بسیار بد است" (يُسْ لِّلظَّالِمِينَ بَدَلًا)^{۱۴۲}.

^{۱۴۲} "بدلا" از نظر ترکیب نحوی تمیز است و فاعل "بئس" شیطان و دار و دسته او است، و یا عبادت شیطان و دار و دسته‌اش، فاعل می‌باشد.

راستی چه زشت است که انسان خدای عالم و آگاه و رحیم و مهربان و فیض بخش را رها کند، و شیطان و دار و دسته‌اش را به جای او بپذیرد، این زشت‌ترین انتخابهاست، کدام عاقل دشمن را که از روز نخست، کمر به نابودیش

بسته، و سوگند یاد کرده، بعنوان ولی و رهبر و راهنما و تکیه‌گاه می‌پذیرد؟!

سوره حج

۱۵. "وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَ فِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ اعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ " (حج/۷۸) { : و در راه خدا چنان که حق جهاد [در راه] اوست جهاد کنید، اوست که شما را [برای خود] برگزیده و در دین بر شما سختی قرار نداده است. آیین پدرتان ابراهیم [نیز چنین بوده است] او بود که قبلاً شما را مسلمان نامید، و در این [قرآن نیز همین مطلب آمده است] تا این پیامبر بر شما گواه باشد و شما بر مردم گواه باشید. پس نماز را برپا دارید و زکات بدهید و به پناه خدا روید. او مولای شماست؛ چه نیکو مولایی و چه نیکو یآوری. }

تفسیر:

اکثر مفسران اسلامی، "جهاد" را در اینجا به معنی خصوص مبارزه مسلحانه با دشمنان نگرفته‌اند، بلکه همانگونه که از مفهوم لغوی آن استفاده می‌شود به معنی هرگونه جهاد و کوشش در راه خدا و تلاش برای انجام نیکیها، و مبارزه با هوسهای سرکش (جهاد اکبر) و پیکار با دشمنان ظالم و ستمگر (جهاد اصغر) دانسته‌اند.

مرحوم "طبرسی" در "مجمع البیان" از اکثر مفسران چنین نقل می‌کند که منظور از "حق جهاد" خلوص نیت و انجام دادن اعمال برای خدا است.

بدون شك "حق جهاد" نیز معنی وسیعی دارد که از نظر کیفیت و کمیت و مکان و زمان و سایر جهات، همه را شامل می‌شود، اما از آنجا که مرحله "اخلاص" سخت‌ترین مرحله در جهاد نفس است، روی این مرحله تکیه کرده است، چرا که نفوذ افکار و انگیزه‌های غیر الهی در قلب و اعمال انسان آن قدر مخفی و باریک و پنهان است که جز بندگان خاص خدا از آن رهایی نمی‌یابند!.

در حقیقت قرآن مجید در این پنج دستور از مراحل ساده شروع کرده و به آخرین و برترین مراحل عبودیت می‌رساند: نخست سخن از رکوع و سپس از آن برتر سخن از سجود است، بعد عبادت به طور کلی، و سپس انجام کارهای نیک اعم از عبادات و غیر عبادات، و در آخرین مرحله سخن از جهاد و تلاش و کوشش فردی و جمعی در بخش درون و برون، کردار و گفتار و اخلاق و نیت به میان آورده است. و این دستور جامعی است که فلاح و رستگاری بدون شك در دنبال آن خواهد بود. و از آنجا که این تصور ممکن است پیدا شود، اینهمه دستورات سنگین که هر يك از دیگری جامع‌تر و وسیع‌تر است چگونه بر دوش ما بندگان ضعیف قرار داده شده است، در جمله‌های بعد تعبیرات گوناگونی دارد که نشان می‌دهد اینها دلیل لطف الهی نسبت به شما است و نشانه عظمت و مقام شخصیت شما مؤمنان در پیشگاه او است.

در نخستین تعبیر می‌فرماید: "او شما را برگزید" (هُوَ اجْتَبَاكُمْ). اگر برگزیدگان خدا نبودید این مسئولیتها بر دوش شما گذارده نمی‌شد. و در تعبیر بعد می‌فرماید: "او کار سنگین و شاقی در دین بر شما نگذاشته است" (وَ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ).

یعنی اگر درست بنگرید اینها تکالیف شاقی نیستند، بلکه با فطرت پاک شما هماهنگ و سازگارند، و اصولاً چون وسیله تکامل شما هستند و هر کدام فلسفه و منافع روشنی دارند که عائد خودتان می‌شود، در ذائقه جانتان تلخ نخواهند بود، بلکه کاملاً شیرین و گوارا هستند.

در سومین تعبیر می‌گوید: از این گذشته "این همان آئین پدر شما ابراهیم است" (مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ). اطلاق "پدر" بر "ابراهیم" یا به خاطر آن است که عربها و مسلمانان آن روز غالباً از نسل اسماعیل بودند و یا به خاطر این بود که آنها همگی "ابراهیم" را بزرگ می‌شمردند و از او به صورت يك پدر روحانی و معنوی احترام می‌کردند هر چند آئین پاک او با انواع خرافات آلوده شده بود.

سپس تعبیر دیگری در این زمینه دارد می‌گوید: "او شما را در کتب پیشین، مسلمان نامید و همچنین در این کتاب آسمانی" (قُرْآن) (هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَ فِي هَذَا).

و مسلمان کسی است که این افتخار را دارد که در برابر همه فرمانهای الهی تسلیم است. در اینکه: مرجع ضمیر "هو" (او) چه کسی است در میان مفسران گفتگو است بعضی گفته‌اند به "خدا" بر می‌گردد، یعنی خدا هم در کتب پیشین و هم در قرآن شما را به این نام افتخار آمیز نامیده است، ولی بعضی دیگر آن را اشاره به "ابراهیم" می‌دانند، چرا که در آیه ۱۲۸ سوره بقره می‌خوانیم ابراهیم پس از پایان بنای کعبه از خداوند تقاضایی کرد، از جمله این بود: رَبَّنَا وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَ مِنْ دُرَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ:

پروردگارا! من و فرزندانم اسماعیل را تسلیم در مقابل فرمانت قرار ده، و از دودمان ما امتی مسلم و تسلیم در برابر اراده‌ات به وجود آور."

ولی تفسیر اول صحیحتر به نظر می‌رسد زیرا با ذیل آیه سازگارتر است، که می‌گوید: "او شما را در کتب پیشین و در این کتاب (قرآن) مسلمان نامید" و این تعبیر در باره ابراهیم، تناسب ندارد بلکه مناسب خداوند است.^{۱۴۳}

سرانجام پنجمین و آخرین تعبیر شوق آفرین را در باره مسلمانان کرده و آنها را به عنوان الگو و اسوه امتها معرفی می‌کند و می‌فرماید: "هدف این بوده است که پیامبر ص شاهد و گواه بر شما باشد و شما هم گواهان بر مردم!" (لَيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ).

"شاهد" به معنی شاهد از ماده شهود به معنی آگاهی توأم با حضور است مفهوم این سخن آن است که شاهد بودن پیامبر ص بر همه مسلمانها به معنی آگاهی او از اعمال امت خویش است، و این با روایات "عرض اعمال" و بعضی از آیات قرآن که به آن اشاره می‌کند کاملاً سازگار می‌باشد، چرا که طبق این روایات اعمال همه امت را در عرض هفته به حضور پیامبر ص عرضه می‌دارند و روح پاک او از همه اینها آگاه و با خبر می‌شود، بنا بر این او شاهد و گواه این امت است.

اما شاهد و گواه بودن این امت، طبق بعضی از روایات به معنی معصومین این امت و امامان است که آنها نیز گواهان بر اعمال مردمند.

در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا ع می‌خوانیم: که فرمود: **نحن حجج الله في خلقه و نحن شهداء الله و اعلامه في بريته:** "ما حجت‌های خدا در میان خلقتیم و شاهدان او و نشانه‌هایش در میان مردمیم"^{۱۴۴}.

در حقیقت مخاطب در جمله "لتكونوا" ظاهراً همه امتند اما در واقع گروهی از سران و بزرگان آنها می‌باشد، و خطاب به کل به خاطر جزء در تعبیرات روزمره فراوان است مثلاً در آیه ۲۰ سوره مائده می‌خوانیم: که خداوند ضمن بر شمردن نعمتهایش بر بنی اسرائیل به آنها خطاب کرده می‌گوید: "خداوند شما را ملوک و پادشاهان قرار داد" در حالی که می‌دانیم افراد معدودی از آنها به این مقام رسیدند. البته "شهود" معنی دیگری نیز دارد و آن "شهادت عملی" است، یعنی مقیاس سنجش و الگو بودن اعمال يك فرد نمونه و بارز برای اعمال سایرین، در این صورت تمام مسلمانان راستین چنین خواهند بود، چرا که آنها امت نمونه‌ای هستند با برترین آئین که می‌توانند مقیاس و الگویی برای سنجش شخصیت و فضیلت در میان همه امتها باشند.

^{۱۴۳} در قرآن مجید، در آیه ۳ سوره مائده نام این آئین را صریحاً "اسلام" نهاده "و أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِيناً" و در آیات متعددی از پیامبر اسلام (ص) به عنوان "أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ" یاد شده است (انعام- ۱۴- زمر- ۱۲).

^{۱۴۴} از کتاب "کمال الدین" صدوق، طبق نقل تفسیر نور الثقلین جلد ۳ صفحه ۵۲۶ روایات دیگری نیز به همین مضمون در این زمینه نقل شده است.

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام ص می‌خوانیم که خداوند چند فضیلت و برتری به امت اسلام داده است، از جمله اینکه در امت‌های پیشین، پیامبر آنها شاهد و گواه قومش بود ولی خداوند تمام امت مرا گواهان بر خلق قرار داده زیرا می‌فرماید: **لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ**^{۱۴۵}.

یعنی همانگونه که پیامبر ص اسوه و الگوی امت خویش است شما هم اسوه‌ها و الگوها برای مردم جهانید. این تفسیر در عین حال با تفسیر سابق منافات ندارد ممکن است همه امت شاهد و گواه باشند و امامان شاهدان و گواهان نمونه و ممتاز^{۱۴۶}.

در پایان این آیه بار دیگر وظائف پنجگانه پیشین را در تعبیّرات فشرده‌تری که در سه جمله خلاصه می‌شود به عنوان تاکید چنین بازگو می‌کند: "اکنون که چنین است و شما دارای این امتیازات و افتخارات هستید، نماز را بر پا دارید، زکات را ادا کنید و به آئین حق و ذیل عنایت پروردگار تمسک جوید" **(فَأَقِمْوَا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ اعْتَصِمُوا بِاللَّهِ)**.

که "مولی و سرپرست و یار و یاور شما او است" **(هُوَ مَوْلَاكُمْ)**.

"چه مولی و سرپرست خوبی، و چه یار و یاور شایسته‌ای" **(فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ)**.

در حقیقت جمله **"فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ"** دلیلی است بر **"وَ اعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ"** یعنی اینکه به شما فرمان داده شده تنها به ذیل عنایت پروردگار تمسک جوید به خاطر آن است که او برترین و بهترین مولی و شایسته‌ترین یار و یاور است.

پروردگارا! به ما این توفیق و سعادت را مرحمت فرما که با اعتصام به ذات پاکت و پیوند با خلق و خالق مردمی نمونه باشیم و الگو و شاهد بر دیگران، و تفسیری جامع و نمونه بر این کتاب بزرگت تا پایان بنگاریم. خداوند! همانگونه که در کتاب آسمانیت قرآن و کتب پیشینیان ما را مسلمان خواندی توفیق مرحمت فرما تا سراپا تسلیم فرمان تو باشیم.

بار الها! ما را بر دشمنانی که امروز در هر گوشه و کنار، قصد یورش بر قرآن و اسلام دارند پیروز گردان که تو بهترین مولی و یار و یآوری **(فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ)**.

سوره فرقان

۱۶. "قَالُوا سُبْحَانَكَ مَا كَانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ وَلَكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَ آبَاءَهُمْ حَتَّى نَسُوا الذِّكْرَ وَ كَانُوا قَوْمًا بُورًا" (فرقان/۱۸) { می‌گویند: «منزهی تو، ما را نسزد که جز تو دوستی برای خود

^{۱۴۵} تفسیر برهان جلد ۳ صفحه ۱۰۵.

^{۱۴۶} در این زمینه در جلد اول تفسیر نمونه در ذیل آیه ۱۴۳ سوره بقره و همچنین در جلد سوم ذیل آیه ۴۱ سوره نساء مشروحاً بحث کرده‌ام.

بگیریم، ولی تو آنان و پدرانیشان را برخوردار کردی تا [آنجا که] یاد [تو] را فراموش کردند و گروهی هلاک شده، بودند.» {

تفسیر: محاکمه معبودان و عابدان گمراه

از آنجا که در آیات گذشته، سخن از سرنوشت مؤمنان و مشرکان در قیامت و پاداش و کیفر این دو گروه بود، آیات مورد بحث همین موضوع را به شکل دیگری ادامه می‌دهد و سؤالی را که خداوند از معبودهای مشرکان در قیامت می‌کند همراه جواب آنها به عنوان يك هشدار بیان می‌فرماید:

نخست می‌گوید: "به یاد آور روزی را که خداوند همه آنها و معبودهایشان را که غیر از "الله" پرستش می‌کردند جمع و محشور می‌کند" (وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ).

و از آنها سؤال می‌کند: آیا شما این بندگان مرا گمراه کردید یا خود آنها راه را گم کردند؟! (فَيَقُولُ أَ أَنْتُمْ أَضَلَلْتُمْ عِبَادِي هَؤُلَاءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ).

اما آنها در پاسخ می‌گویند: منزهی تو ای پروردگار برای ما شایسته نبود که اولیائی غیر از تو برگزینیم" (قَالُوا سُبْحَانَكَ مَا كَانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ).

نه تنها ما آنها را به سوی خود دعوت نکردیم، بلکه ما به ولایت و عبودیت تو معترف بودیم و غیر از تو را معبود برای خود و دیگران برنگزیدیم! علت انحراف آنها این بود که "آنان و پدرانیشان را از نعمتها و مواهب دنیا برخوردار نمودی (آنان به جای اینکه شکر نعمت را بجا آورند در شهوات و کاجوئیه‌ها فرو رفتند) تا یاد تو را فراموش کردند" (وَ لَكِنْ مَتَّعْتُهُمْ وَ آبَاءَهُمْ حَتَّى نَسُوا الذِّكْرَ). و به همین دلیل فاسد شدند و هلاک گشتند" (وَ كَانُوا قَوْمًا بُورًا).

سوره عنکبوت

۱۷. "مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَ إِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ" (عنکبوت/۴۱) {داستان کسانی که غیر از خدا دوستانی اختیار کرده‌اند، همچون داستان عنکبوت است که [با آب دهان خود] خانه‌ای برای خویش ساخته، و در حقیقت - اگر می‌دانستند - سست‌ترین خانه‌ها همان خانه عنکبوت است.}

تفسیر: تکیه گاههای سست همچون لانه عنکبوت!

در آیات گذشته سرنوشت دردناك و غم‌انگیز مشركان مفسد و مستكبران لجوج و ظالمان بیدادگر و خودخواه بیان شد، به همین تناسب در آیات مورد بحث مثال جالب و گویایی برای کسانی که غیر خدا را معبود و ولی خود قرار می‌دهند بیان می‌کند که هر چه درباره این مثال بیندیشیم نکات بیشتری از آن، عائدمان می‌شود. می‌فرماید: "کسانی که غیر از خدا را ولی و معبود خود برگزیدند، همچون عنکبوتند که خانه‌ای برای خود برگزیده، و سست‌ترین خانه‌ها، خانه عنکبوت است، اگر می‌دانستند!" (مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ).

چه مثال رسا و جالبی و چه تشبیه گویا و دقیقی؟! درست دقت کنید: هر حیوان و حشره‌ای برای خود خانه و لانه‌ای دارد، اما هیچ‌یک از این خانه‌ها به سستی خانه عنکبوت نیست. اصولاً خانه باید دیوار و سقف و دری داشته باشد، و صاحب آن را از حوادث حفظ کند طعمه و غذا و نیازهای او را در خود نگاه دارد. بعضی از خانه‌ها سقف ندارند اما لا اقل دیواری دارند یا اگر دیوار ندارند سقفی دارند. اما لانه عنکبوت که از تعدادی تارهای بسیار نازک ساخته شده نه دیواری دارد، نه سقفی، نه حیاطی و نه دری، اینها همه از يك سو. از سوی دیگر مصالح آن بقدری سست و بی دوام است که در برابر هیچ حادثه‌ای مقاومت نمی‌کند. اگر نسیم ملایمی بوزد تار و بودش را درهم می‌ریزد! اگر چند قطره باران بر آن ببارد آن را متلاشی می‌کند! کمترین شعله آتشی به آن برسد نابودش می‌سازد. حتی اگر گرد و غبار بر آن بنشیند پاره پاره می‌شود و از سقف خانه آویزان می‌گردد. معبودهای دروغین این گروه نیز نه سودی دارند و نه زبانی، نه مشکلی را حل می‌کنند، و نه در روز بیچارگی پناهگاه کسی هستند. درست است که این خانه برای عنکبوت با آن پاهای بلند و طولانی‌ش هم مرکز استراحت است و هم در و دکان و دامی برای صید حشرات و تحصیل غذا. ولی در مقایسه با خانه‌های حیوانات و حشرات دیگر بی‌نهایت سست و بی دوام است. کسانی که غیر خدا را تکیه‌گاه خود قرار دهند تکیه آنها بر تار عنکبوت است. آنها که غیر از خدا را معبود خویش برگزینند تکیه آنها بر تار عنکبوت است تحت و تاج فرعونها، اموال بی حساب قارونها، قصرها و گنج‌های شاهان، همه مانند تارهای عنکبوت است. بی دوام، سست، غیر قابل اعتماد و ناپایدار در برابر طوفان حوادث. تاریخ نیز نشان می‌دهد که به راستی هیچ يك از این امور نمی‌تواند تکیه‌گاه انسان گردد. ولی آنها که بر ایمان و توکل بر خدا تکیه می‌کنند تکیه بر سد پولادین دارند.

ذکر این نکته نیز در اینجا ضروری است: خانه عنکبوت و تارهای او با اینکه ضرب المثل در سستی می باشد خود از عجائب آفرینش است که دقت در آن انسان را به عظمت آفریدگار آشناتر می کند.

تارهای عنکبوت از مایع لزجی ساخته می شود که در حفره های بسیار کوچکی همچون سر سوزن در زیر شکم او قرار دارد، این مایع دارای ترکیب خاصی است که هر گاه در مجاورت هوا قرار گیرد سخت و محکم می شود. عنکبوت آن را به وسیله چنگال مخصوصش از این حفره ها بیرون کشیده و تارهای خود را از آن می سازد. می گویند هر عنکبوت قادر است با همین مایع بسیار مختصر که در اختیار دارد در حدود پانصد متر از این تارها بتند! بعضی نوشته اند که سستی این تارها بر اثر نازکی فوق العاده است و گرنه از تار فولادینی که به ضخامت آن باشد محکمتر است!.

عجیب اینکه این تارها گاهی هر کدام از چهار رشته تشکیل شده و هر رشته ای نیز خود از هزار رشته تشکیل یافته که هر کدام از سوراخ بسیار کوچکی که در بدن او است بیرون می آید اکنون فکر کنید هر یک از این تارهای فرعی چه اندازه ظریف و دقیق و باریک تهیه می شود.

علاوه بر عجائبی که در مصالح ساختمانی خانه عنکبوت به کار رفته، شکل ساختمانی و مهندسی آن نیز جالب است، اگر به خانه های سالم عنکبوت دقت کنیم منظره جالبی همچون یک خورشید با شعاعهای بر روی پایه های مخصوصی از همین تارها مشاهده می کنیم البته این خانه برای عنکبوت خانه مناسب و ایده آلی است ولی در مجموع سست تر از آن تصور نمی شود، و این چنین است معبودهایی که غیر از خدا می پرستند. با توجه به اینکه عنکبوت تنها یک نوع نیست بلکه بعضی از دانشمندان مدعی هستند که تاکنون بیست هزار نوع عنکبوت شناخته شده است! و هر کدام ویژگیهایی دارند عظمت قدرت خدا در آفرینش این موجود کوچک آشکارتر می شود.

ضمناً تعبیر به "اولیاء" (جمع ولی) به جای "اصنام" و بتها شاید برای اشاره به این نکته است که نه فقط معبودهای ساختگی که پیشوایان و رهبران غیر الهی نیز در همین حکمند.

سوره احزاب

۱۸. "قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً وَ لَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَ لَا نَصِيرًا" (احزاب/۱۷)؛ بگو: «چه کسی می تواند در برابر خدا از شما حمایت کند اگر او

بخواهد برای شما بد بیاورد یا بخواهد شما را رحمت کند؟ و غیر از خدا برای خود یار و یآوری نخواهند یافت.»}

تفسیر:

مگر نمی دانید تمام سرنوشت شما به دست خدا است، و هرگز نمی توانید از حوزه قدرت و مشیت او فرار کنید.

" ای پیامبر! به آنها بگو چه کسی می تواند شما را در برابر اراده خدا حفظ کند اگر او مصیبت یا رحمتی را برای شما بخواهد"؟! (قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً).

آری " آنها غیر از خدا هیچ سرپرست و یآوری نخواهند یافت" (و لَا يَجِدُونَ هُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَ لَا نَصِيرًا).

بنا بر این اکنون که همه مقدرات شما به دست او است فرمان او را در زمینه جهاد که مایه عزت و سربلندی در دنیا و در پیشگاه خدا است به جان بپذیرید، و حتی اگر شهادت در این راه به سراغ شما آید با آغوش باز از آن استقبال کنید.

۱۹. " النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا " (أحزاب/۶) { :پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر [و نزدیکتر] است و همسرانش مادران ایشانند، و خویشاوندان [طبق] کتاب خدا، بعضی [نسبت] به بعضی اولویت دارند [و] بر مؤمنان و مهاجران [مقدمند]، مگر آنکه بخواهید به دوستان [مؤمن] خود [وصیت یا] احسانی کنید، و این در کتاب [خدا] نگاشته شده است. }

تفسیر:

می فرماید: " پیامبر نسبت به مؤمنان از خود آنها اولی است" (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ).

" و همسران او مادران مؤمنین محسوب می شوند" (وَ أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ).

با اینکه پیامبر ص به منزله پدر و همسران او بمنزله مادران مؤمنین هستند، هیچگاه از آنها ارث نمی برند، چگونه می توان انتظار داشت که پسر خوانده ها وارث گردند.

سپس می افزاید " خویشاوندان نسبت به یکدیگر، از مؤمنان و مهاجرین، در آنچه خدا مقرر داشته است اولی هستند" (وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُهَاجِرِينَ).

ولی با اینحال برای اینکه راه را به کلی به روی مسلمانان نبندد و بتوانند برای دوستان و کسانی که مورد علاقه آنها هستند چیزی به ارث بگذارند- هر چند از طریق وصیت نسبت به ثلث مال باشد- در پایان آیه اضافه می‌کند: "مگر اینکه بخواهید نسبت به دوستان کار نیکی انجام دهید" این مانعی ندارد (إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَى أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا).

و در آخرین جمله برای تأکید همه احکام گذشته، یا حکم اخیر، می‌فرماید:
" این حکم در کتاب الهی (در لوح محفوظ یا در قرآن مجید) نوشته شده است " (كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا).

این بود خلاصه تفسیر آیه فوق اکنون باید به شرح هر يك از احکام چهار گانه‌ای که در این آیه آمده است بپردازیم:

الف- منظور از اولویت پیامبر نسبت به مؤمنان چیست؟
قرآن در این آیه اولویت پیامبر ص را نسبت به مسلمانان بطور مطلق ذکر کرده است و مفهومی این است که در کلیه اختیاراتی که "انسان" نسبت به خویشتن دارد "پیامبر" ص از خود او نیز اولی است. گرچه بعضی از مفسران آن را به مساله "تدبیر امور اجتماعی" و "یا" اولویت در مساله قضاوت" و "یا" اطاعت فرمان" تفسیر کرده‌اند اما در واقع هیچ دلیلی بر انحصار در یکی از این امور سه گانه نداریم. و اگر می‌بینیم در بعضی از روایات اسلامی، اولویت به مساله "حکومت" تفسیر شده، در حقیقت بیان یکی از شاخه‌های این اولویت است^{۱۴۷}.

لذا باید گفت: پیامبر اسلام ص هم در مسائل اجتماعی و هم فردی و خصوصی، هم در مسائل مربوط به حکومت، و هم قضاوت و دعوت، از هر انسانی نسبت به خودش اولی است، و اراده و خواست او، مقدم بر اراده و خواست وی می‌باشد.

از این مساله نباید تعجب کرد چرا که پیامبر ص معصوم است و نماینده خدا جز خیر و صلاح جامعه و فرد را در نظر نمی‌گیرد، هرگز تابع هوی و هوس نیست، و هیچگاه منافع خود را بر دیگران مقدم نمی‌شمرد، بلکه به عکس برنامه او در تضاد منافع همواره ایثارگری و فداکاری برای امت است.

این اولویت در حقیقت شاخه‌ای از اولویت مشیت الهی است، زیرا ما هر چه داریم از خدا است. اضافه بر این انسان هنگامی می‌تواند به اوج ایمان برسد که نیرومندترین علاقه او یعنی عشق به ذات خود را تحت الشعاع عشق به ذات خدا و نمایندگان او قرار دهد.

لذا در حدیثی می‌خوانیم که فرمود:

لا يؤمن احدکم حتی یکون هواه تبعاً لما جئت به:

^{۱۴۷} این روایات در "اصول کافی" و کتاب "علل الشرائع" آمده است (به تفسیر نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۲۳۸ و ۲۳۹ مراجعه فرمائید).

" هیچیک از شما به حقیقت ایمان نمی‌رسد مگر زمانی که خواست او تابع آنچه من از سوی خدا آورده‌ام باشد!"^{۱۴۸}.

و نیز در حدیث دیگری چنین آمده:

و الذی نفسی بیده لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من نفسه و ماله و ولده و الناس اجمعین:
" قسم به آن کسی که جانم در دست او است، هیچیک از شما به حقیقت ایمان نمی‌رسد مگر زمانی که من نزد او محبوبتر از خودش و مالش و فرزندش و تمام مردم باشم"^{۱۴۹}.
و باز از خود آن حضرت نقل شده که فرمود:

ما من مؤمن الا و انا اولی الناس به فی الدنیا و الآخرة:

" هیچ مؤمنی نیست مگر اینکه من در دنیا و آخرت از او نسبت به خودش اولی هستم"^{۱۵۰}.
قرآن نیز در آیه ۳۶ همین سوره (احزاب) می‌گوید: **مَا كَانَ لِلْمُؤْمِنِ وَلَا الْمُؤْمِنَةِ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ**: "هیچ مرد با ایمان و زن با ایمانی نمی‌تواند هنگامی که خدا و پیامبرش حکمی کند در برابر آن از خودشان اختیاری داشته باشند".

باز تاکید می‌کنیم این سخن مفهومش این نیست که خداوند بندگان را در بست تسلیم تمایلات یک فرد کرده باشد، بلکه با توجه به اینکه پیامبر ص دارای مقام عصمت است و به مصداق **مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ** (نجم- ۳ و ۴) هر چه می‌گوید سخن خدا است، و از ناحیه او است، و حتی از پدر هم دلسوزتر و مهربانتر است.

این اولویت در حقیقت در مسیر منافع مردم، هم در جنبه‌های حکومت و تدبیر جامعه اسلامی، و هم در مسائل شخصی و فردی است.

به همین دلیل بسیار می‌شود که این اولویت، مسئولیتهای سنگینی بر دوش پیامبر می‌گذارد، لذا در روایت معروفی که در منابع شیعه و اهل سنت وارد شده می‌خوانیم: پیامبر ص فرمود:

انا اولی بکل مؤمن من نفسه، و من ترک مالا فللوارث و من ترک دینا او ضیاعا فالی و علی:

" من از هر مؤمنی نسبت به او اولی هستم، کسی که مالی از خود بگذارد برای وارث او است، و کسی که بدهکار از دنیا برود و یا فرزند و عیالی بگذارد کفالت آنها بر عهده من است"^{۱۵۱} (باید توجه داشت که

^{۱۴۸} تفسیر فی ظلال" ذیل آیات مورد بحث.

^{۱۴۹} " تفسیر فی ظلال" ذیل آیات مورد بحث.

^{۱۵۰} " صحیح بخاری" جلد ۶ صفحه ۱۴۵ (تفسیر سوره احزاب) و مسند احمد حنبل جلد ۲ صفحه ۳۳۴.

^{۱۵۱} در وسائل الشیعه، جلد ۱۷ صفحه ۵۵۱، این سخن از امام صادق (ع) از پیامبر گرامی اسلام (ص) نقل شده، و همین مضمون با تفاوت مختصری در تفسیر قرطبی و روح المعانی ذیل آیات مورد بحث آمده است، در صحیح بخاری نیز جلد ۶ صفحه ۱۴۵ (تفسیر سوره احزاب) آمده.

ضیاع" در اینجا به معنی فرزندان و یا عیالی است که بدون سرپرست مانده‌اند، و تعبیر به "دین" قبل از آن نیز قرینه روشنی بر این معنی می‌باشد، زیرا منظور داشتن بدهی بدون مال است).

ب- حکم دوم در زمینه همسران پیامبر است که آنها به منزله مادر برای همه مؤمنان محسوب می‌شوند، البته مادر معنوی و روحانی، همانگونه که پیامبر ص پدر روحانی و معنوی امت است. این ارتباط و پیوند معنوی، تنها تأثیرش مساله "حفظ احترام" و "حرمت ازدواج" با زنان پیامبر بود، چنان که در آیات همین سوره، حکم صریح تحریم ازدواج با آنها بعد از رحلت پیامبر ص آمده است، و گر نه از نظر مساله ارث و همچنین سایر محرمات "نسبی" و "سببی"، کمترین اثری ندارد، یعنی مسلمانان حق داشتند، با دختران پیامبر ازدواج کنند، در حالی که هیچکس با دختر مادر خود نمی‌تواند ازدواج کند، و نیز مساله محرمیت و نگاه کردن به همسران پیامبر برای هیچکس جز محارم آنها مجاز نبود.

در حدیثی می‌خوانیم که زنی به عایشه گفت: یا امه! "ای مادر"! عایشه پاسخ داد: لست لك بام، انما انا ام رجالکم! "من مادر تو نیستم مادر مردان شما هستم"^{۱۵۲}.

اشاره به اینکه هدف از این تعبیر، حرمت تزویج است، و این تنها در مورد مردان امت صادق است. ولی همانگونه که گفتیم غیر از مساله ازدواج موضوع احترام و بزرگداشت نیز مطرح است، و لذا زنان مسلمان نیز می‌توانستند به عنوان احترام همسران پیامبر ص را مادر خود خطاب کنند. شاهد این سخن آنکه قرآن می‌گوید: "النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ" اولویت پیامبر نسبت به همه زنان و مردان است و ضمیر جمله بعد نیز به همین عنوان بر می‌گردد که مفهوم گسترده‌ای دارد، لذا در عبارتی که از "ام سلمه" (یکی دیگر از همسران پیامبر نقل شده) می‌خوانیم که می‌گوید انا ام الرجال منکم و النساء: "من مادر مردان و زنان شما هستم"^{۱۵۳}.

در اینجا سؤال مطرح است و آن اینکه آیا تعبیر "أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ":

"همسران پیامبر مادران مؤمنین محسوب می‌شوند" با چیزی که در چند آیه قبل گذشت تضاد ندارد؟ زیرا در آنجا می‌فرماید: "کسانی که گاهی همسرانشان را بمنزله مادر خود قرار می‌دهند، سخن باطلی می‌گویند، مادر آنها فقط کسی است که از او متولد شده‌اند" با این حال چگونه همسران پیامبر که مسلمانان از آنان متولد نشده‌اند مادر محسوب می‌شوند؟

در پاسخ این سؤال باید به این نکته توجه کرد که خطاب مادر به يك زن یا باید از نظر جسمانی باشد یا روحانی، اما از نظر جسمانی تنها در صورتی این معنی واقعیت دارد که انسان از او متولد شده باشد، و این همان است که در آیات پیشین آمده که مادر جسمانی انسان تنها کسی است که از او متولد شده است، و

^{۱۵۲} "مجمع البیان" و "روح المعانی" ذیل آیات مورد بحث.

^{۱۵۳} "روح المعانی" ذیل آیات مورد بحث.

اما پدر یا مادر روحانی کسی است که يك نوع حق معنوی بر او داشته باشد، همچون پیامبر ص که پدر روحانی امت محسوب می‌شود، و هم به خاطر او همسرانش احترام مادر را دارند.

ایرادی که به اعراب جاهلی در مورد "ظهار" متوجه می‌شد این بود که وقتی همسران خود را مادر خطاب می‌کردند مسلماً منظور آنها مادر معنوی نبود، بلکه منظورشان این بود که آنها به منزله مادر جسمانی هستند، لذا آن را يك نوع طلاق می‌شمردند، و می‌دانیم مادر جسمانی با الفاظ درست نمی‌شود، بلکه شرط آن تولد جسمانی است، بنا بر این سخن آنها سخن منکر و زور و باطل بود.

ولی در مورد همسران پیامبر ص اگر چه آنها مادر جسمانی نیستند، ولی به احترام پیامبر ص مادر روحانیند، و احترام يك مادر را دارند.

و اگر می‌بینیم که قرآن در آیات آینده ازدواج با همسران پیامبر ص را تحریم کرده آن نیز یکی از شئون احترام آنها و احترام پیامبر ص است، چنان که توضیح آن بطور مشروح به خواست خدا خواهد آمد.

البته نوع سوم از مادر در اسلام به عنوان مادر رضاعی وجود دارد که در آیه ۲۳ سوره نساء به آن اشاره شده (وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّائِي أَرْضَعْنَكُمْ ...) ولی آن در حقیقت یکی از شاخه‌های مادر جسمانی می‌باشد.

ج- سومین حکم، مساله اولویت خویشاوندان در مورد ارث نسبت به دیگران است، زیرا در آغاز اسلام که مسلمانان بر اثر هجرت پیوند خود را با بستگان‌شان گسسته بودند قانون ارث بر اساس "هجرت" و "مؤاخات" تنظیم شد، یعنی مهاجرین از یکدیگر، و یا از انصار که با آنها پیوند برادری بسته بودند ارث می‌بردند، این يك حکم موقتی بود که با وسعت یافتن اسلام و برقرار شدن بسیاری از ارتباطات گذشته خویشاوندی، بر اثر اسلام آوردن آنها، دیگر ادامه این حکم ضرورتی نداشت (توجه داشته باشید سوره احزاب در سال پنجم هجرت سال جنگ احزاب نازل شده).

لذا آیه فوق نازل شد و اولویت اولوا الارحام (خویشاوندان) را نسبت به دیگران تثبیت کرد.

البته قرائنی در دست است که منظور از اولویت در اینجا اولویت الزامی است، نه استحبابی، زیرا هم اجماع علمای اسلام بر این معنی است، و هم روایات زیادی که در منابع اسلامی وارد شده این موضوع را اثبات می‌کند.

در اینجا به این نکته نیز باید دقیقاً توجه کرد که این آیه در صدد بیان اولویت خویشاوندان در برابر بیگانگان است، نه بیان اولویت طبقات سه گانه ارث نسبت به یکدیگر، و به تعبیر دیگر در اینجا "مفضل علیهم" مؤمنان و مهاجرانند که در متن قرآن آمده (مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُهَاجِرِينَ).

بنا بر این مفهوم آیه چنین می‌شود: "خویشاوندان از نظر ارث بردن بعضی از بعضی دیگر اولی از غیر خویشاوندانند، و اما اینکه خویشاوندان چگونه ارث می‌برند؟ و بر چه معیار و ضابطه‌ای است؟ قرآن در اینجا از این معنی ساکت است، هر چند در آیات سوره نساء از آن مشروحاً بحث نموده است^{۱۵۴}.

د- چهارمین حکمی که به صورت يك استثناء در آیه فوق آمده مساله بهره‌مند نمودن دوستان و افراد مورد علاقه از اموالی است که انسان از خود به یادگار می‌گذارد، که با جمله **إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا** (مگر اینکه بخواهید به دوستانتان نیکی کنید) بیان شده است، و مصداق روشن آن همان حکم وصیت است که انسان می‌تواند در يك سوم از اموالش در باره هر کس مایل باشد انجام دهد.

به این ترتیب هنگامی که اساس ارث بر پایه خویشاوندی گذارده شد و جانشین پیوندهای گذشته گردید باز ارتباط انسان به کلی از دوستان مورد علاقه و برادران مسلمان او قطع نمی‌شود، منتها از نظر کیفیت و کمیت بسته به میل خود انسان است، ولی در هر حال مشروط به این می‌باشد که زائد بر ثلث مال نگردد و البته اگر انسان از وصیت کردن صرفنظر کند همه اموال او بین خویشاوندانش طبق قانون ارث تقسیم می‌گردد و ثلثی برای او منظور نخواهد شد^{۱۵۵}.

سوره دخان

۲۰. "يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَىٰ عَنْ مَوْلَىٰ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ" (دخان/۴۱) { همان روزی که هیچ دوستی از هیچ دوستی نمی‌تواند حمایتی کند، و آنان یاری نمی‌شوند. }

تفسیر:

در همان روزی که هیچ کس به فریاد دیگری نمی‌رسد، و هیچ دوستی کمترین کمکی به دوستش نمی‌کند، و از هیچ سو یاری نمی‌شوند! (يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَىٰ عَنْ مَوْلَىٰ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ).

^{۱۵۴} بنا بر این استدلال بعضی از فقهاء به این تعبیر برای اولویت طبقات ارث نسبت به یکدیگر درست به نظر نمی‌رسد، گویا حرف "ب" در **أُولَىٰ يَتَغَضَّى** سبب چنین اشتباهی شده، و گمان کرده‌اند "مفضل علیهم" در اینجا همان بعض است، در حالی که قرآن صریحاً "مفضل علیه" **مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُهَاجِرِينَ** آورده است، آری تعبیر به **أُولُوا الْأَرْحَامِ** به تنهایی می‌تواند این اشعار را داشته باشد که معیار ارث خویشاوندی است، و هر قدر درجه خویشاوندی بالا برود حق تقدم خواهد بود (دقت کنید).

^{۱۵۵} جمعی از مفسران معتقدند که استثناء در جمله **إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا** ... استثناء منقطع است، چرا که حکم "وصیت" از حکم "ارث" جدا است، ولی به عقیده ما مانعی ندارد که استثناء در اینجا متصل بوده باشد چرا که جمله **وَأُولُوا الْأَرْحَامِ** ... دلیل بر این است که خویشاوندان نسبت به اموالی که از میت باقی می‌ماند نسبت به بیگانگان اولی هستند، مگر در صورتی که وصیتی کرده باشد در این صورت "موصی له" در محدوده ثلث از خویشاوندان اولی است، این در حقیقت شبیه استثنای است که در آیات ارث به صورت **مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ** ... آمده است.

آری آن روز روز فصل و جدایی است، روزی است که انسان از همه چیز جز عملش جدا می‌شود، و مولی به هر معنی که باشد دوست، سرپرست، ولی نعمت، خویشاوند، همسایه، یاور، و مانند آن، توانایی حل کوچکترین مشکلی را از مشکلات قیامت برای کسی ندارد.

"مولی" از ماده "ولاء" در اصل به معنی ارتباط دو چیز با یکدیگر است به طوری که بیگانه‌ای در میان نباشد، و برای آن مصداقهای زیادی است که در کتب لغت به عنوان معانی مختلف این واژه آمده، که همه آنها در ریشه و معنی اصلی آن مشترکند.

نه تنها دوستان به فریاد هم نمی‌رسند، و خویشاوندان گریه از کار یکدیگر نمی‌کشایند، بلکه نقشه‌ها نیز نقش بر آب، و چاره‌جوییها به بن‌بست، و تیرها به سنگ می‌خورد چنان که در آیه ۴۶ طور می‌خوانیم: **يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئاً وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ**: "آن روز روزی است که چاره‌جوییهای آنان مشکلی را حل نمی‌کند و یاری نمی‌شوند".

در اینکه چه تفاوتی در میان "لا یغنی" و "لا هم ینصرون" است؟ بهترین سخن این است که گفته شود: اولی اشاره به این است که هیچکس نمی‌تواند مشکل دیگری را به تنهایی و مستقلاً در آن روز حل کند، و دومی اشاره به این است حتی نمی‌توانند با همکاری یکدیگر مشکلات را حل نمایند، زیرا نصرت در جایی گفته می‌شود که شخصی به کمک دیگری بشتابد و او را یاری دهد تا با همکاری هم بر مشکلات پیروز گردند.

آیات غفلت:

سوره نساء

۲۱. "وَ إِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَ لِيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَائِكُمْ وَ لْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَى لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ وَ لِيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَ أَسْلِحَتَهُمْ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَ أَمْتَعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً وَ لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ كَانَ بِكُمْ أَذًى مِنْ مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ وَ خُذُوا حِذْرَكُمْ إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا" (نساء/۱۰۲) { و هرگاه در میان ایشان بودی و بر ایشان نماز برپاداشتی، پس باید گروهی از آنها با تو [به نماز] برخیزند و باید سلاحهای خود را با خود بگیرند و هنگامی که سجده کردند [و نماز را به پایان رسانیدند] باید به پشت سر شما [به میدان نبرد] بروند و آن گروه دیگر که نماز نخوانده‌اند [و مشغول پیکار بوده‌اند] بیایند و با تو نماز بخوانند و باید آنها وسایل دفاعی و سلاحهای خود را با خود [در حال نماز] حمل کنند [زیرا] کافران دوست دارند که شما از سلاحها و متاعهای خود غافل شوید و یک‌مرتبه به شما هجوم آورند و اگر از باران ناراحت هستید و یا بیمار [و مجروح] باشید، مانعی ندارد که سلاحهای خود را بر زمین بگذارید، ولی وسایل دفاعی [مانند زره و خود] را با خود بردارید، خداوند برای کافران عذاب خوار کننده‌ای فراهم ساخته است. }

شان نزول:

هنگامی که پیامبر ص با عده‌ای از مسلمانان به عزم "مکه" وارد سرزمین "حذیبیه" شدند و جریان به گوش قریش رسید، خالد بن ولید به سرپرستی یک گروه دویست نفری برای جلوگیری از پیشروی مسلمانان به سوی مکه در کوه‌های نزدیک مکه مستقر شد، هنگام ظهر "بلال" اذان گفت و پیامبر ص با مسلمانان نماز ظهر را به جماعت ادا کردند، خالد از مشاهده این صحنه در فکر فرو رفت و به نفرات خود گفت در موقع نماز عصر

که در نظر آنها بسیار پرازش است و حتی از نور چشمان خود آن را گرمی تر می‌دارند باید از فرصت استفاده کرد و با يك حمله برق‌آسا و غافلگیرانه در حال نماز کار مسلمانان را یکسره ساخت در این هنگام آیه فوق نازل شد و دستور نماز خوف را که از هر حمله غافلگیرانه‌ای جلوگیری می‌کند به مسلمانان داد، و این خود یکی از نکات اعجاز قرآن است که قبل از اقدام دشمن، نقشه‌های آنها را نقش بر آب کرد، و لذا گفته می‌شود خالد بن ولید با مشاهده این صحنه ایمان آورد و مسلمان شد^{۱۵۶}.

تفسیر:

در تعقیب آیات مربوط به جهاد، این آیه کیفیت نماز خوف را که به هنگام جنگ باید خوانده شود به مسلمانان تعلیم می‌دهد، آیه خطاب به پیامبر ص کرده، می‌فرماید: "هنگامی که در میان آنها هستی و برای آنها نماز جماعت بر پا می‌داری باید مسلمانان به دو گروه تقسیم شوند، نخست عده‌ای با حمل اسلحه با تو به نماز بایستند.

(وَ إِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَ لْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ).

سپس هنگامی که این گروه سجده کردند (و رکعت اول نماز آنها تمام شد، تو در جای خود توقف می‌کنی) و آنها با سرعت رکعت دوم را تمام نموده و به میدان نبرد باز می‌گردند و در برابر دشمن می‌ایستند) و گروه دوم که نماز نخوانده‌اند، جای گروه اول را می‌گیرند و با تو نماز می‌گذارند.

(فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَائِكُمْ وَ لَتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَى لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ).

گروه دوم نیز باید وسائل دفاعی و اسلحه را با خود داشته باشند و بر زمین نگذارند.
(وَ لْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَ أَسْلِحَتَهُمْ).

این طرز نماز گزاردن برای این است که دشمن شما را غافلگیر نکند، زیرا دشمن همواره در کمین است که از فرصت استفاده کند" و دوست می‌دارد که شما از سلاح و متاع خود غافل شوید" و یکباره به شما حمله‌ور شود.

(وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَ أَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً).

ولی از آنجا که ممکن است ضرورت‌هایی پیش بیاید که حمل سلاح و وسائل دفاعی هر دو با هم به هنگام نماز مشکل باشد، و یا به خاطر ضعف و بیماری و جراحاتی که در میدان جنگ بر افراد وارد می‌شود، حمل سلاح و وسائل دفاعی تولید زحمت کند، در پایان آیه چنین دستور می‌دهد:
"و گناهی بر شما نیست اگر از باران ناراحت باشید و یا بیمار شوید که در این حال سلاح خود را بر زمین بگذارید".

(وَ لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ كَانَ بِكُمْ أَذًى مِنْ مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ).

^{۱۵۶} تفسیر تبیان جلد سوم صفحه ۳۱۱ و تفاسیر دیگر.

ولی در هر صورت از همراه داشتن وسائل محافظتی و ایمنی (مانند زره و خود و امثال آن) غفلت نکنید و حتی در حال عذر حتما آنها را با خود داشته باشید که اگر احیاناً دشمن حمله کند بتوانید تا رسیدن کمک خود را حفظ کنید (وَ خُذُوا حِذْرَكُمْ).

شما این دستورات را به کار بندید و مطمئن باشید پیروزی با شما است " زیرا خداوند برای کافران مجازات خوار کننده‌ای آماده کرده است".

(إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا).

در اینجا به چند نکته باید توجه داشت:

- روشن است که منظور از بودن پیامبر ص در میان مسلمانان برای پیداشتن نماز خوف این نیست که انجام این نماز مشروط به وجود شخص پیامبر ص است، بلکه منظور وجود امام و پیشوایی برای انجام جماعت در میان سربازان و مجاهدان است، و لذا علی ع و امام حسین ع نیز نماز خوف بجای آوردند و حتی جمعی از فرماندهان لشگرهای اسلامی همانند حذیفه این برنامه اسلامی را به هنگام لزوم انجام دادند^{۱۰۷}.
- در آیه به گروه اول دستور می‌دهد که اسلحه را به هنگام نماز خوف داشته باشند ولی به گروه دوم می‌گوید وسائل دفاعی (مانند زره) و اسلحه را هیچ کدام بزمین نگذارند.
- ممکن است تفاوت این دو گروه بخاطر آن باشد که بهنگام انجام نماز توسط دسته اول دشمن هنوز کاملاً آگاه از برنامه نیست و لذا احتمال حمله ضعیفتر است ولی در مورد دسته دوم که دشمن متوجه انجام مراسم نماز می‌شود، احتمال هجوم بیشتر است.
- منظور از حفظ امتعه این است که علاوه بر حفظ خویش باید مراقب حفظ وسائل دیگر جنگی و وسائل سفر و مواد غذایی و حیواناتی که برای تغذیه همراه دارید نیز باشید.
- میدانیم که نماز جماعت در اسلام واجب نیست ولی از مستحبات فوق العاده مؤکد است و آیه فوق یکی از نشانه‌های زنده تاکید این برنامه اسلامی است که حتی در میدان جنگ برای انجام آن از روش نماز خوف استفاده میشود، این موضوع هم اهمیت " اصل نماز " و هم اهمیت " جماعت " را می‌رساند و مطمئناً تاثیر روانی خاصی هم در مجاهدان از نظر هماهنگی در هدف، و هم در دشمنان از نظر مشاهده اهتمام مسلمانان به وظائف خود حتی در میدان جنگ، دارد.

کیفیت نماز خوف

در آیه فوق در باره کیفیت نماز خوف، توضیح زیادی به چشم نمی‌خورد، و این روش قرآن است که کلیات را بیان کرده و شرح آن را به " سنت " واگذار می‌کند.

^{۱۰۷} کنز العرفان جلد اول صفحه ۱۹۱.

طریقه نماز خوف آن چنان که از سنت استفاده می شود این است که نمازهای چهار رکعتی تبدیل به دو رکعت میشود، گروه اول، يك رکعت را با امام میخوانند و امام پس از اتمام يك رکعت توقف می کند، و آن گروه يك رکعت دیگر را به تنهایی انجام میدهند، و به جبهه جنگ باز می گردند، سپس گروه دوم جای آنها را می گیرند و يك رکعت نماز خود را با امام و رکعت دوم را به طور فردی انجام میدهند (در باره کیفیت نماز خوف نظرهای دیگری نیز هست اما آنچه در بالا گفتیم مشهورترین نظر است)

سوره أنعام

۲۲. " ذَلِكَ أَنْ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا غَافِلُونَ " (انعام/۱۳۱) { این [اتمام حجت] بدان سبب است که پروردگار تو هیچ گاه شهرها را به ستم نابود نکرده، در حالی که مردم آن غافل باشند. }

تفسیر:

به صورت يك قانون کلی و سنت همیشگی الهی، بازگو می کند که " این به خاطر آن است که پروردگار تو هیچگاه مردم شهرها و آبادیها را به خاطر ستمگریهایشان، در حالی که غافلند، هلاک نمی کند " مگر اینکه رسولانی به سوی آنها بفرستد و آنها را متوجه زشتی اعمالشان سازد و گفتنی ها را بگوید (ذَلِكَ أَنْ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا غَافِلُونَ).

کلمه " بظلم " می تواند به این معنی باشد که خدا کسی را به خاطر ستمهایش، و در حال غفلت، پیش از فرستادن پیامبران مجازات نمی کند، و می تواند به این معنی باشد که خدا افراد غافل را از روی ظلم و ستم کیفر نمی دهد زیرا کیفر دادن آنها در این حال، ظلم و ستم است و خداوند برتر از این است که در باره کسی ستم کند^{۱۰۸}.

۲۳. " وَ هَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَ اتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ . أَنْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَنْزَلَ الْكِتَابُ عَلَى طَائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا وَإِنْ كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لَغَافِلِينَ " (انعام/۱۵۵-۱۵۶) { و این، خجسته کتابی است که ما آن را نازل کردیم؛ پس، از آن پیروی کنید و پرهیزگاری نمایید، باشد که مورد رحمت

^{۱۰۸} در صورت اول فاعل " ظلم " کافران هستند و در صورت دوم که نفی ظلم شده فاعل آن خدا است.

قرار گیرید، تا نگویند: «کتاب [آسمانی]، تنها بر دو طایفه پیش از ما نازل شده، و ما از آموختن آنان بی‌خبر بودیم.»^{۱۵۹}

تفسیر:

"این کتابی است که ما نازل کرده‌ایم، کتابی است با عظمت و پر برکت و سرچشمه انواع خیرات و نیکیها" (وَ هَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ) و "چون چنین است به طور کامل از آن پیروی کنید، و پرهیزگاری پیشه نمائید و از مخالفت با آن پرهیزید شاید مشمول رحمت خدا گردید" (فَاتَّبِعُوهُ وَ اتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ) در آیه بعد، تمام راههای فرار و بهانه‌جوییها را به روی مشرکان بسته، نخست به آنها می‌گوید: "ما این کتاب آسمانی را با این امتیازات نازل کردیم تا نگویند که تنها بر دو طایفه پیشین (یهود و نصاری) کتاب آسمانی نازل شده، و ما از بحث و بررسی و مطالعه آنها غافل بوده‌ایم، و اگر از فرمان تو سرپیچی کردم به خاطر این بوده است که فرمان تو در دست دیگران بود و به دست ما نرسید" (أَنْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَنْزَلَ الْكِتَابُ عَلَى طَائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا وَ إِنْ كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لَغَافِلِينَ)^{۱۵۹}

سوره أعراف

۲۴. "وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّةِ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ" (اعراف/۱۷۹) { و در حقیقت، بسیاری از جنیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده‌ایم. [چرا که] دل‌هایی دارند که با آن [حقایق را] دریافت نمی‌کنند، و چشمانی دارند که با آنها نمی‌بینند، و گوش‌هایی دارند که با آنها نمی‌شنوند. آنان همانند چهارپایان بلکه گمراه‌ترند. [آری،] آنها همان غافل‌ماندگانند. }

تفسیر:

نشانه‌های دوزخیان!

این آیات بحثی را که در آیات گذشته در زمینه دانشمندان دنیاپرست و همچنین عوامل هدایت و ضلالت گذشت تکمیل می‌کند، در این آیات مردم به دو گروه تقسیم شده‌اند و صفات هر کدام توضیح داده شده: "گروه دوزخیان و گروه بهشتیان".

^{۱۵۹} جمله "أَنْ تَقُولُوا" به معنی "لَعَلَّا تَقُولُوا": "تا نگویند..." می‌باشد و نظیر آن در قرآن یا در ادبیات عرب، فراوان است.

نخست در باره دوزخیان که گروه اولند با تکیه به سوگند و تاکید چنین می‌گوید: "ما بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم" (وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ).

"ذرائع" از ماده "ذره" (بر وزن زرع) در اینجا به معنی خلقت و آفرینش است ولی در اصل به معنی پراکنده ساختن و منتشر نمودن آمده، چنان که در قرآن می‌خوانیم تذروه الريح: "بادها آن را پراکنده می‌کنند" (سوره کهف آیه ۴۵) و از آنجا که آفرینش موجودات موجب انتشار و پراکندگی آنها در روی زمین می‌گردد، این کلمه به معنی خلقت آفرینش نیز آمده است.

و در هر حال اشکال مهمی که در اینجا پیش می‌آید این است که چگونه خداوند می‌فرماید: "ما بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم"، مگر نه این است که در جای دیگر می‌خوانیم **وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ**^{۱۶۰}: که مطابق آن همه جن و انس تنها برای پرستش خدا و ترقی و تکامل و سعادت آفریده شده‌اند، به علاوه این تعبیر بوی جبر در آفرینش و خلقت می‌دهد و به همین جهت بعضی از طرفداران مکتب جبر همچون "فخر رازی" برای اثبات مذهب خود با آن استدلال کرده‌اند.

ولی اگر آیات قرآن را کنار هم قرار داده مورد بررسی قرار دهیم و گرفتار استنباطهای سطحی و زودگذر نشویم، پاسخ این سؤال، هم در خود آیه نهفته شده و در آیات دیگر به وضوح دیده می‌شود به طوری که محلی برای سوء استفاده افراد باقی نمی‌گذارد.

زیرا اولاً این تعبیر درست به آن می‌ماند که شخص نجار بگوید قسمت زیادی از این چوبهایی را که فراهم ساخته‌ام برای تهیه درهای زیبا است و قسمت زیاد دیگری برای سوزاندن و افروختن آتش، چوبهایی که صاف و محکم و سالمند در قسمت اول مصرف می‌کنم، و چوبهای ناصاف و بد قواره و سست و تکه پاره را در قسمت دوم، در حقیقت نجار دو گونه هدف دارد، یکی هدف اصلی و دیگری هدف تبعی، هدف اصلی او ساختن در و پیکر و ابزار خوب است و تمام کوشش و تلاش او در همین راه مصرف می‌شود، ولی هنگامی که ببیند چوبی به درد این کار نمی‌خورد، ناچار آن را برای سوزاندن کنار می‌گذارد، این هدف تبعی است نه اصلی (دقت کنید).

تنها تفاوتی که این مثال با مورد بحث ما دارد این است که تفاوت چوبها با یکدیگر اختیاری نیست، ولی تفاوت انسانها بستگی به اعمال خودشان دارد و در اختیار خود آنها است.

بهترین گواه برای این سخن صفاتی است که برای گروه جهنمیان و بهشتیان در آیات فوق می‌خوانیم که نشان می‌دهد اعمال خودشان سرچشمه این گروه‌بندی می‌باشد.

و به تعبیر دیگر خداوند طبق صریح آیات مختلف قرآن همه را پاک آفریده و اسباب سعادت و تکامل را در اختیار همگی گذاشته است ولی گروهی با اعمال خویش خود را نامزد دوزخ می‌کنند و سرانجامشان شوم و

تاریک است و گروهی با اعمال خود، خود را نامزد بهشت می سازند و عاقبت کارشان خوشبختی و سعادت است.

سپس صفات گروه دوزخی را در سه جمله خلاصه می کند: نخست اینکه "آنها قلبهایی دارند که با آن درک و اندیشه نمی کنند" (هُم قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا).

بارها گفته ایم که قلب در اصطلاح قرآن به معنی روح و فکر و نیروی عقل است یعنی با اینکه استعداد تفکر دارند و همچون بهائم و چهار پایان فاقد شعور نیستند در عین حال از این وسیله سعادت بهره نمی گیرند و فکر نمی کنند، در عوامل و نتایج حوادث اندیشه نمی نمایند و این وسیله بزرگ رهایی از چنگال هر گونه بدبختی را بلا استفاده در گوشه ای از وجودشان رها می سازند.

دیگر اینکه "چشمهای روشن و حقیقت بین دارند اما با آنها چهره حقایق را نمی نگرند و همچون نابینایان از کنار آنها می گذرند" (وَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا).
سوم اینکه "با داشتن گوش سالم، سخنان حق را نمی شنوند" و همچون کران خود را از شنیدن حرف حق محروم می سازند (وَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا).

"اینها در حقیقت همچون چهار پایاند" چرا که امتیاز آدمی از چهار پایان در فکر بیدار و چشم بینا و گوش شنوا است که متأسفانه آنها همه را از دست داده اند (أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ).
"بلکه آنها از چهار پایان گمراهتر و پست تر می باشند" (بَلْ هُمْ أَضَلُّ).
چرا که چهارپایان دارای این استعدادها و امکانات نیستند، ولی آنها با داشتن عقل سالم و چشم بینا و گوش شنوا امکان همه گونه ترقی و تکامل را دارند، اما بر اثر هوا پرستی و گرایش به پستیها این استعدادها را بلا استفاده می گذارند، و بدبختی بزرگ آنان از همین جا آغاز می گردد.
"آنها افراد غافل و بیخبری هستند" و به همین جهت در بیراهه های زندگی سرگردانند (أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ).
چشمه آب حیات کنار دستشان است، ولی از تشنگی فریاد می کشند، درهای سعادت در برابر رویشان باز است، اما حتی به آن نگاه نمی کنند.

از آنچه در بالا گفته شد روشن می شود که آنها با دست خود وسائل بدبختی خویش را فراهم می سازند و نعمتهای گرانبهای "عقل" و "چشم" و "گوش" را به هدر می دهند، نه اینکه خداوند اجبارا آنها را در صف دوزخیان قرار داده باشد.

۲۵. " فَأَنْتَقِمْنَا مِنْهُمْ فَأَعْرِفْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ " (اعراف/۱۳۶) {
سرانجام از آنان انتقام گرفتیم و در دریا غرقشان ساختیم، چرا که آیات ما را تکذیب کردند و از
آنها غافل بودند.}

تفسیر: پیمان شکنی های مکرر

در این آیات واکنشی را که فرعونیان در برابر بلاهای آموزنده و بیدار کننده پروردگار نشان دادند، بیان شده
است، و از مجموع آنها استفاده می شود که آنان هنگامی که در چنگال بلا گرفتار می شدند- همانند همه
تبهکاران- موقتا از خواب غفلت بیدار می گشتند، و به دست و پا می افتادند و از موسی ع می خواستند که
دست به دعا بردارد و نجات آنها را از خدا بخواهد اما همین که طوفان بلا و امواج حوادث فرو می نشست، همه
چیز را فراموش کرده به حال اول باز می گشتند.

سرانجام این همه خیره سری و سرکشی و پیمان شکنی را در دو جمله کوتاه بیان می کند، نخست به صورت سر بسته
می گوید: " ما از آنها انتقام گرفتیم " (فَأَنْتَقِمْنَا مِنْهُمْ) سپس این انتقام را شرح می دهد و می گوید " آنها را در دریا غرق کردیم
زیرا آنها آیات ما را تکذیب کردند، و از آن غافل بودند " (فَأَعْرِفْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ)^{۱۶۱} نه
اینکه براسی غافل بودند، زیرا بارها با وسائل مختلف، موسی ع به آنها گوشزد کرده بود، بلکه عملا همچون غافلان بیخبر
کمترین توجهی به آیات خدا نداشتند.

شك نیست که منظور از انتقام الهی این نیست که خداوند همانند اشخاص کینه توز به مقابله برخیزد و در برابر اعمال
دیگران واکنش نشان دهد بلکه منظور از انتقام الهی آن است که جمعیت فاسد و غیر قابل اصلاح را که در نظام آفرینش
حق حیات ندارند، نابود سازند، و انتقام در لغت عرب چنان که سابقا هم گفته ایم به معنی مجازات و کیفر دادن است، نه
آن چنان که در فارسی امروز از آن فهمیده میشود.

۲۶. " سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كَلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا
سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا
عَنْهَا غَافِلِينَ " (اعراف/۱۴۶) { به زودی کسانی را که در زمین، بناحق تکبر می ورزند، از آیات

^{۱۶۱} بطوری که از متون لغت و کتب احادیث استفاده می شود "یم" به معنی دریا است و بر رودخانه های عظیم همانند نیل نیز اطلاق می شود، اما در اینکه "یم" يك لغت عربی است یا
سریانی یا هیروگلیفی، در میان دانشمندان گفتگو است، نویسنده المنار از یکی از دانشمندان معروف مصری که وجوه اشتراك لغات هیروگلیفی و عربی را جمع آوری کرده و کتاب معجم
الکبیر را در این زمینه تالیف نموده، نقل می کند که او پس از تحقیق لغت "یم" را در زبان قدیم مصر، به معنی دریا پیدا کرده است.
بنا بر این چون این جریان مربوط به مصر بوده قرآن از لغات آنها در بیان این حادثه استفاده کرده است.

رویگردان سازم [به طوری که] اگر هر نشانه‌ای را [از قدرت من] بنگرند، بدان ایمان نیاورند، و اگر راه صواب را ببینند آن را برنگزینند، و اگر راه گمراهی را ببینند آن را راه خود قرار دهند. این بدان سبب است که آنان آیات ما را دروغ انگاشتند و غفلت ورزیدند.}

تفسیر: سرنوشت متکبران

بحثی که در این دو آیه آمده است در حقیقت يك نوع نتیجه‌گیری از آیات گذشته در زمینه سرنوشت فرعون و فرعونیان و سرکشان بنی اسرائیل است، خداوند در این آیات این حقیقت را بیان می‌کند که اگر فرعونیان و سرکشان بنی اسرائیل با مشاهده آن همه معجزات و شنیدن آن همه آیات الهی به راه نیامدند به خاطر آن است که ما افراد متکبر و خودخواه را که در برابر حق جبهه‌گیری می‌کنند- به جرم اعمالشان- از قبول حق باز می‌داریم و به تعبیر دیگر اصرار و ادامه به سرکشی و تکذیب آیات الهی آن چنان در فکر و روح انسان اثر می‌گذارد که به صورت موجودی انعطاف‌ناپذیر و غیر قابل نفوذ در برابر حق درمی‌آید.

لذا نخست می‌فرماید: "بزودی کسانی را که در زمین، به غیر حق تکبر ورزیدند از آیات خود، منصرف می‌سازیم" (سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ).

و از اینجا روشن می‌شود که آیه فوق، هیچگونه منافاتی با دلائل عقلی ندارد که برای توجیه آن، همانند بسیاری از مفسران، مرتکب خلاف ظاهر شویم، این يك سنت الهی است که نسبت به آنها که لجاجت و سرکشی را به آخرین حد می‌رسانند، توفیق هر گونه هدایت و راهیابی را سلب می‌کند، و به تعبیر دیگر: این خاصیت اعمال زشت خود آنها است که با توجه به انتساب همه اسباب به خدا که مسبب الاسباب نهایی است به او نسبت داده شده است.

این موضوع نه موجب جبر است و نه محذور دیگر، تا بخواهیم دست به توجیه آیه بزنیم.

ضمناً باید توجه داشت که ذکر "بِغَيْرِ الْحَقِّ" بعد از "تکبر" به عنوان تأکید است، زیرا همیشه تکبر و خود برترینی و تحقیر بندگان خدا، بدون حق است این تعبیر همانند آیه ۶۱ از سوره بقره می‌باشد آنجا که می‌گوید: وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيَّ بِغَيْرِ الْحَقِّ (آنها که پیامبران را بناحق می‌کشند).

بخصوص اینکه با کلمه "فِي الْأَرْضِ" همراه است، که به معنی سرکشی و طغیان در روی زمین می‌آید، و مسلماً چنین عملی، همیشه به غیر حق است.

سپس به سه قسمت از صفات این گونه افراد "متکبر و سرکش" و چگونگی "سلب توفیق حق‌پذیری" از آنها اشاره کرده می‌فرماید:

"آنها اگر تمام آیات و نشانه‌های الهی را ببینند، ایمان نمی‌آورند!" (وَ إِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا).

"و نیز اگر راه راست و طریق درست را مشاهده کنند، انتخاب نخواهند کرد" (وَ إِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا).

و به عکس " اگر راه منحرف و نادرست را ببینند، راه خود انتخاب می کنند " (وَ إِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْعَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا).

بعد از ذکر این صفات سه گانه که همگی حکایت از انعطاف ناپذیریشان در برابر حق می باشد، اشاره به دلیل آن کرده، می گوید: " اینها همه به خاطر آن است که آیات ما را تکذیب کردند و از آن غافل بودند " (ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ كَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ).

شك نیست که تنها با يك یا چند مرتبه، تکذیب آیات الهی، انسان استحقاق چنان سلب توفیقی پیدا نخواهد کرد، و راه توبه و بازگشت، هنوز به روی او باز است، ولی بدون شك ادامه و اصرار در این راه، او را به جایی می رساند که حس تشخیص نیک و بد و راه راست و منحرف (" رشد " و " غی ") از او سلب می گردد.

۲۷. " وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ " (اعراف/ ۱۷۲) } و هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم، ذریه آنان را برگرفت و ایشان را بر خودشان گواه ساخت که آیا پروردگار شما نیستیم؟ گفتند: «چرا، گواهی دادیم» تا مبادا روز قیامت بگویید ما از این [امر] غافل بودیم. }

تفسیر:

پیمان نخستین و عالم ذر

آیات فوق در حقیقت اشاره ای به " توحید فطری " و وجود ایمان به خدا در اعماق روح آدمی است و به همین جهت بحثهایی را که در آیات گذشته این سوره در زمینه " توحید استدلالی " بوده است تکمیل می کند. گرچه در تفسیر این آیه بحثها و گفتگوهای فراوان و داغی در میان مفسران به راه افتاده و احادیث گوناگونی در این باره وارد شده ولی ما سعی می کنیم نخست تفسیر اجمالی آیه و بعد مهمترین بحثهای مفسران و سپس انتخاب خودمان را به طور فشرده و مستدل در اینجا بیاوریم.

خداوند روی سخن را در این آیه به پیامبر کرده، نخست چنین می گوید:

" به خاطر بیاور موقعی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم ذریه آنها را برگرفت و آشکار ساخت و آنها را گواه بر خویشتن نمود و از آنها پرسید: آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنها همگی گفتند آری گواهی می دهیم ". (وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا).

" ذریه " چنان که دانشمندان لغت گفته اند در اصل به معنی " فرزندان کوچک و کم سن و سال " است، ولی غالباً به همه فرزندان گفته می شود، گاهی به معنی مفرد و گاهی به معنی جمع استعمال می گردد اما در اصل معنی جمعی دارد.

در باره ریشه اصلی این لغت احتمالات متعددی داده شده است بعضی آن را از "ذره" (بر وزن زرع) به معنی آفرینش می‌دانند بنا بر این مفهوم اصلی "ذریه" با مفهوم مخلوق و آفریده شده برابر است.

و بعضی آن را از "ذر" (بر وزن شر) که به معنی موجودات بسیار کوچک همانند ذرات غبار و مورچه‌های بسیار ریز می‌باشد دانسته‌اند، از این نظر که فرزندان انسان نیز در ابتداء از نطفه بسیار کوچکی آغاز حیات می‌کنند.

سومین احتمال که در باره آن داده شده این است که از ماده "ذرو" (بر وزن مرو) به معنی پراکنده ساختن گرفته شده و اینکه فرزندان انسان را ذریه گفته‌اند به خاطر آن است که آنها پس از تکثیر مثل به هر سو در روی زمین پراکنده می‌شوند.

سپس اشاره به هدف نحایی این سؤال و جواب و گرفتن پیمان از فرزندان آدم در مسئله توحید نموده می‌فرماید: "این کار را خداوند به این جهت انجام داد که در روز قیامت نگوئید ما از این موضوع (توحید و شناسایی خدا) غافل بودیم" (أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ)*** در آیه بعد اشاره به هدف دیگر این پیمان کرده، و می‌گوید: "این پیمان را به خاطر آن گرفتیم که نگوئید: پدران ما پیش از ما بت پرست بودند و ما هم فرزندان بعد از آنها بودیم و چاره‌ای جز تبعیت از آنها نداشتیم آیا ما را به گناه افراد بیهوده کار مجازات می‌کنی" (أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ)***. آری "اینگونه ما آیات را توضیح می‌دهیم و روشن می‌سازیم تا بدانند نور توحید از آغاز در روح آنها بوده شاید با توجه به این حقایق به سوی حق باز گردند" (وَكَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ).

توضیح و داوری در باره عالم ذر

همان گونه که دیدیم آیات فوق سخن از پیمانی به میان می‌آورد که به طور سربسته از فرزندان آدم گرفته شده، اما اینکه این پیمان چگونه بوده است توضیحی در باره جزئیات آن در متن آیه نیامده، ولی مفسران به اتکاء روایات فراوان و گوناگونی که در ذیل این آیات در منابع اسلامی نقل شده است نظراتی دارند که از همه مهمتر دو نظر زیر است:

اول - هنگامی که آدم آفریده شد فرزندان آینده او تا آخرین فرد بشر از پشت او به صورت ذراتی بیرون آمدند (و طبق بعضی از روایات این ذرات از گل آدم بیرون آمدند) آنها دارای عقل و شعور کافی برای شنیدن سخن و پاسخ گفتن بودند، در این هنگام از طرف خداوند به آنها خطاب شد "أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟" آیا پروردگار شما نیستم؟! همگی در پاسخ گفتند: "بلی شهیدنا" آری بر این حقیقت همگی گواهییم.

سپس همه این ذرات به صلب آدم (یا به گل آدم) باز گشتند و به همین جهت این عالم را "عالم ذر" و این پیمان را "پیمان الست" می‌نامند.

بنا بر این پیمان مزبور يك "پیمان تشریعی" و قرارداد خود آگاه در میان انسانها و پروردگارشان بوده است.

دوم - منظور از این عالم و این پیمان همان "عالم استعدادها" و "پیمان فطرت" و تکوین و آفرینش است، به این ترتیب که به هنگام خروج فرزندان آدم به صورت "نطفه" از صلب پدران به رحم مادران که در آن هنگام ذراتی بیش نیستند خداوند استعداد و آمادگی برای حقیقت توحید به آنها داده است، هم در نهاد و فطرتشان این سر الهی به صورت يك حس درون ذاتی به ودیعه گذارده شده است و هم در عقل و خردشان به صورت يك حقیقت خودآگاه!.

بنا بر این همه افراد بشر دارای روح توحیدند و سؤالی که خداوند از آنها کرده به زبان تکوین و آفرینش است و پاسخی که آنها داده‌اند نیز به همین زبان است.

اینگونه تعبیرها در گفتگوهای روزانه نیز کم نیست مثلاً می‌گوئیم: "رنگ رخساره خبر می‌دهد از سر درون" یا می‌گوئیم: "چشمان به هم ریخته او می‌گوید دیشب به خواب نرفته است"، از یکی از ادبا و خطبای عرب نقل می‌کنند که در سخنان خود چنین می‌گفته است: "سل الارض من شق انهارك و غرس اشجارك و اینع ثمارك فان لم تجبك حوارا اجابتك اعتبارا": "از این زمین پرس چه کسی راه نهرهای تو را گشوده؟ و درختانت را غرس کرده و میوه‌هایت را رسانیده؟ اگر زمین با زبان معمولی به تو پاسخ نگوید به زبان حال جواب خواهد گفت".

در قرآن مجید نیز تعبیر سخن گفتن در زمینه زبان حال در بعضی از آیات آمده است، مانند "فَقَالَ هَا وَ لِلْأَرْضِ اثْنِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ" (فصلت - ۱۱): "خداوند به آسمان و زمین فرمود: "با میل یا از روی اجبار بیائید و سر بر فرمان نھید آنها گفتند: ما از روی میل آمدیم و سر بر فرمان نهادیم".

این بود خلاصه دو نظر معروف در تفسیر آیات فوق.

ولی تفسیر اول دارای اشکالاتی است که ذیلاً بیان می‌شود:

اول - در متن آیات سخن از خارج شدن ذرات از پشت فرزندان آدم است نه خود آدم (مِنْ بَنِي آدَمَ - مِنْ ظُهُورِهِمْ - ذُرِّيَّتُهُمْ) در حالی که تفسیر اول از خود آدم یا از گل آدم سخن می‌گوید.

دوم - اگر این پیمان با خود آگاهی کافی و عقل و شعور گرفته شده چگونه همگان آن را فراموش کرده‌اند و هیچکس آن را به خاطر نمی‌آورد؟ در حالی که فاصله آن نسبت به زمان ما بیش از فاصله این جهان با جهان دیگر و رستاخیز نیست با اینکه در آیات متعددی از قرآن می‌خوانیم که افراد انسان (اعم از بهشتیان و دوزخیان) در قیامت سرگذشت‌های دنیا را فراموش نکرده و به خوبی یاد دارند، این نسیان عمومی در مورد عالم ذر به هیچوجه قابل توجیه نیست.

سوم - هدف از چنین پیمانی چه بوده است؟ اگر هدف این بوده که پیمان با یادآوری چنین پیمانی در راه حق گام نهند و جز راه خداشناسی نپویند باید گفت چنین هدفی به هیچوجه از این پیمان به دست نمی‌آید زیرا همه آن را فراموش کرده و به اصطلاح به بستر "لا" خفته‌اند.

و بدون چنین هدفی این پیمان لغو و بیهوده به نظر می‌رسد.

چهارم - اعتقاد به وجود چنین جهانی در واقع مستلزم قبول يك نوع تناسخ است زیرا مطابق این تفسیر باید پذیرفت که روح انسان قبل از تولد فعلی او يك بار دیگر در این جهان گام گذارده است. و پس از طی دورانی کوتاه یا طولانی از این جهان باز گشته است، و به این ترتیب بسیاری از اشکالات تناسخ متوجه آن خواهد شد.

ولی اگر تفسیر دوم را بپذیریم هیچیک از این ایرادها متوجه نخواهد شد زیرا سؤال و جواب و پیمان مزبور يك پیمان فطری بوده است که الان هم هر کس در درون جان خود آثار آن را می‌یابد و حتی طبق تحقیقات روانشناسان اخیر "حس مذهبی" یکی از احساسات اصیل روان ناخودآگاه انسانی است، و همین حس است که بشر را در طول تاریخ به سوی خداشناسی رهنمون بوده و با وجود این فطرت هیچگاه نمی‌تواند به این عذر که پدران ما بت‌پرست بودند توسل جوید فطرة الله الی فطر الناس علیها (روم - ۳۰) تنها ایراد مهمی که به تفسیر دوم متوجه می‌شود این است که سؤال و جواب در آن جنبه کنایی به خود می‌گیرد، ولی با توجه به آنچه در بالا اشاره کردیم که این گونه تعبیرات در زبان عرب و همه زبانها وجود دارد، ایراد دیگری متوجه آن نمی‌شود از همه تفاسیر نزدیکتر به نظر می‌رسد.

عالم ذر در روایات اسلامی

روایات فراوانی در منابع مختلف اسلامی در کتب شیعه و اهل تسنن در زمینه عالم ذر نقل شده است که در بدو نظر به صورت يك روایت متواتر تصور می‌شود مثلاً در تفسیر برهان ۳۷ روایت و در تفسیر نور الثقلین ۳۰ روایت در ذیل آیات فوق نقل شده که قسمتی از آن مشترك و قسمتی از آن متفاوت است و با توجه به تفاوت آنها شاید مجموعاً از ۴۰ روایت نیز متجاوز باشد.

ولی اگر درست روایات را گروه‌بندی و تجزیه و تحلیل کنیم و اسناد و محتوای آنها را بررسی نمائیم خواهیم دید که نمی‌توان روی آنها به عنوان يك روایت معتبر تا چه رسد به عنوان يك روایت متواتر تکیه کرد. (دقت کنید!) بسیاری از این روایات از "زراره" و تعدادی از "صالح بن سهل" و تعدادی از "ابو بصیر" و تعدادی از "جابر" و تعدادی از "عبد الله سنان" می‌باشد روشن است که هر گاه شخص واحد روایات متعددی به يك مضمون نقل کند همه در حکم يك روایت محسوب می‌شود با توجه به این موضوع تعداد روایات فوق از آن عدد کثیری که در ابتدا به نظر می‌رسد تنزل می‌نماید و از ۱۰ الی ۲۰ روایت شاید تجاوز نمی‌کند. این از نظر سند.

اما از نظر مضمون و دلالت مفاهیم آنها کاملاً با هم مختلف است بعضی موافق تفسیر اول و بعضی موافق تفسیر دوم است و بعضی با هیچکدام سازگار نیست مثلاً روایاتی را که "زراره" نقل کرده است و تحت شماره ۳ و ۴ و ۸ و ۱۱ و ۲۸ و ۲۹ در تفسیر برهان ذیل آیات مورد بحث نقل شده موافق تفسیر اول است و

آنچه در روایات "عبد الله بن سنان" که تحت شماره ۷ و ۱۲ در همان تفسیر برهان ذکر شده اشاره به تفسیر دوم می‌کند.

بعضی از این روایات مبهم و پاره‌ای از آنها تعبیراتی دارد که جز به صورت کنایه و به اصطلاح در شکل سمبولیک مفهوم نیست مانند روایت ۱۸ و ۲۳ که از "ابو سعید خدری" و "عبد الله کلی" در همان تفسیر نقل شده است:

در پاره‌ای از روایات مزبور تنها اشاره به ارواح بنی آدم شده (مانند روایت مفضل که تحت شماره ۲۰ ذکر شده است).

به علاوه روایات فوق بعضی دارای سند معتبر و بعضی فاقد سند می‌باشند.

بنا بر این و با توجه به متعارض بودن روایات فوق نمی‌توانیم روی آنها به عنوان یک مدرک معتبر تکیه کنیم و یا لا اقل همانگونه که بزرگان علماء در این قبیل موارد می‌گویند علم و فهم این روایات را باید به صاحبان آنها واگذاریم و از هر گونه قضاوت پیرامون آنها خودداری کنیم.

در اینصورت ما می‌مانیم و متن آیه‌ای که در قرآن آمده است و همانگونه که گفتیم تفسیر دوم با آیات سازگارتر است.

و اگر روش بحث تفسیری ما اجازه می‌داد همه گروه‌های این روایات را بطور مشروح ذکر و مورد بررسی قرار می‌دادیم تا آنچه در بالا ذکر کردیم آشکارتر گردد ولی علاقمندان می‌توانند به تفسیر "نور الثقلین" و "برهان" و "بحار الانوار" مراجعه کرده و بر اساس بحث فوق به گروه‌بندی و بررسی اسناد و محتوای آنها بپردازند.

۲۸. "وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرَّعًا وَ خِيفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَ الْأَصَالِ وَ لَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ" (اعراف/۲۰۵)؛ و در دل خویش، پروردگارت را بامدادان و شامگاهان با تضرع و ترس، بی‌صدای بلند، یاد کن و از غافلان مباش {

تفسیر:

"پروردگارت را در دل خود از روی تضرع و خوف یاد کن" (وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرَّعًا وَ خِيفَةً)^{۱۶۲} سپس اضافه می‌کند: "و آهسته و آرام نام او را بر زبان بیاور" (وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ) و این کار را همواره صبحگاهان و شامگاهان تکرار کن" (بِالْغُدُوِّ وَ الْأَصَالِ) "آصال" جمع "اصیل" به معنی نزدیک غروب و شامگاه است.

^{۱۶۲} "تضرع" در اصل از ماده "ضرع" به معنی "پستان" گرفته شده و به کار کسی که با نوک انگشتان شیر می‌دوشد تضرع می‌گویند سپس به معنی اظهار خضوع و تواضع آمده است.

" و هرگز از غافلان و بیخبران از یاد خدا مباش " (وَ لَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ) یاد خدا در همه حال و در هر روز و در صبحگاهان و شامگان مایه بیداری دلا و کنار رفتن ابرهای تاریک غفلت از دل آدمی است، یاد خدا همچون باران بهاری است که چون بر دل بیارد گل‌های بیداری، توجه، احساس مسئولیت، روشن بینی و هر گونه عمل مثبت و سازنده‌ای را می‌رویاند.

سوره یونس

۲۹. " إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَ رَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ اطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ " (یونس/۷) { کسانی که امید به دیدار ما ندارند، و به زندگی دنیا دل خوش کرده و بدان اطمینان یافته‌اند، و کسانی که از آیات ما غافلند. }

می‌فرماید: " کسانی که امید لقای ما را ندارند و به رستاخیز معتقد نیستند و به همین دلیل تنها به زندگی دنیا خشنودند و به آن اطمینان می‌کنند ... " (إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَ رَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ اطْمَأَنَّنُوا بِهَا).
 " و همچنین آنها که از آیات ما غافلند و در آنها اندیشه نمی‌کنند، تا قلبی بیدار و دلی مملو از احساس مسئولیت پیدا کنند ... " (وَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ).
 " این هر دو گروه جایگاهشان آتش است، به خاطر اعمالی که انجام می‌دهند " (أُولَئِكَ مَا لَهُمْ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ).

در حقیقت نتیجه مستقیم عدم ایمان به معاد همان دلبستگی به این زندگی محدود و مقامهای مادی و اطمینان و اتکاء به آن است، و نتیجه آن نیز آلودگی از نظر عمل و فعالیتهای مختلف زندگی است و پایان آن چیزی جز آتش نخواهد بود.

همچنین غفلت از آیات الهی، سرچشمه بیگانگی از خدا، و بیگانگی از خدا سرچشمه عدم احساس مسئولیت، و آلودگی به ظلم و فساد و گناه است، و سرانجام آن چیزی جز آتش نمی‌تواند باشد.
 بنا بر این هر دو گروه فوق یعنی آنها که ایمان به مبدء یا ایمان به معاد ندارند، مسلماً از نظر عمل آلوده خواهند بود و آینده هر دو گروه تاریک است.

این دو آیه بار دیگر این حقیقت را تأکید می‌کند که برای اصلاح يك جامعه و نجات آن از آتش ظلم و فساد، تقویت پایه‌های ایمان به "خدا" و "معاد" دو شرط ضروری و اساسی است چرا که بدون ایمان به خدا، احساس مسئولیت از وجود انسان برچیده می‌شود، و بدون توجه به معاد ترس از مجازات از میان خواهد رفت، و به این ترتیب این دو پایه اعتقادی پایه تمام اصلاحات اجتماعی است.

۳۰. " فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خُلِقَ آيَةً وَ إِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ "

(یونس/۹۲) { پس امروز تو را با زره [زرین] خودت به بلندی [ساحل] می‌افکنیم، تا برای کسانی که از پی تو می‌آیند عبرتی باشد، و بی‌گمان، بسیاری از مردم از نشانه‌های ما غافلند. }

تفسیر:

" امروز بدن تو را از امواج رهایی می‌بخشیم تا درس عبرتی برای آیندگان باشی " برای زمامداران مستکبر و برای همه ظالمان و مفسدان، و نیز برای گروه‌های مستضعف (فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خُلِقَ آيَةً) در اینکه منظور از بدن در اینجا چیست؟ در میان مفسران گفتگو است، اکثر آنها معتقدند منظور همان جسم بی جان فرعون است، چرا که عظمت فرعون در افکار مردم آن محیط چنان بود که اگر بدنش از آب بیرون نمی‌افتاد بسیاری باور نمی‌کردند که فرعون هم ممکن است غرق شده باشد، و ممکن بود به دنبال این ماجرا افسانه‌های دروغین در باره نجات و حیات فرعون بسازند، لذا خداوند بدن بی جان او را از آب بیرون افکند. جالب اینکه بدن در لغت - آن چنان که راغب در مفردات گفته - به معنی جسد عظیم است و این می‌رساند که فرعون همانند بسیاری از مرفهین که دارای زندگانی پر زرق و برق افسانه‌ای هستند، اندامی درشت و چاق و چله داشت!.

ولی بعضی دیگر گفته‌اند که یکی از معانی "بدن" زره" است و این اشاره به آن است که خداوند فرعون را با همان زره زرینی که بر تن داشت از آب بیرون فرستاد تا بوسیله آن شناخته شود و هیچگونه تردیدی برای کسی باقی نماند.

این نکته نیز شایان توجه است که بعضی از جمله "ننجیک" چنین استفاده نموده‌اند که خداوند دستور داد امواج، بدن او را بر نقطه مرتفعی از ساحل بیفکنند، زیرا ماده "نجوة" به معنی مکان مرتفع و زمین بلند است. نکته دیگری که در آیه به چشم می‌خورد این است که جمله فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ با فاء تفریع، آغاز شده و این ممکن است اشاره به آن باشد که آن ایمان بی روح فرعون در این لحظه ناامیدی و گرفتاری در چنگال مرگ، این ایمانی که همانند جسم بی جانی بود این مقدار تاثیر کرد که خداوند جسم بی جان فرعون را از آب نجات داد تا طعمه ماهیان دریا نشود و هم عبرتی باشد برای آیندگان! هم اکنون در موزه‌های "مصر" و "بریتانیا" یکی دو بدن از فراغنه به حال مومیایی باقی مانده است، آیا بدن فرعون معاصر موسی در میان آنها است که بعداً آن را به صورت مومیایی حفظ کرده‌اند یا نه؟ دلیلی در دست نداریم، ولی تعبیر "لِمَنْ خُلِقَ" ممکن است این احتمال را تقویت کند که بدن آن فرعون در میان اینها است، تا عبرتی برای همه آیندگان باشد، زیرا تعبیر آیه مطلق است و همه آیندگان را شامل می‌شود (دقت کنید).

و در پایان آیه می‌فرماید: اما با اینهمه آیات و نشانه‌های قدرت خدا و با اینهمه درسهای عبرت که تاریخ بشر را پر کرده است، "بسیاری از مردم از آیات و نشانه‌های ما غافلند" (وَ إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ عَنِ آیَاتِنَا لَغَافِلُونَ).

۳۱. "فَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ إِنَّ كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغَافِلِينَ" (یونس/۲۹)؛ «و گواهی خدا میان ما و میان شما بس است. به راستی ما از عبادت شما بی‌خبر بودیم.»

تفسیر:

در اینکه منظور از بتها و شرکاء در آیه فوق چه معبودهایی است، و اینکه چگونه آنها چنین سخن می‌گویند در میان مفسران گفتگو است.

بعضی احتمال داده‌اند که منظور معبودهای انسانی و شیطانی و یا از فرشتگان است که دارای عقل و شعور و ادراکند، ولی با این حال خبر ندارند که گروهی آنها را پرستش می‌کنند، به خاطر اینکه یا در غیاب آنها چنین عبادتی صورت گرفته و یا پس از مرگ آنها (مانند انسانهایی که پس از مرگشان مورد پرستش قرار گرفته‌اند). بنا بر این سخن گفتن آنها کاملاً طبیعی خواهد بود، و این آیه نظیر آیه ۴۱ سوره سبا می‌باشد که می‌گوید: وَ يَوْمَ يَخْشَرُهُمْ جَمِيعًا تَمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَ هَؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ: "آن روز که خداوند همه را جمع و محشور می‌کند سپس به فرشتگان می‌گوید: آیا این گروه شما را عبادت می‌کردند؟! احتمال دیگری که بسیاری از مفسران ذکر کرده‌اند این است که در آن روز خداوند حیات و شعور در بتها می‌آفریند آن چنان که بتوانند حقایق را بازگو کنند، و جمله بالا که از زبان بتها نقل شده که آنها خدا را به شهادت می‌طلبند که از عبادت عابدان خود غافل بودند، بیشتر تناسب با همین معنی دارد چرا که بتهای سنگی و چوبی اصلاً چیزی نمی‌فهمند.

این احتمال را نیز می‌توانیم در تفسیر آیه بگوئیم که تمام معبودها را شامل می‌شود منتها معبودهایی که عقل و شعور دارند، به زبان خود حقیقت را بازگو می‌کنند، ولی معبودهایی که دارای عقل و شعور نیستند به زبان حال و از طریق منعکس ساختن آثار عمل سخن می‌گویند، درست مثل اینکه می‌گوئیم رنگ رخسار تو از سر درونت خبر می‌دهد، قرآن نیز در آیه ۲۱ سوره فصلت می‌گوید که پوستهای انسان در عالم رستاخیز به سخن در می‌آیند و همچنین در سوره زلزال می‌گوید زمینهایی که انسان روی آنها زندگی داشته، حقایق را بازگو می‌کنند.

این مساله در عصر و زمان ما مساله پیچیده‌ای نیست جایی که يك نوار بی زبان تمام گفته‌های ما را روی خود ضبط و به هنگام لزوم بازگو می‌کند، تعجبی ندارد که بتها نیز واقعیات اعمال عبادت کنندگان خود را منعکس نمایند!.

سوره نحل

۳۲. " أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ سَمِعِهِمْ وَ أَبْصَارِهِمْ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ " (نحل/۱۰۸) {
آنان کسانی‌اند که خدا بر دلها و گوش و دیدگانشان مهر نهاده و آنان خود غافلانند.}

تفسیر:

عدم هدایت آنها را شرح می‌دهد: " آنها کسانی هستند که خدا بر قلب و گوش و چشمشان مهر نهاده " آن چنان که از دیدن و شنیدن و درك حق محروم مانده‌اند (أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ سَمِعِهِمْ وَ أَبْصَارِهِمْ).

و روشن است " چنین افراد با از دست دادن تمام ابزار شناخت، غافلان واقعی هستند " (وَ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ).

اعمال خلاف و انواع گناهان آثار سویی روی حس تشخیص و درك و دید انسان می‌گذارد و سلامت فکر را تدریجا از او می‌گیرد، هر قدر در این راه فراتر رود پرده‌های غفلت و بی‌خبری بر دل و چشم و گوش او محکمتر می‌شود، سرانجام کارش به جایی می‌رسد که چشم دارد و گوئی نمی‌بیند، گوش دارد و گوئی نمی‌شنود، و دریچه روح او به روی همه حقایق بسته می‌شود و حس تشخیص و قدرت تمیز که برترین نعمت الهی است از آنها گرفته می‌شود.

" طبع " که در اینجا به معنی " مهر نهادن " است، اشاره به این است که گاهی برای اینکه مثلاً کسی دست به محتوای صندوقی نزند و در آن را نگشاید، آن را محکم می‌بندند و بعد از بستن با نخ مخصوصی محکم می‌کنند، و روی آن مهر می‌زنند که اگر آن را بگشایند فوراً معلوم خواهد شد، این تعبیر در اینجا کنایه از نفوذناپذیری مطلق است.

سوره كهف

۳۳. "وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَ كَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا " (كهف/۲۸): و با کسانی که پروردگارشان را صبح و شام می‌خوانند [و] خشنودی او را می‌خواهند، شکیبایی پیشه کن، و دو دیدگاه را از آنان برمگیر که زیور زندگی دنیا را بخواهی، و از آن کس که قلبش را از یاد خود غافل ساخته‌ایم و از هوس خود پیروی کرده و [اساس] کارش بر زیاده‌روی است، اطاعت مکن.}

تفسیر:

تعبیر به "و اصبر نفسك" خود را شکیبا دار" اشاره به این واقعیت است که پیغمبر ص از ناحیه دشمنان مستکبر و اشراف آلوده در فشار بود که گروه مؤمنان فقیر را از خود براند، لذا خداوند دستور می‌دهد که در برابر این فشار فزاینده، صبر و استقامت پیشه کن، و هرگز تسلیم آنها مشو.

تعبیر به "صبح و شام" اشاره به این است که در همه حال و تمام عمر به یاد خدا هستند. و تعبیر به "یریدون وجهه" (ذات او را میطلبند) دلیل بر اخلاص آنها است، و اشاره به اینکه آنها از خداوند خود او را میخواهند، حتی بخاطر بهشت (هر چند نعمتهایش بزرگ و پرارزش است) و بخاطر ترس از دوزخ و مجازاتهایش (هر چند عذابهایش دردناک است) بندگی خدا نمی‌کنند، بلکه فقط به خاطر ذات پاک او، او را می‌پرستند که "ما از تو، به غیر از تو، نداریم تنها!" و این بالاترین درجه اطاعت و بندگی و عشق و ایمان به خدا است^{۱۶۳}.

سپس به عنوان تاکید ادامه می‌دهد "هرگز چشمهای خود را از این گروه با ایمان، اما ظاهراً فقیر، برمگیر، و به خاطر زینتهای دنیا به این مستکبران از خدا بیخبر، دیده می‌کن" (وَ لَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا)^{۱۶۴}.

باز برای تاکید فزونتر اضافه می‌کند: "و از آنها که قلبشان را از یاد خود غافل ساختیم اطاعت مکن" (وَ لَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا).

"از آنها که پیروی هوای نفس کردند" (وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ).

"و همانها که همه کارهایشان افراطی است و خارج از رویه و توأم با اسرافکاری" (وَ كَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا)^{۱۶۵}.
جالب اینکه قرآن صفات این دو گروه را در مقابل یکدیگر چیده است:

^{۱۶۳} در باره معنی "وجه" و اینکه گاهی به معنی "ذات" و گاهی به معنی "صورت" آمده و دلیل انتخاب آن در این گونه موارد، در جلد دوم صفحه ۲۶۳ مشروحاً بحث کرده‌ام.

^{۱۶۴} لا تعد از ماده "عدا يعدو" به معنی تجاوز کردن است، بنا بر این مفهوم جمله این است: "چشم از آنها برمگیر تا به دیگران نگاه کنی".

^{۱۶۵} "فرط" به معنی تجاوز از حد است، و هر چیزی که از حد خود خارج بشود و به اسراف متوجه گردد به آن "فرط" می‌گویند.

مؤمنان راستین اما تهیدست، قلبی مملو از عشق خدا دارند، همیشه به یاد او هستند، و او را می‌طلبند. اما ثروتمندان مستکبر به کلی از یاد خدا غافلند، و جز هوای نفس چیزی نمی‌طلبند، و همه چیز آنها از حد اعتدال بیرون و در مسیر افراط و اسراف است.

سوره مریم

۳۴. "وَ أَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ وَ هُمْ لَا يُؤْمِنُونَ" (مریم/۳۹) {و آنان را از روز حسرت بیم ده، آن گاه که داوری انجام گیرد، و حال آنکه آنها [اکنون] در غفلتند و سرِ ایمان آوردن ندارند.}

تفسیر:

روی سرنوشت افراد بی‌ایمان و ستمگر در آن روز تکیه کرده می‌فرماید: این کوردلان را که در غفلتند و ایمان نمی‌آورند از روز حسرت (روز رستاخیز) که همه چیز پایان می‌گیرد و راه جبران و بازگشت نیست بترسان" (وَ أَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ وَ هُمْ لَا يُؤْمِنُونَ). می‌دانیم روز قیامت نامهای مختلفی در قرآن مجید دارد از جمله "يَوْمَ الْحَسْرَةِ" هم نیکوکاران تاسف می‌خورند ای کاش بیشتر عمل نیک انجام داده بودند و هم بدکاران چرا که پرده‌ها کنار می‌رود و حقائق اعمال و نتایج آن بر همه کس آشکار می‌شود.

جمله "إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ" را بعضی مربوط به پایان گرفتن برنامه‌های حساب و جزا و تکلیف در روز رستاخیز دانسته‌اند، و بعضی آن را اشاره به فناء دنیا می‌دانند، طبق این تفسیر معنی آیه چنین می‌شود آنها را از روز حسرت بترسان آن هنگامی که دنیا در حال غفلت و عدم ایمان آنها پایان می‌گیرد، (ولی تفسیر اول صحیح‌تر به نظر می‌رسد، به خصوص اینکه در روایتی از امام صادق ع در تفسیر جمله "إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ" چنین نقل شده:

ای قضی علی اهل الجنة بالخلود فیها، و قضی علی اهل النار بالخلود فیها:

" یعنی خداوند فرمان خلود را در باره اهل بهشت و اهل دوزخ صادر می‌کند).^{۱۶۶}

^{۱۶۶} مجمع البیان ذیل آیه فوق.

سوره انبیاء

۳۵. " اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ " (انبیاء/۱) { برای مردم [وقت] حسابشان نزدیک شده است، و آنان در بی خبری رویگردانند. }

تفسیر:

سوره با يك هشدار نیرومند به عموم مردم آغاز می شود، هشداري تكان دهنده و بيداركننده، می گوید: " حساب مردم به آنها نزدیک شده، در حالی که در غفلتند و روی گردانند " (اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ).

عمل آنها نشان می دهد که این غفلت و بیخبری سراسر وجودشان را گرفته است، و گرنه چگونه ممکن است انسان ایمان به نزدیکی حساب، آنهم از حسابگری فوق العاده دقیق، داشته باشد و اینچنین همه مسائل را سرسری بگیرد و آلوده هر گونه گناه باشد؟.

کلمه " اقترَب " تاکید بیشتری از " قرب " دارد، و اشاره به این است که این حساب بسیار نزدیک شده. تعبیر به " ناس " گر چه ظاهراً عموم مردم را شامل می شود و دلیل بر آن است که همگی در غفلتند ولی بدون شك همیشه موقعی که سخن از توده مردم گفته می شود استثناهایی وجود دارد، و در اینجا گروه بیدار دلی را که همیشه در فکر حسابند و برای آن آماده می شوند باید از این حکم مستثنی دانست.

جالب این که می گوید حساب به مردم نزدیک شده، نه مردم به حساب، گویی حساب با سرعت به استقبال مردم می دود! ضمناً فرق میان " غفلت " و " اعراض " ممکن است از این نظر باشد که آنها از نزدیکی حساب غافلند، و این غفلت سبب می شود که از آیات حق اعراض کنند در حقیقت " غفلت از حساب " علت است، و " اعراض از آیات حق " معلول آن، و یا منظور اعراض از خود حساب و آمادگی برای پاسخگویی در آن دادگاه بزرگ است، یعنی چون غافلند خود را آماده نمی کنند و روی گردان می شوند.

در اینجا این سؤال پیش می آید که نزدیک شدن حساب و قیامت به چه معنی است؟ بعضی گفته اند: منظور آن است که باقیمانده دنیا در برابر آنچه گذشته کم است، و به همین دلیل رستاخیز نزدیک خواهد بود (نزدیک نسبی) به خصوص اینکه از پیامبر اسلام ص نقل شده که فرمود:

بعثت انا و الساعة کهاتین! " بعثت من و روز قیامت مانند این دو است " ! (اشاره به انگشت " سبابه " و " وسطی " که در کنار هم قرار دارند فرمود) ^{۱۶۷}.

بعضی دیگر گفته اند: این تعبیر به خاطر بودن رستاخیز است، همانگونه که در ضرب المثل معروف عرب می خوانیم: کل ما هو آت قریب (هر چه قطعاً می آید نزدیک است).

^{۱۶۷} مجمع البیان ذیل آیات مورد بحث.

در عین حال این دو تفسیر منافاتی با هم ندارند و ممکن است آیه اشاره به هر دو نکته باشد. بعضی از مفسران مانند "قرطبی" این احتمال را نیز داده که "حساب" در اینجا اشاره به "قیامت صغری" یعنی مرگ است، زیرا به هنگام مرگ نیز قسمتی از محاسبه و جزای اعمال به انسان می‌رسد^{۱۶۸}. ولی ظاهراً آیه فوق ناظر به قیامت کبری است.

۳۶. "وَ اقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا يَا وَيْلَنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ" (انبیاء/۹۷)؛ و وعده حق نزدیک گردد، ناگهان دیدگان کسانی که کفر ورزیده‌اند خیره می‌شود [و می‌گویند:] «ای وای بر ما که از این [روز] در غفلت بودیم، بلکه ما ستمگر بودیم.»{

تفسیر:

"در این هنگام وعده حق خداوند نزدیک می‌شود" (وَ اقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ).
 "و آن چنان وحشتی سراسر وجود کافران را فرا می‌گیرد که چشمهایشان از حرکت باز می‌ایستد و خیره خیره به آن صحنه نگاه می‌کنند" (فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا).
 در این هنگام پرده‌های غرور و غفلت از برابر دیدگانشان کنار می‌رود و فریادشان بلند می‌شود "ای وای بر ما ما از این صحنه در غفلت بودیم" (يَا وَيْلَنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا).
 و چون نمی‌توانند با این عذر، گناه خویش را بپوشانند و خود را تبرئه کنند با صراحت می‌گویند: "نه، ما ظالم و ستمگر بودیم" (بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ).
 اصولاً چگونه ممکن است با وجود اینهمه پیامبران الهی و کتب آسمانی و اینهمه حوادث تکان دهنده، و همچنین درسهای عبرتی که روزگار به آنها می‌دهد در غفلت باشند، آنچه از آنها سر زده تقصیر است و ظلم بر خویشان و دیگران.

سوره روم

۳۷. "يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ" (روم/۷)؛ از زندگی دنیا، ظاهری را می‌شناسند، و حال آنکه از آخرت غافلند.

^{۱۶۸} تفسیر قرطبی جلد ۶ صفحه ۴۳۰۷.

تفسیر:

" این مردم کوتاه بین تنها ظاهری از زندگی دنیا را می بینند و از آخرت و پایان کارها بیخبرند! " (يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ).

آنها تنها از زندگی دنیا آگاهند، و تازه از این زندگی نیز به ظاهری قناعت کرده اند، مجموعه ای از سرگرمیها و لذات زودگذر و خوابها و خیالها برداشت آنها را از زندگی دنیا تشکیل می دهد، غرور و غفلتی که در این برداشت نهفته است بر کسی پوشیده نیست.

اگر آنها باطن و درون این زندگی دنیا را نیز می دانستند برای شناخت آخرت کافی بود، چرا که دقت کافی در این زندگی زودگذر نشان می دهد که حلقه ای است از يك سلسله طولانی، و مرحله ای است از يك مسیر بزرگ، همانگونه که دقت در زندگی دوران جنینی نشان می دهد که هدف نهایی خود این زندگی نیست، بلکه این يك مرحله مقدماتی برای زندگی گسترده ای است.

آری آنها تنها ظاهری از این زندگی را می بینند و از محتوا و مفاهیم و مکنون آن غافلند. جالب اینکه با تکرار ضمیر "هم" به این حقیقت اشاره می کند که علت این غفلت و بیخبری خود آنها هستند، درست مثل اینکه کسی به ما بگوید: مرا از این امر تو غافل کردی، و در جواب بگوئیم: تو خودت غافل شدی، یعنی سبب غفلت خودت بودی.

سوره یس

۳۸. " یس . وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ . إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ . عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ . تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ . لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ " (یس/۱-۶) { یس [یا سین] سوگند به قرآن حکمت آموز، که قطعاً تو از [جمله] پیامبرانی، بر راهی راست. [و کتابت] از جانب آن عزیز مهربان نازل شده است، تا قومی را که پدرانشان بیم داده نشدند و در غفلت ماندند، بیم دهی. }

تفسیر:

سر آغاز "قلب قرآن"

این سوره همانند ۲۸ سوره دیگر قرآن مجید با حروف مقطعه آغاز می شود (یا و سین). در باره تفسیر حروف مقطعه قرآن در آغاز سوره های "بقره" و "آل عمران"

و "اعراف" بحثهای فراوانی داشته‌ایم.^{۱۶۹}

ولی در خصوص سوره "یس" تفسیرهای دیگری نیز برای این حروف مقطعه وجود دارد: از جمله اینکه: این کلمه مرکب از "یا" (حرف ندا) و "سین" یعنی شخص پیامبر اسلام است، و به این ترتیب پیامبر ص را برای بیان مطالب بعد مخاطب می‌سازد. در احادیث مختلفی نیز آمده است که این کلمه یکی از نامهای پیغمبر گرامی اسلام است.^{۱۷۰} دیگر اینکه مخاطب در اینجا انسان است "سین" اشاره به او است، ولی این احتمال با آیات بعد سازگار نیست، زیرا در این آیات روی سخن تنها به پیامبر ص است.

لذا در روایتی از امام صادق ع می‌خوانیم که فرمود:

یس اسم رسول الله ص و الدلیل علی ذلك قوله تعالى إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ: "یس نام رسول خداست و دلیل بر آن این است که بعد از آن می‌فرماید تو از مرسلین و بر صراط مستقیم هستی (نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۳۷۵).

به دنبال این حروف مقطعه- همانند بسیاری از سوره‌هایی که با حروف مقطعه آغاز شده- سخن از قرآن مجید به میان می‌آورد، منتها در اینجا به آن سوگند یاد کرده و می‌گوید "سوگند به قرآن حکیم" (وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ).

جالب اینکه "قرآن" را به "حکیم" توصیف می‌کند، در حالی که حکمت معمولاً صفت شخص زنده و عاقل است، گویی قرآن را موجودی زنده و عاقل و رهبر و پیشوا معرفی می‌کند که می‌تواند درهای حکمت را به روی انسانها بگشاید، و به صراط مستقیمی که در آیات بعد به آن اشاره کرده راهنمایی کند.

البته خداوند نیازی به سوگند ندارد، ولی سوگندهای قرآن همواره دارای دو فایده مهم است: نخست تأکید روی مطلب، و دیگر بیان عظمت چیزی که به آن سوگند یاد می‌شود، زیرا هیچکس به موجودات کم ارزش سوگند یاد نمی‌کند. آیه بعد چیزی را که سوگند آیه قبل به خاطر آن بوده است بازگو می‌کند، می‌فرماید: "مسلمانا تو

از رسولان خداوند هستی" (إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ). "رسالتی که توأم با حقیقت است و بودن تو بر صراط

مستقیم" (عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ).^{۱۷۱} سپس می‌افزاید: این قرآنی است که از ناحیه خداوند عزیز و رحیم نازل شده" (تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ).^{۱۷۲}

^{۱۶۹} به جلد اول "تفسیر نمونه" صفحه ۶۱ به بعد، و جلد دوم صفحه ۳۰۳، و جلد ششم صفحه ۷۷ مراجعه فرمائید.

^{۱۷۰} "نور الثقلین" جلد ۴ صفحه ۳۷۴ و ۳۷۵.

^{۱۷۱} در ترکیب جمله "عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ" در میان مفسران گفتگو است، بعضی جار و مجرور را متعلق به "مرسلین" می‌دانند، که مفهومی این است "رسالت تو بر جاده مستقیم است" بعضی نیز آن را خبر بعد از خبر دانسته‌اند، و مفهومی این است که تو بر صراط مستقیم قرار داری، بعضی نیز آن را موضع نصب بنا بر حال بودن گرفته‌اند و مفهومی این است که تو از مرسلین هستی در حالی که بر صراط مستقیم می‌باشی (البته تفاوت چندان از نظر معنی در این سه احتمال نیست).

^{۱۷۲} منصوب بودن "تنزیل" به خاطر آنست که مفعول فعل مقدری است و در تقدیر چنین بوده: "نَزَلَ تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ" احتمالات دیگری نیز در نحوه ترکیب این جمله داده شده است.

تکیه روی " عزیز بودن" خداوند برای بیان قدرت او بر چنین کتاب بزرگ شکست ناپذیری است که در تمام طول اعصار و قرون به صورت يك معجزه جاویدان باقی می ماند، و هیچ قدرتی نمی تواند عظمت آن را از صفحه دلها محو کند.

و تکیه روی " رحیمیت" خداوند برای بیان این حقیقت است که رحمت او ایجاب کرده که چنین نعمت بزرگی را در اختیار انساها بگذارد.

بعضی از مفسران این دو توصیف را برای بیان دو نوع عکس العمل متفاوت می دانند که ممکن است مردم در برابر نزول این کتاب آسمانی و فرستادن این رسول نشان دهند:

اگر به انکار و تکذیب بر خیزند خداوند با عزت و قدرتش آنها را تهدید کرده، و اگر از در تسلیم و قبول در آیند خدا با رحمتش آنها را بشارت داده.^{۱۷۳}

بنا بر این عزت و رحمتش که یکی مظهر " انذار" و دیگری مظهر " بشارت" است با هم آمیخته و این کتاب بزرگ آسمانی را در اختیار انساها گذارده است.

در اینجا سؤالی مطرح است که مگر می توان حقانیت يك پیامبر یا کتاب آسمانی را با سوگند و تاکید اثبات کرد؟

ولی پاسخ این سؤال در دل آیات فوق نهفته است، زیرا از يك سو قرآن را توصیف به حکیم بودن می کند، اشاره به اینکه حکمتش بر کسی پوشیده نیست، و خود دلیل بر حقانیت خویش است.

دیگر اینکه پیامبر ص را به ره سپردن بر " صراط مستقیم" توصیف کرده، یعنی محتوای دعوت او خود بیان می کند که مسیر او مسیر مستقیمی است، سوابق زندگی او نیز نشان می دهد که او طریقی جز طریق مستقیم ندارد.

و ما در بحثهای دلائل حقانیت پیامبران این مطلب را اشاره کرده ایم که یکی از بهترین طرق برای پی بردن به حقانیت آنها این است که محتوای دعوت آنان دقیقاً بررسی شود، هر گاه هماهنگی با فطرت و عقل و وجدان بود و در سطحی قرار داشت که از انسان با نیروی بشری امکان پذیر نیست، بعلاوه سوابق زندگی شخص پیامبر چنان بود که نشان می داد مرد امانت و صداقت است، نه دروغ و مکر و تزویر، این امور قرائن زندهای می شود بر اینکه او فرستاده خدا است، و آیات فوق در حقیقت اشاره ای به هر دو مطلب است، بنا بر این سوگند و ادعای فوق هرگز بی دلیل نیست.

از این گذشته از نظر فن مناظره، برای نفوذ در دلهای منکران لجوج هر قدر عبارات محکمتر و قاطعتر و توأم با تاکید بیشتر مطرح شود این افراد را بیشتر تحت تاثیر قرار می دهد.

^{۱۷۳} " تفسیر کبیر فخر رازی" ذیل آیه مورد بحث.

باز سؤال دیگری مطرح می‌شود که چرا مخاطب را در این جمله شخص پیامبر ص قرار داده است نه مشرکان، و نه عموم مردم؟

پاسخ اینکه هدف این بوده که تاکید کند تو بر حقی و بر صراط مستقیمی خواه آنها بپذیرند و خواه نپذیرند، به همین دلیل در رسالت سنگین خود کوشا باش، و از عدم قبول مخالفان کمترین سستی به خود راه مده.***
آیه بعد هدف اصلی نزول قرآن را به اینگونه شرح می‌دهد: "قرآن را بر تو نازل کردیم تا قومی را انذار کنی که پدران آنها انذار نشدند و به همین دلیل آنها در غفلت فرو رفته‌اند" (لَتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَائِهِمْ فَهُمْ غَافِلُونَ)^{۱۷۴}.
مسئله منظور از این قوم همان مشرکان عرب می‌باشد و اگر گفته شود به اعتقاد ما هیچ امتی بدون انذار کننده نبوده، و زمین هرگز از حجت خدا خالی نخواهد شد، بعلاوه در آیه ۲۴ سوره فاطر خواندیم وَ إِنِّ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ:

"هیچ امتی نبود مگر اینکه بیم دهنده‌ای در آنها وجود داشت.
در پاسخ می‌گوئیم منظور از آیه مورد بحث انذار کننده آشکار و پیامبر بزرگی است که آوازه او همه جا پیچد، و گرنه در هر زمانی حجت الهی برای مشتاقان و طالبان وجود دارد، و اگر می‌بینیم دوران میان حضرت مسیح ع و قیام پیامبر اسلام ص را دوران فترت شمرده‌اند نه به این معنی است که مطلقاً حجت الهی برای آنها وجود نداشته، بلکه فترت از نظر قیام پیامبران بزرگ و اولو العزم است.
امیر مؤمنان علی ع در این زمینه می‌فرماید:

ان الله بعث محمدا (ص) و ليس احد من العرب يقرأ كتابا و لا يدعى نبوة!:

"خداوند هنگامی محمد را مبعوث ساخت که احدی از عرب کتاب آسمانی نمی‌خواند و ادعای نبوت نمی‌کرد (نهج البلاغه خطبه ۳۳ و ۱۰۴).

به هر حال هدف از نزول قرآن این بود که مردم غافل را هشیار، و خواب‌زده‌گان را بیدار سازد، و خطراتی که آنها را احاطه کرده و گناهای که در آن فرو رفته‌اند و شرک و فساد که به آن آلوده شده‌اند به آنها یادآوری کند، آری قرآن که پایه آگاهی و بیداری، و کتاب پاکسازی دل و جان است.

سوره احقاف

^{۱۷۴} در اینکه "ما" در آیه فوق نافی است یا غیر آن، احتمالات مختلفی داده شده است، بسیاری از مفسران آن را "نافیه" گرفته‌اند و ما هم در تفسیر فوق بر همین معنی تکیه کردیم، زیرا اولاً جمله "فهم غافلون" گواه بر این معنی است، چون عدم وجود انذار کننده سبب غفلت می‌گردد، آیه ۳ سوره سجده نیز شاهد بر آن است، آنجا که می‌گوید: لَتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ هدف آن است که قومی را انذار کنی پیش از تو انذار کننده‌ای برای آنها نیامده است شاید هدایت شوند".
بعضی "ما" را موصوله دانسته‌اند که مفهوم جمله این می‌شود: "آنها را به همان چیزی انذار می‌کنی که پدرانشان به آن انذار شدند، و بعضی احتمال داده‌اند که ما مصدریه باشد و معنی جمله چنین می‌شود: تا انذار کنی قومی را به همان انذار که پدرانشان شدند ولی این دو احتمال ضعیف است.

۳۹. "وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنِ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ" (أحقاف/۵) {و: کیست گمراه‌تر از آن کس که به جای خدا کسی را می‌خواند که تا روز قیامت او را پاسخ نمی‌دهد، و آنها از دعایشان بی‌خبرند؟}

تفسیر:

برای بیان عمق گمراهی مشرکان می‌فرماید: "چه کسی گمراه‌تر است از آنها که موجودی غیر از خدا را پرستش می‌کنند که اگر تا قیامت هم آنان را بخوانند پاسخشان نمی‌گویند؟" (وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ).

نه تنها پاسخ آنها را نمی‌دهند، اصلاً سخنانشان را نمی‌شنوند" و از دعا و ندای آنها غافلند!" (وَهُمْ عَنِ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ).

بعضی از مفسران مرجع ضمیر را در این آیه بتهای بیجان دانسته‌اند به تناسب اینکه بیشترین معبودهای مشرکان عرب همین بتها بودند، و بعضی اشاره به فرشتگان و انسانهایی که معبود واقع شدند می‌دانند، چرا که عبادت کنندگان فرشتگان و جن در میان عرب کم نبودند، تعبیّرات مختلف این آیه که مناسب ذوی العقول است این معنی را تایید می‌کند.

ولی هیچ مانعی ندارد که آیه را به مفهوم گسترده‌اش تفسیر کنیم و تمام این معبودها اعم از بیجان و جاندار، ذوی العقول و غیر ذوی العقول در مفهوم آیه جمع باشد، و تعبیّرات مناسب ذوی العقول به اصطلاح از باب "تغلیب" است.

اینکه می‌گوید تا روز قیامت به سخن آنها پاسخ نمی‌گویند مفهومش این نیست که در قیامت جوابشان را می‌دهند- آن چنان که بعضی پنداشته‌اند- بلکه این يك تعبیّر رائج است که برای نفی ابد به کار می‌رود، فی المثل می‌گوئیم: اگر تا روز قیامت هم به فلان کس اصرار کنی به تو وام نمی‌دهد یعنی هرگز چنین کاری انجام نخواهد شد، نه اینکه در قیامت خواسته تو را عملی می‌کند.

نکته آن نیز معلوم است، زیرا هر گونه فعالیت و تلاش و کوشش و اجابت دعوت در این دنیا مفید است، هنگامی که دنیا پایان می‌گیرد زمینه همه این امور کلاً برچیده می‌شود.

سوره ق

۴۰. "وَنُفِخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمُ الْوَعِيدِ . وَ جَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ . لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ" (ق/۲۰-۲۲) {و در صور دمیده شود؛ این است روز تهدید [من].}

و هر کسی می‌آید [در حالی که] با او سوق‌دهنده و گواهی‌دهنده‌ای است. [به او می‌گویند:] «واقعاً که از این [حال] سخت در غفلت بودی. و [لی] ما پرده‌ات را [از جلوی چشمانت] برداشتیم و دیدات امروز تیز است.» {

تفسیر:

منظور از "نفخ صور" در اینجا همان "نفخ دوم" است، زیرا چنان که قبلاً نیز گفته‌ایم دو بار در "صور" دمیده می‌شود، نفخه اول که آن را نفخه "فرع" یا "صعق" می‌گویند، نفخه‌ای است که در پایان جهان صورت می‌گیرد، و همه انسانها با شنیدن آن می‌میرند، و نظام عالم دنیا متلاشی می‌شود، و نفخه دوم که نفخه "قیام" و "جمع" و "حضور" است، نفخه‌ای است که در آغاز "رستاخیز" انجام می‌گیرد، و با آن، همه انسانها زنده می‌شوند، و از قبرها برخاسته، برای حساب و جزا در محضر عدل الهی حاضر می‌شوند.

"نفخ" در اصل به معنی "دمیدن" و "نفخه" به معنی "یک بار دمیدن" است، و "صور" به معنی "شیپور" است که معمولاً به وسیله آن، دستورهایی به سربازان برای جمع شدن یا حاضر باش و یا استراحت و خواب می‌دهند، و استعمال آن در مورد "صور اسرافیل" یک نوع کنایه و تشبیه است مبسوط آن در جلد نوزدهم صفحه ۵۳۷ به بعد (ذیل آیه ۶۸ سوره زمر) آمده است.

به هر حال با توجه به ذیل آیه (جمله **ذَلِكَ يَوْمُ الْوَعْدِ**: "امروز روز وعده عذاب است") روشن می‌شود که منظور از "نفخه صور" در اینجا همان نفخه دوم و رستاخیز است.

در آیه بعد وضع انسانها را به هنگام ورود در محشر چنین بیان می‌کند:

"در آن روز هر انسانی (اعم از نیکوکار و بدکار) وارد عرصه محشر می‌شود، در حالی که همراه او سوق‌دهنده و گواهی است" (**وَ جَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ**).

"سائق" او را به سوی دادگاه عدل الهی می‌راند، و "شهید" بر اعمال او گواهی می‌دهد.

درست همچون دادگاههای این جهان که ماموری همراه شخص متهم است و شاهی بر اعمال او، شهادت می‌دهد.

بعضی احتمال داده‌اند که "سائق"، آن کسی است که نیکوکاران را به سوی بهشت "سوق" می‌دهد و بدکاران را به سوی دوزخ، ولی با توجه به کلمه "شهید" (شاهد و گواه) معنی اول یعنی سوق به دادگاه عدل الهی مناسبتر است.

در اینکه این سوق دهنده و شاهد از فرشتگان است یا غیر آنها؟ تفسیرهای گوناگونی کرده‌اند.

بعضی گفته‌اند "سائق" فرشته نویسنده حسنات است، و شهید فرشته نویسنده سیئات، و به این ترتیب آنها فرشتگانی هستند که در آیات گذشته اشاره شده.

از روایتی چنین استفاده می‌شود که "سائق"، فرشته، مرگ است و "شهید" پیامبر اسلام ص اما این روایت با توجه به لحن آیات، ضعیف به نظر می‌رسد.

بعضی نیز گفته‌اند: "سائق" فرشته‌ای است که هر انسانی را سوق می‌دهد، و شهید عمل انسان است.

و نیز گفته شده "سائق" فرشته است، و "شهید" اعضای تن انسان، و یا نامه اعمال او که به گردنش آویخته می‌شود.

این احتمال نیز داده شده که "سائق" و "شهید" يك فرشته بیش نیست، و عطف این دو بر یکدیگر به خاطر مغایرت این دو وصف است، یعنی فرشته‌ای همراه او است که هم او را به دادگاه الهی سوق می‌دهد، و هم گواه بر اعمال او است.

ولی غالب این تفسیرها خلاف ظاهر آیه است و ظاهر آیه چنان که غالب مفسران نیز فهمیده‌اند این است که دو فرشته با هر انسانی می‌آید یکی او را سوق می‌دهد و دیگری گواه اعمال او است.

ناگفته پیداست که گواهی بعضی از فرشتگان منافاتی با وجود گواهان دیگر در صحنه قیامت ندارد، گواهانی همچون انبیاء، اعضای بدن، نامه اعمال و زمان و مکانی که گناه در آنجا انجام گرفته است.

به هر حال، فرشته اول در حقیقت مانع از "فرار" است، و فرشته دوم مانع از "انکار" و به این ترتیب هر انسانی در آن روز گرفتار اعمال خویش است و راه‌گزینی از جزاء و کیفر آنها وجود ندارد.

در اینجا به مجرمان، یا به همه انسانها، خطاب می‌شود که "تو از این دادگاه بزرگ غافل بودی، و ما پرده را از چشم تو کنار زدیم، و امروز چشمت کاملاً تیز بین است!" (لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ).

آری پرده‌های جهان ماده: آمال و آرزوها، عشق و علاقه به دنیا، زن و فرزند و مال و مقام، هوسهای سرکش و حسادتها، تعصب و جهل و لجاجت به تو اجازه نمی‌داد که امروز را از همان زمان بنگری، با اینکه نشانه‌های معاد و رستاخیز روشن بود و دلائل آن آشکار! امروز گرد و غبار غفلت فرو نشسته، حجابهای جهل و تعصب و لجاجت کنار رفته، پرده‌های شهوات و آمال و آرزوها دریده شده، حتی آنچه در پرده غیب مستور بوده ظاهر گشته است، چرا که

امروز "یوم البروز" و "یوم الشهود" و "یوم تبلی السرائر" است! به همین دلیل چشمی تیز بین پیدا کرده‌ای، و به خوبی می‌توانی حقائق را درک کنی! آری چهره حقیقت پوشیده نیست، و جمال یار پرده ندارد، اما غبار ره را باید فرو نشاند تا بتوان آن را تماشا کرد.

غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد!

جمال یار ندارد حجاب و پرده ولی

اما فرو رفتن در چاه طبیعت، و گرفتاری در میان انواع حجابها، به انسان اجازه نمی‌دهد حقائق را به خوبی ببیند، ولی آن روز که تمام این علائق و پیوندها بریده می‌شود طبعاً انسان درک و دید تازه‌ای پیدا می‌کند، و اصولاً روز قیامت روز ظهور و آشکار شدن حقائق است.

حتی در این جهان کسانی را که بتوانند این حجابها را از برابر چشم دل کنار بزنند و خود را از چنگال اسارت شهوات رهایی بخشند درک و دیدی پیدا می‌کنند که فرزندان دنیا از آن محرومند.

توجه به این نکته نیز لازم است که "حدید" در اصل به معنی "آهن" و نیز به معنی چاقو یا شمشیر تیز است، سپس به تیز بینی، و تیز فهمی، اطلاق شده است، همانگونه که "برنده" صفت شمشیر و کارد است اما در فارسی به زبان گویا و نطق فصیح نیز برنده اطلاق می‌شود، و از اینجا روشن می‌شود که منظور از "بصر" در اینجا چشم ظاهر نیست، بلکه همان چشم عقل و دل است.

علی ع در باره حجت‌های الهی در روی زمین چنین می‌فرماید:

هجم بهم العلم علی حقیقة البصيرة، و باشروا روح الیقین، و استلانوا ما استعوره المترفون، و انسوا بما استوحش منه الجاهلون، و صحبوا الدنيا بآبدان ارواحها معلقة بالخل الاعلی، اولئك خلفاء الله فی ارضه و الدعاة الی دینه:

"علم و دانش با حقیقت بصیرت به آنها روی آورده، و روح یقین را لمس کرده‌اند، آنچه دنیا پرستان آن را مشکل می‌شمرند برای آنها آسان است، و به آنچه جاهلان از آن وحشت دارند انس گرفته‌اند، در این دنیا با بدنهایی زندگی می‌کنند که ارواحشان به جهان بالا پیوسته، آنها خلفای الهی در زمینند و دعوت - کنندگان به آئین خدا! ۱۷۰.

۱۷۰ "مخج البلاغه" کلمات قصار "کلمه ۱۴۷.

آیات احسان:

بقره

۴۱. وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينَ وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَ أَنْتُمْ مُّعْرِضُونَ (۸۳)؛ و چون از فرزندان اسرائیل پیمان محکم گرفتیم که: «جز خدا را نپرستید، و به پدر و مادر، و خویشان و یتیمان و مستمندان احسان کنید، و با مردم [به زبان] خوش سخن بگویید، و نماز را به پا دارید، و زکات را بدهید»؛ آن گاه، جز اندکی از شما، [همگی] به حالت اعراض روی برتافتید.

تفسیر. پیمان شکنان!

در آیات گذشته نامی از پیمان بنی اسرائیل به میان آمد، ولی در این باره تفصیلی ذکر نشد، در آیات مورد بحث، خداوند موادی از این پیمان را یادآور شده است، بیشتر این مواد- یا همه آنها- از اموری است که می‌بایست آن را جزء اصول و قوانین ثابت ادیان الهی دانست، چرا که در همه ادیان آسمانی این پیمانها و دستورات به نحوی وجود دارد.

در این آیات، قرآن مجید یهود را شدیداً مورد سرزنش قرار می‌دهد که چرا این پیمانها را شکستند؟ و آنها را در برابر این نقض پیمان به رسوایی در این جهان و کیفر شدید در آن جهان تهدید می‌کند.

در این پیمان که بنی اسرائیل خود شاهد آن بودند و به آن اقرار کردند این مطالب آمده است:

- توحید و پرستش خداوند یگانه، چنان که نخستین آیه می‌گوید: "بیاد آورید زمانی را که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم جز الله (خداوند یگانه) را پرستش نکنید، (و در برابر هیچ بتی سر تعظیم فرود نیاورید) (وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ).

- "و نسبت به پدر و مادر نیکی کنید" (وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا).

- "نسبت به خویشاوندان و یتیمان و مستمندان نیز به نیکی رفتار نمائید" (و ذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ).

- "و با سخنان نیکو با مردم سخن گوئید" (و قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا).

- نماز را بر پا دارید" (و در همه حال به خدا توجه داشته باشید) (و أَقِيمُوا الصَّلَاةَ).

- "در ادای زکات و حق محرومان، کوتاهی روا مدارید" (و آتُوا الزَّكَاةَ).

"اما شما جز گروه اندکی سربلندی کردید، و از وفای به پیمان خود، روی گردان شدید" (ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَ أَنْتُمْ مُّعْرِضُونَ).

۶۲. بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۱۱۲) {آری، هر کس که خود را با تمام وجود، به خدا تسلیم کند و نیکوکار باشد، پس مزد وی پیش پروردگار اوست، و بیمی بر آنان نیست، و غمگین نخواهند شد.}

تفسیر:

آری کسی که در برابر خداوند تسلیم گردد و نیکوکار باشد پاداش او نزد پروردگارش ثابت است" (بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ).

و بنا بر این "چنین کسانی نه ترسی خواهند داشت و نه غمگین می شوند" (وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ). خلاصه اینکه بهشت و پاداش خداوند و نیل به سعادت جاودان در انحصار هیچ طایفه نیست، بلکه از آن کسانی است که واجد دو شرط باشند:

در مرحله اول تسلیم محض در مقابل فرمان حق و ترك تبعیض در احکام الهی، چنان نباشد که هر دستوری موافق منافعشان است بپذیرند و هر چه مخالف آن باشد پشت سر اندازند، آنها به طور کامل تسلیم حقند. و در مرحله بعد آثار این ایمان در عمل آنها به صورت انجام کار نیک منعکس گردد، آنها نیکوکارند، نسبت به همگان و در تمام برنامه‌ها.

در حقیقت قرآن با این بیان مسأله نژاد پرستی و تعصبات نابخردانه را بطور کلی نفی می کند و سعادت و خوشبختی را از انحصار طایفه خاصی بیرون می آورد

ضمناً معیار رستگاری را که ایمان و عمل صالح است، مشخص می سازد.

۶۳. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنْثَى بِالْأُنْثَى فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنِ اعْتَدَى بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۷۸)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، در باره کشتگان، بر شما [حق] قصاص مقرر شده: آزاد عوض آزاد و بنده عوض بنده و زن عوض زن. و هر کس که از جانب برادر [دینی] اش [یعنی ولیّ مقتول]، چیزی [از حق قصاص] به او گذشت شود، [باید از گذشت ولیّ مقتول] به طور پسندیده پیروی کند، و با [رعایت] احسان، [خونبها را] به او بپردازد. این [حکم] تخفیف و رحمتی از پروردگار شماست؛ پس هر کس، بعد از آن از اندازه درگذرد، وی را عذابی دردناک است.

شان نزول:

عادت عرب جاهلی بر این بود که اگر کسی از قبیله آنها کشته می‌شد تصمیم می‌گرفتند تا آنجا که قدرت دارند از قبیله قاتل بکشند، و این فکر تا آنجا پیش رفته بود که حاضر بودند به خاطر کشته شدن يك فرد تمام طائفه قاتل را نابود کنند آیه فوق نازل شد و حکم عادلانه قصاص را بیان کرد. این حکم اسلامی، در واقع حد وسطی بود میان دو حکم مختلف که در آن زمان وجود داشت بعضی قصاص را لازم می‌دانستند و چیزی جز آن را مجاز نمی‌شمردند و بعضی تنها دیه را لازم می‌شمردند، اسلام قصاص را در صورت عدم رضایت اولیای مقتول، و دیه را به هنگام رضایت طرفین قرار داد.

تفسیر: قصاص مایه حیات شما است!

از این آیات به بعد يك سلسله از احکام اسلامی مطرح می‌شود و آیات گذشته را که تحت عنوان "بر و نیکوکاری" بود و بخش مهمی از برنامه‌های اسلام را شرح می‌داد تکمیل می‌کند.

نخست از مساله حفظ احترام خوفا که مساله فوق العاده مهمی در روابط اجتماعی است آغاز می‌کند، و خط بطلان بر آداب و سنن جاهلی می‌کشد، مؤمنان را مخاطب قرار داده چنین می‌گوید:

" ای کسانی که ایمان آورده‌اید حکم قصاص در مورد کشتگان بر شما نوشته شده است " (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى).

قرآن گاهی از دستورات لازم الاجراء با جمله کتب عليكم: " بر شما نوشته شده " تعبیر می‌کند، از جمله در آیه فوق و همچنین آیات آینده که در مورد وصیت و روزه سخن می‌گوید، همین تعبیر دیده می‌شود، و به هر حال این تعبیر اهمیت و تاکید مطلب را روشن می‌کند، زیرا همیشه مسائلی را می‌نویسند که از هر نظر قطعیت پیدا کرده و جدی است.

"قصاص" از ماده "قص" (بر وزن سد) به معنی جستجو و پی گیری از آثار چیزی است و هر امری که پشت سر هم آید عرب آن را "قصه" می گوید و از آنجا که "قصاص" قتلی است که پشت سر قتل دیگری قرار می گیرد این واژه در مورد آن به کار رفته است.

همانگونه که در شان نزول اشاره شد این آیات در مقام تعدیل زیاده رویهای است که در جاهلیت در مورد قتل نفس انجام می گرفت، و با انتخاب واژه قصاص نشان می دهد که اولیاء مقتول حق دارند نسبت به قاتل همان را انجام دهند که او مرتکب شده.

ولی به این مقدار قناعت نکرده در دنباله آیه مساله مساوات را با صراحت بیشتر مطرح می کند و می گوید: "آزاد در برابر آزاد، برده در برابر برده، و زن در برابر زن" (الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَ الْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَ الْأُنْثَى بِالْأُنْثَى).

به خواست خدا توضیح خواهیم داد که این مساله دلیل بر برتری خون مرد نسبت به زن نیست و مرد قاتل را نیز می توان (با شرائطی) در برابر زن مقتول قصاص کرد.

سپس برای اینکه روشن شود که مساله قصاص حقی برای اولیای مقتول است و هرگز يك حکم الزامی نیست، و اگر مایل باشند می توانند قاتل را ببخشند و خونبها بگیرند، یا اصلاً خونبها هم نگیرند، اضافه می کند: "اگر کسی از ناحیه برادر دینی خود مورد عفو قرار گیرد (و حکم قصاص با رضایت طرفین تبدیل به خونبها گردد) باید از روش پسندیده ای پیروی کند (و برای پرداخت دیه طرف را در فشار نگذارد) و او هم در پرداختن دیه کوتاهی نکند" (فَمَنْ عَفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَ آدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ).

به این ترتیب از يك سو به اولیای مقتول توصیه می کند که اگر از قصاص صرف نظر کرده اید در گرفتن خونبها زیاده روی نکنید و به طرز شایسته با توجه به مبلغ عادلانه ای که اسلام قرار داده و در اقساطی که طرف، قدرت پرداخت آن را دارد از او بگیرید.

و از سوی دیگر با جمله و آدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ به قاتل نیز توصیه می کند که در پرداخت خونبها روش صحیحی در پیش گیرد و بدهی خود را بدون مسامحه بطور کامل و به موقع اداء نماید. و به این صورت وظیفه و برنامه هر يك از دو طرف را مشخص کرده است.

در پایان آیه برای تأکید و توجه دادن به این امر که تجاوز از حد از ناحیه هر کس بوده باشد مجازات شدید دارد می گوید: "این تخفیف و رحمتی است از ناحیه پروردگارتان، و کسی که بعد از آن از حد خود تجاوز کند عذاب دردناکی در انتظار او است" (ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَ رَحْمَةٌ فَمَنِ اعْتَدَى بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ).

این دستور عادلانه "قصاص" و "عفو" که يك مجموعه کاملاً انسانی و منطقی را تشکیل می دهد از يك سو روش فاسد عصر جاهلیت را که هیچگونه برابری در قصاص قاتل نبودند و همچون دژخیمان عصر فضاگاه در برابر يك نفر صدها نفر را به خاک و خون می کشیدند محکوم می کند.

و از سوی دیگر راه عفو را به روی مردم نمی‌بندد، در عین حال احترام خون را نیز کاهش نمی‌دهد و قاتلان را جسور نمی‌سازد، و از سوی سوم می‌گوید بعد از برنامه عفو و گرفتن خونبها هیچیک از طرفین حق تعدی ندارند، بر خلاف اقوام جاهلی که اولیای مقتول گاهی بعد از عفو و حتی گرفتن خونبها قاتل را می‌کشتند!.

۶۴. الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۲۲۹)؛ طلاق [رجعی] دو بار است. پس از آن یا [باید زن را] بخوبی نگاه داشتن، یا بشایستگی آزاد کردن. و برای شما روا نیست که از آنچه به آنان داده‌اید، چیزی بازستانید. مگر آنکه [طرفین] در به پا داشتن حدود خدا بیمناک باشند. پس اگر بیم دارید که آن دو، حدود خدا را برپای نمی‌دارند، در آنچه که [زن برای آزاد کردن خود] فدیة دهد، گناهی بر ایشان نیست. این است حدود [احکام] الهی؛ پس، از آن تجاوز مکنید. و کسانی که از حدود [احکام] الهی تجاوز کنند، آنان همان ستمکارانند.}

شان نزول:

زنی خدمت یکی از همسران پیامبر ص رسید و از شوهرش شکایت کرد که او پیوسته وی را طلاق می‌دهد و سپس رجوع می‌کند تا به این وسیله به زیان و ضرر افتد- و در جاهلیت چنین بود که مرد حق داشت همسرش را هزار بار طلاق بدهد و رجوع کند و حدی برای آن نبود، هنگامی که این شکایت به محضر پیغمبر اکرم ص رسید آیه فوق نازل گشت و حد طلاق را سه بار قرار داد.^{۱۷۶}

تفسیر: یا زندگی زناشویی معقول یا جدایی شایسته!

در تفسیر آیه قبل به اینجا رسیدیم که قانون "عده" و "رجوع" برای اصلاح وضع خانواده و جلوگیری از جدایی و تفرقه است، ولی بعضی از تازه مسلمانان مطابق دوران جاهلیت، از آن سوء استفاده می‌کردند، و برای اینکه همسر خود را تحت فشار قرار دهند پی در پی او را طلاق داده و قبل از تمام شدن عده رجوع می‌کردند، و به این وسیله زن را در تنگنای شدیدی قرار می‌دادند.

آیه فوق نازل شد و از این عمل زشت و ناجوانمردانه جلوگیری کرد، می‌فرماید: "طلاق (منظور طلاق است که رجوع و بازگشت دارد) دو مرتبه است" (الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ).

^{۱۷۶} مجمع البیان، جلد ۱ و ۲ صفحه ۳۲۹ (این شان نزول در تفسیر کبیر و قرطبی و روح المعانی نیز ذیل آیه مورد بحث آمده است).

سپس می‌افزاید: "در هر يك از این دو بار یا باید همسر خود را بطور شایسته نگاهداری کند و آشتی نماید، یا با نیکی او را رها سازد و برای همیشه از او جدا شود" (فَامْسَاكَ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٍ بِإِحْسَانٍ).

بنا بر این طلاق سوم، رجوع و بازگشتی ندارد، و هنگامی که دو نوبت کشمکش و طلاق و سپس صلح و رجوع انجام گرفت، باید کار را یکسره کرد، و به تعبیر دیگر اگر در این دو بار، محبت و صمیمیت از دست رفته، بازگشت می‌تواند با همسرش زندگی کند و از طریق صلح و صفا در آید، در غیر این صورت اگر زن را طلاق داد دیگر حق رجوع به او ندارد مگر با شرایطی که در آیه بعد خواهد آمد.

باید توجه داشت، "امساك" به معنی نگاهداری، و "تسريح" به معنی رها ساختن است، و جمله "تَسْرِيحٍ بِإِحْسَانٍ" بعد از جمله "الطَّلَاقُ مَرَّتَيْنِ" اشاره به طلاق سوم می‌کند که آن دو را با رعایت موازن انصاف و اخلاق، از هم جدا می‌سازد (در روایات متعددی آمده است که منظور از "تَسْرِيحٍ بِإِحْسَانٍ" همان طلاق سوم است).^{۱۷۷} بنا بر این منظور از جدا شدن توأم با احسان و نیکی این است که حقوق آن زن را پردازد و بعد از جدایی، ضرر و زیانی به او نرساند و پشت سر او سخنان نامناسب نگوید، و مردم را به او بدبین نسازد، و امکان ازدواج مجدد را از او نگیرد. بنا بر این همانگونه که نگاهداری زن و آشتی کردن باید با معروف و نیکی و صفا و صمیمیت همراه باشد، جدایی نیز باید توأم با احسان گردد.

و لذا در ادامه آیه می‌فرماید: "برای شما حلال نیست که چیزی را از آنچه به آنها داده‌اید پس بگیرید" (وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا بِمَا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا).

بنا بر این، شوهر نمی‌تواند هنگام جدایی چیزی را که به عنوان مهر به زن داده است باز پس گیرد و این يك مصداق جدایی بر پایه احسان است (در سوره نساء آیات ۲۰ و ۲۱، این حکم به طور مشروح‌تر بیان شده است که شرح آن خواهد آمد).

بعضی از مفسران مفهوم این جمله را وسیع‌تر از "مهر" دانسته و گفته‌اند چیزهای دیگری را که به او بخشیده است نیز باز پس نمی‌گیرد.^{۱۷۸}

جالب توجه اینکه در مورد رجوع و آشتی تعبیر به معروف یعنی کاری که در عرف ناپسند نباشد شده، ولی در مورد جدایی تعبیر به احسان آمده است که چیزی بالاتر از معروف است، تا مرارت و تلخی جدایی را برای زن به این وسیله جبران نماید.^{۱۷۹} در ادامه آیه به مساله طلاق "خلع" اشاره کرده می‌گوید: تنها در يك فرض، باز پس گرفتن مهر مانعی ندارد، و آن در صورتی است که زن تمایل به ادامه زندگی زناشویی نداشته باشد، و "دو همسر از این بترسند که با ادامه زندگی زناشویی حدود الهی را بر پا ندارند" (إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ).

^{۱۷۷} تفسیر عیاشی، جلد ۱ صفحه ۱۱۶.

^{۱۷۸} تفسیر کبیر، جلد ۶ صفحه ۹۹.

^{۱۷۹} المیزان، جلد ۲ صفحه ۲۳۴ (ذیل آیه).

سپس می‌افزاید: "اگر بترسید که حدود الهی را رعایت نکنند، گناهی بر آن دو نیست که زن فدیة (عوضی) بپردازد" و طلاق بگیرد (فَإِنْ حَقُّنَّ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ).

در حقیقت در اینجا سرچشمه جدایی، زن است، و او باید غرامت این کار را بپردازد و به مردی که مایل است با او زندگی کند اجازه دهد با همان مهر، همسر دیگری انتخاب کند.

قابل توجه اینکه: ضمیر در جمله "أَلَّا يُقِيمَا" به صورت تثنیه اشاره به دو همسر آمده است و در جمله "فَإِنْ حَقُّنَّ" به صورت جمع مخاطب، این تفاوت ممکن است اشاره به لزوم نظارت حکام شرع بر این گونه طلاقها باشد و یا اشاره به اینکه تشخیص عدم امکان ادامه زناشویی توأم با رعایت حدود الهی به عهده زن و شوهر گذارده نشده است.

زیرا بسیار می‌شود که آنها بر اثر عصبانیت موضوعات کوچکی را دلیل بر عدم امکان ادامه زوجیت می‌شمرند. بلکه باید این مساله از نظر عرف عام و توده مردم و کسانی که با آن دو همسر آشنا هستند ثابت گردد که در این صورت اجازه طلاق خلع داده شده است.

و در پایان آیه به تمام احکامی که در این آیه بیان شده اشاره کرده، می‌فرماید:

"اینها حدود و مرزهای الهی است از آن تجاوز نکنید و آنها که از آن تجاوز می‌کنند ستمگرانند" (تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ).

نکته‌ها:

- لزوم تعدد مجالس طلاق

از جمله "الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ" استفاده می‌شود که دو یا سه طلاق در يك مجلس انجام نمی‌شود و باید در جلسات متعددی واقع شود، به خصوص اینکه تعدد طلاق برای آن است که فرصت بیشتری برای رجوع باشد شاید بعد از کشمکش اول صلح و صفا برقرار گردد.

و اگر در مرحله نخست صلح و سازشی نشد در دفعه دوم، ولی وقوع چند طلاق در يك نوبت این راه را به کلی مسدود می‌سازد و آنان را برای همیشه از هم جدا می‌گرداند، و تعدد طلاق را عملاً بی اثر می‌کند. این حکم از نظر شیعه مورد قبول است ولی در میان اهل تسنن اختلاف نظر وجود دارد اگر چه بیشتر آنان معتقدند سه طلاق در يك مجلس، واقع می‌شود.

ولی نویسنده تفسیر "المنار" از "مسند احمد بن حنبل" و "صحیح مسلم" (دو کتاب اصیل اهل سنت) نقل می‌کند: "این حکم که سه طلاق در يك مجلس يك طلاق بیشتر محسوب نمی‌شود از زمان پیامبر اکرم ص تا دو سال از خلافت عمر مورد اتفاق همه اصحاب بوده است ولی از آن زمان خلیفه دوم حکم کرد که در يك مجلس سه طلاق واقع می‌گردد!"

- مفتی اعظم اهل تسنن و نظر شیعه در مساله طلاق

با این که معروف این است که خلیفه دوم نیز چنان حکم کرد که سه طلاق در يك مجلس جایز است ولی مساله مورد اتفاق اهل سنت نیست از جمله کسانی که بر خلاف علمای دیگر اهل سنت در این مساله نظر شیعه را انتخاب نموده رئیس سابق دانشگاه الازهر و مفتی بزرگ عالم تسنن "شیخ محمود شلتوت" بود او می نویسد:

"از دیر زمانی که در دانشکده شرق به بررسی و مقایسه بین مذاهب پرداخته ام بسیار اتفاق افتاده که به آراء و نظریه های مختلف مذاهب در پاره ای از مسائل مراجعه کرده ام و چون استدلالات شیعه را محکم و استوار دیده ام در برابر آن خاضع گشته و همان نظریه شیعه را انتخاب کرده ام" سپس چند نمونه از آن را نقل می کند که یکی از آنها همین مساله تعدد طلاق است در این باره می نویسد:

"سه طلاق در يك جلسه و با يك عبارت از نظر مذاهب چهارگانه عامه، سه طلاق محسوب می شود، ولی طبق عقیده شیعه امامیه يك طلاق بیشتر به حساب نمی آید و چون راستی از نظر قانون (و ظاهر آیات قرآن) رأی شیعه حق است، دیگر نظریه عامه ارزش فتوایی خود را از دست داده است."^{۱۸۰}

- مرزهای الهی

در این آیه و آیات فراوان دیگری از قرآن مجید، تعبیر لطیفی درباره قوانین الهی به چشم می خورد و آن تعبیر به "حد" و "مرز" است. و به این ترتیب معصیت و مخالفت با این قوانین تجاوز از حد و مرز محسوب می گردد. در حقیقت در میان کارهایی که انسان انجام می دهد يك سلسله مناطق ممنوعه وجود دارد که ورود در آن فوق العاده خطرناک است. قوانین و احکام الهی این مناطق را مشخص می کند و بسان علائمی است که در این گونه مناطق قرار می دهند و لذا در آیه ۱۸۷ از سوره بقره می بینیم که حتی از نزدیک شدن به این مرزها نهی شده است. **تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرُبُوهَا** زیرا نزدیکی به این مرزها انسان را بر لب پرتگاه قرار می دهد و نیز در روایات وارده از طرق اهل بیت ع می خوانیم که از موارد شبهه ناک نهی فرموده اند و گفته اند: "این کار در حکم نزدیک شدن به مرز است و چه بسا با يك غفلت انسانی که به مرز نزدیک شده گام در آن طرف بگذارد و گرفتار هلاکت و نابودی شود".

سوره آل عمران

۶۵. الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۱۳۴): همانان که در فراخی و تنگی انفاق می کنند؛ و خشم خود را فرو می برند؛ و از مردم در می گذرنند؛ و خداوند نیکوکاران را دوست دارد.

سیمای پرهیزگاران

^{۱۸۰} رساله الاسلام، شماره اول سال ۱۱ صفحه ۱۰۸ به نقل از پاورقی کثر العرفان، جلد ۲ صفحه ۲۷۱.

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالصَّرَّاءِ ...

از آنجا که در آیه قبل وعده بهشت جاویدان به پرهیزگاران داده شده در این آیه پرهیزگاران را معرفی می کند و پنج صفت از اوصاف عالی و انسانی برای آنها ذکر نموده است:

- آنها در همه حال انفاق می کنند چه موقعی که در راحتی و وسعتند و چه زمانی که در پریشانی و محرومیتند (الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالصَّرَّاءِ) آنها با این عمل ثابت می کنند که روح كمك بديگران و نيكوكاری در جان آنها نفوذ کرده است و بهمین دلیل تحت هر شرائطی اقدام به اینکار می کنند، روشن است که انفاق در حال وسعت به تنهایی نشانه نفوذ کامل صفت عالی سخاوت در اعماق روح انسان نیست، اما آنها که در همه حال اقدام به كمك و بخشش می کنند نشان می دهند که این صفت در آنها ریشه دار است.

ممکن است گفته شود انسان در حال تنگدستی چگونه می تواند انفاق کند؟

پاسخ این سؤال روشن است: زیرا اولاً افراد تنگدست نیز به مقدار توانایی می توانند در راه كمك بديگران انفاق کنند، و ثانیاً انفاق منحصر به مال و ثروت نیست بلکه هر گونه موهبت خدادادی را شامل می شود خواه مال و ثروت باشد یا علم و دانش یا مواهب دیگر، و به این ترتیب خداوند می خواهد روح گذشت و فداکاری و سخاوت را حتی در نفوس مستمندان جای دهد تا از رذائل اخلاقی فراوانی که از "بخل" سرچشمه می گیرد بر کنار بمانند. آنها که انفاقهای کوچک را در راه خدا ناچیز می انگارند برای این است که هر يك از آنها را جداگانه مورد مطالعه قرار می دهند، و گر نه اگر همین كمكهای جزئی را در کنار هم قرار دهیم و مثلاً اهل يك مملکت اعم از فقیر و غنی هر کدام مبلغ ناچیزی برای كمك به بندگان خدا انفاق کنند و برای پیشبرد اهداف اجتماعی مصرف نمایند کارهای بزرگی بوسیله آن می توانند انجام دهند، علاوه بر این اثر معنوی و اخلاقی انفاق بستگی به حجم انفاق و زیادی آن ندارد و در هر حال عاید انفاق کننده می شود.

جالب توجه اینکه در اینجا نخستین صفت برجسته پرهیزگاران "انفاق" ذکر شده، زیرا این آیات نقطه مقابل صفاتی را که در باره رباخواران و استثمارگران در آیات قبل ذکر شد، بیان می کند، به علاوه گذشت از مال و ثروت آنهم در حال خوشی و تنگدستی روشنترین نشانه مقام تقوا است.

- آنها بر خشم خود مسلطند (وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ).

"كظم" در لغت به معنی بستن سر مشکی است که از آب پر شده باشد، و بطور کنایه در مورد کسانی که از خشم و غضب پر می شوند و از اعمال آن خودداری می نمایند بکار می رود.

"غیظ" به معنی شدت غضب و حالت برافروختگی و هیجان فوق العاده روحی است، که بعد از مشاهده ناملازمات به انسان دست می دهد.

حالت خشم و غضب از خطرناکترین حالات است و اگر جلوی آن رها شود، در شكل يك نوع جنون و دیوانگی و از دست دادن هر نوع کنترل اعصاب خود- نمایی می کند، و بسیاری از جنایات و تصمیمهای خطرناکی که

انسان يك عمر بايد كفاره و جریمه آن را بپردازد در چنین حالی انجام می‌شود، و لذا در آیه فوق دومین صفت برجسته پرهیزکاران را فرو بردن خشم معرفی کرده است.

پیغمبر اکرم می‌فرماید: من کظم غیظا و هو قادر علی انفاذه ملأه الله امنا و ایمانا".

" آن کس که خشم خود را فرو برد با اینکه قدرت بر اعمال آن دارد خداوند دل او را از آرامش و ایمان پر می‌کند" - این حدیث می‌رساند که فرو بردن خشم اثر فوق العاده‌ای در تکامل معنوی انسان و تقویت روح ایمان دارد.

- آنها از خطای مردم می‌گذرند (وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ).

فرو بردن خشم بسیار خوب است اما به تنهایی کافی نیست زیرا ممکن است کینه و عداوت را از قلب انسان ریشه کن نکند، در این حال برای پایان دادن به - حالت عداوت باید " کظم غیظ" توأم با " عفو و بخشش" گردد، لذا بدنبال صفت عالی خویشنداری و فرو بردن خشم، مسئله عفو و گذشت را بیان نموده، البته منظور گذشت و عفو از کسانی است که شایسته آنند نه دشمنان خون‌آشامی که گذشت و عفو باعث جرأت و جسارت بیشتر آنها می‌شود.

- آنها نیکوکارند (وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ).

در اینجا اشاره به مرحله عالیتر از عفو شده که همچون يك سلسله مراتب تکاملی پشت سر هم قرار گرفته‌اند و آن این است که انسان نه تنها باید خشم خود را فرو برد و با عفو و گذشت کینه را از دل خود بشوید بلکه با نیکی کردن در برابر بدی (آنجا که شایسته است) ریشه دشمنی را در دل طرف نیز بسوزاند و قلب او را نسبت به خویش مهربان گرداند بطوری که در آینده چنان صحنه‌ای تکرار نشود، بطور خلاصه نخست دستور به خویشنداری در برابر خشم، و پس از آن دستور به شستن قلب خود، و سپس دستور به شستن قلب طرف می‌دهد.

در حدیثی که در کتب شیعه و اهل تسنن در ذیل آیه فوق نقل شده چنین می‌خوانیم که یکی از کنیزان امام علی بن الحسین ع به هنگامی که آب روی دست امام می‌ریخت، ظرف آب از دستش افتاد و بدن امام را مجروح ساخت، امام ع از روی خشم سر بلند کرد کنیز بلافاصله گفت خداوند در قرآن می‌فرماید:

" وَ الْكَافِرِينَ الْعَظِيمَ" امام فرمود خشم خود را فرو بردم، عرض کرد " وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ" فرمود: تو را بخشیدم خدا تو را ببخشد، او مجدداً گفت " وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ" امام فرمود: تو را در راه خدا آزاد کردم^{۱۸۱}.

این حدیث شاهد زنده‌ای است بر اینکه سه مرحله مزبور هر کدام مرحله‌ای عالیتر از مرحله قبل است.

^{۱۸۱} - به تفسیر در المنثور و نور الثقلین در ذیل آیه مورد بحث مراجعه شود.

۶۶. الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ (۱۷۲) {کسانی که [در نبرد احد] پس از آنکه زخم برداشته بودند، دعوت خدا و پیامبر [او] را اجابت کردند، برای کسانی از آنان که نیکی و پرهیزگاری کردند پاداشی بزرگ است.}

تفسیر:

غزوه حمراء الاسد

در پایان جنگ احد، لشکر فاتح ابو سفیان، پس از پیروزی به سرعت راه مکه را پیش گرفتند، هنگامی که به سرزمین "روحاء" رسیدند از کار خود سخت پشیمان شدند و تصمیم به مراجعت به مدینه و نابود کردن باقیمانده مسلمانان گرفتند، این خبر به پیامبر ص رسید فوراً دستور داد که لشکر احد خود را برای شرکت در جنگ دیگری آماده کنند، مخصوصاً فرمان داد که مجروحان جنگ احد به صفوف لشکر پیوندند، یکی از یاران پیامبر ص میگوید: من از جمله مجروحان بودم ولی زخمهای برادرم از من سخت تر و شدیدتر بود، تصمیم گرفتیم هر طور که هست خود را به پیامبر ص برسانیم، چون حال من از برادرم کمی بهتر بود هر کجا برادرم باز میماند او را بدوش میکشیدم و با زحمت، خود را بلشکر رسانیدم و به این ترتیب پیامبر ص و ارتش اسلام در محلی بنام "حمراء الاسد" که از آنجا به مدینه هشت میل فاصله بود رسیدند و اردو زدند.

این خبر به لشکر قریش رسید و مخصوصاً از این مقاومت عجیب و شرکت مجروحان در میدان نبرد وحشت کردند و شاید فکر میکردند ارتش تازه نفسی نیز از مدینه به آنها پیوسته.

در این موقع جریان پیش آمد که روحیه آنها را ضعیف تر ساخت و مقاومت آنها را درهم کوبید، و آن این که یکی از مشرکان بنام "معبد الخزاعی" از مدینه بسوی مکه میرفت و مشاهده وضع پیامبر ص و یارانش او را بسختی تکان داد، عواطف انسانی او تحریک شد و به پیامبر ص گفت: مشاهده وضع شما برای ما بسیار ناگوار است، اگر استراحت میکردید برای ما بهتر بود. این سخن را گفت و از آنجا گذشت و در سرزمین "روحاء" به لشکر ابو سفیان رسید، ابو سفیان از او در باره پیامبر اسلام ص سؤال کرد، او در جواب گفت: محمد را دیدم با لشکری انبوه که تا کنون همانند آن را ندیده بودم، در تعقیب شما هستند و بسرعت پیش می آیند!.

ابو سفیان با نگرانی و اضطراب گفت: چه می گوئی؟ ما آنها را کشتیم و مجروح ساختیم و پراکنده نمودیم، معبد الخزاعی گفت: من نمی دانم شما چه کردید؟ همین میدانم که لشکری عظیم و انبوه، هم اکنون در تعقیب شما است!.

ابو سفیان و یاران او تصمیم قطعی گرفتند که بسرعت، عقب نشینی کرده و بمکه بازگردند و برای اینکه مسلمانان آنها را تعقیب نکنند، و آنها فرصت کافی برای عقب نشینی داشته باشند از جمعی از قبیله عبد القیس که از آنجا میگذشتند و قصد رفتن به مدینه برای خرید گندم داشتند خواهش کردند که به پیامبر اسلام ص و مسلمانان این خبر را برسانند که ابو سفیان و بت پرستان قریش با لشکر انبوهی بسرعت بسوی مدینه می آیند تا بقیه یاران پیامبر ص را از پای در آورند.

هنگامی که این خبر، به پیامبر و مسلمانان رسید، گفتند: **حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ**: "خدا ما را کافی است و او بهترین مدافع ما است" اما هر چه انتظار کشیدند خبری از لشکر دشمن نشد، لذا پس از سه روز توقف، بمدینه بازگشتند آیات فوق، اشاره به این ماجرا میکند^{۱۸۲}. **الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَ الرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَ اتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ**:

" آنها که دعوت خدا و پیامبر ص را اجابت کردند و بعد از آن همه جراحاتی که روز احد پیدا نمودند، آماده شرکت در جنگ دیگری با دشمن شدند از میان این افراد برای آنها که نیکی کردند و تقوا پیش گرفتند یعنی با نیت پاک و اخلاص کامل در میدان شرکت کردند پاداش بزرگی خواهد بود".

از اینکه در آیه فوق پاداش عظیم را اختصاص به جمعی داده است، معلوم می شود که در میان آنها نیز افرادی یافت می شدند که خلوص کامل نداشتند، و نیز ممکن است تعبیر "منهم" (بعضی از ایشان) اشاره به این باشد که بعضی از جنگجویان احد، به بهانه ای از شرکت در این میدان، خودداری کرده بودند. سپس قرآن یکی از نشانه های زنده پایداری و استقامت آنها را به این صورت بیان میکند.

سوره نساء

۶۷. **وَ إِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوها إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَسِيباً (۸۶)**: { و چون به شما درود گفته شد، شما به [صورتی] بهتر از آن درود گوئید، یا همان را [در پاسخ] برگردانید، که خدا همواره به هر چیزی حسابرس است. }

تفسیر:

هر گونه محبتی را پاسخ گوئید

گرچه بعضی از مفسران معتقدند که پیوند و ارتباط این آیه با آیات قبل، از این نظر است که در آیات گذشته بحثهایی پیرامون جهاد بود و در این آیه دستور می دهد که اگر دشمنان از در دوستی و صلح در آیند شما نیز پاسخ مناسب دهید، ولی روشن است که این پیوند، مانع از آن نیست که يك حکم کلی و عمومی در زمینه تمام تحیتها و اظهار محبتهایی که از طرف افراد مختلف می شود، بوده باشد.

آیه در آغاز می گوید: " هنگامی که کسی به شما تحیت گوید پاسخ آن را به طرز بهتر بدهید و یا لا اقل به طور مساوی پاسخ گوئید".

^{۱۸۲} - نور الثقلین و مجمع البیان و تفسیر المنار و کتب دیگر.

(وَ إِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوها) "تحت" در لغت از ماده "حیات" و به معنی دعا برای حیات دیگری کردن است خواه این دعا به صورت سلام عليك (خداوند تو را به سلامت دارد) و یا حياك الله (خداوند تو را زنده بدارد) و یا مانند آن، باشد ولی معمولاً از این کلمه هر نوع اظهار محبتی را که افراد بوسیله سخن، با یکدیگر می کنند شامل می شود که روشنترین مصداق آن همان موضوع سلام کردن است.

ولی از پاره‌ای از روایات، همچنین تفاسیر، استفاده می شود که اظهار محبت‌های عملی نیز در مفهوم "تحت" داخل است، در تفسیر علی بن ابراهیم از امام باقر و امام صادق ع چنین نقل شده که:

المُرَادُ بِالتَّحِيَّةِ فِي الْآيَةِ السَّلَامُ وَ غَيْرُهُ مِنَ الْبِرِّ: منظور از تحت در آیه، سلام و هر گونه نیکی کردن است" و نیز در روایتی در کتاب مناقب چنین می خوانیم "کنیزی يك شاخه گل خدمت امام حسن ع هديه کرد، امام در مقابل آن وی را آزاد ساخت، و هنگامی که از علت این کار سؤال کردند، فرمود: خداوند این ادب را به ما آموخته آنجا که می فرماید: وَ إِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا و سپس اضافه فرمود: تحت بهتر، همان آزاد کردن او است!" و به این ترتیب آیه يك حکم کلی درباره پاسخ گویی به هر نوع اظهار محبتی اعم از لفظی و عملی می باشد.

و در پایان آیه برای اینکه مردم بدانند چگونگی "تحتها" و "پاسخها" و برتری یا مساوات آنها، در هر حد و مرحله‌ای، بر خداوند پوشیده و پنهان نیست می فرماید: خداوند حساب همه چیز را دارد.

(إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا) "سلام" تحت بزرگ اسلامی تا آنجا که می دانیم تمام اقوام جهان هنگامی که به هم می رسند برای اظهار محبت به یکدیگر نوعی تحت دارند که گاهی جنبه لفظی دارد و گاهی به صورت عملی است که رمز تحت می باشد، در اسلام نیز "سلام" یکی از روشنترین تحتها است، و آیه فوق همانطور که اشاره شد گرچه معنی وسیعی دارد اما يك مصداق روشن آن سلام کردن است، بنا بر این طبق این آیه همه مسلمانان موظفند که سلام را به طور عالیترو یا لا اقل مساوی جواب گویند.

از آیات قرآن نیز استفاده می شود که سلام يك نوع تحت است.

در سوره نور آیه ۶۱ می خوانیم: فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةٌ طَيِّبَةٌ:

"هنگامی که وارد خانه‌ای شدید بر یکدیگر تحت الهی بفرستید تحتی پر برکت و پاکیزه".

در این آیه سلام به عنوان تحت الهی که هم مبارك است و هم پاکیزه معرفی شده است و ضمناً می توان از آن استفاده کرد که معنی سلام عليكم در اصل سلام الله عليكم است، یعنی درود پروردگار بر تو باد، یا خداوند تو را به سلامت دارد، و در امن و امان باشی به همین جهت سلام کردن يك نوع اعلام دوستی و صلح و ترك محاصمه و جنگ محسوب می شود.

از پاره‌ای از آیات قرآن نیز استفاده می شود که تحت اهل بهشت نیز سلام است. أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَ يُلْقَوْنَ فِيهَا حَیَّةً وَ سَلَامًا.

" اهل بهشت در برابر استقامتشان از غرفه‌های بهشتی بهره‌مند می‌شوند و تحت و سلام به آنها نثار می‌شود" (فرقان- ۷۵) و در آیه ۲۳ سوره ابراهیم و آیه ۱۰ سوره یونس درباره بهشتیان نیز می‌خوانیم **نَحْنُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ**: "تحت آنها در بهشت سلام است.

و نیز از آیات قرآن استفاده می‌شود که تحت به معنی سلام (یا چیزی معادل آن) در اقوام پیشین بوده است چنان که در سوره ذاریات آیه ۲۵ در داستان ابراهیم می‌گوید هنگامی که فرشتگان مامور مجازات قوم لوط به صورت ناشناس بر او وارد شدند به او سلام کردند و او هم پاسخ آنها را به سلام داد: **إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ**.

از اشعار عرب جاهلی نیز استفاده می‌شود که تحت به وسیله سلام در آن ایام بوده است . هر گاه بی‌طرفانه این تحت اسلامی را که محتوی توجه به خدا و دعا برای سلامت طرف و اعلام صلح و امنیت است با تحیت‌های دیگری که در میان اقوام مختلف معمول است مقایسه کنیم ارزش آن برای ما روشنتر می‌گردد. در روایات اسلامی تاکید زیادی روی سلام شده تا آنجا که از پیغمبر اکرم ص نقل شده: **من بدء بالكلام قبل السلام فلا تجيبوه**: "کسی که پیش از سلام آغاز به سخن کند پاسخ او را نگوئید"^{۱۸۳}.

و نیز از امام صادق ع نقل شده که خداوند می‌فرماید: **البخيل من ييخل بالسلام**: "بخیل کسی است که حتی از سلام کردن بخل ورزد"^{۱۸۴}.

و در حدیث دیگری از امام باقر ع می‌خوانیم: **ان الله عز و جل يحب افشاء السلام**: "خداوند افشاء سلام را دوست دارد"^{۱۸۵} منظور از افشای سلام، سلام کردن به افراد مختلف است.

در احادیث، آداب فراوانی درباره سلام وارد شده از جمله اینکه: سلام تنها مخصوص کسانی نیست که انسان با آنها آشنایی خاصی دارد، چنان که در حدیثی داریم که از پیامبر اکرم ص سؤال شد ای العمل خیر؟: "کدام عمل بهتر است؟" فرمود:

تطعم الطعام و تقرء السلام علی من عرفت و من لم تعرف: "اطعام طعام کن و سلام به کسانی که می‌شناسی و نمی‌شناسی بنما"^{۱۸۶} و نیز در احادیث وارد شده که سواره بر پیاده، و آنها که مرکب گرانقیمتتری دارند به کسانی که مرکب ارزانتر دارند، سلام کنند، و گویا این دستور يك نوع مبارزه با تکبر ناشی از ثروت و موقعیتهای خاص مادی است، و این درست نقطه مقابل چیزی است که امروز دیده می‌شود که تحت و سلام را وظیفه افراد پائینتر می‌دانند و

^{۱۸۳} اصول کافی ج ۲ باب التسليم.

^{۱۸۴} اصول کافی ج ۲- باب التسليم.

^{۱۸۵} اصول کافی ج ۲- باب التسليم.

^{۱۸۶} تفسیر فی ظلال ذیل آیه.

شکلی از استعمار و استعباد و بت‌پرستی به آن می‌دهند، و لذا در حالات پیامبر ص می‌خوانیم که او به همه حتی به کودکان سلام می‌کرد.

البته این سخن منافات با دستوری که در بعضی از روایات وارد شده که افراد کوچکتر از نظر سن بر بزرگتر سلام کنند ندارد، زیرا این يك نوع ادب و تواضع انسانی است و ارتباطی با مسئله اختلاف طبقاتی و تفاوت در ثروت موقعیتهای مادی ندارد.

در پاره‌ای از روایات دستور داده شده است که به افراد رباخوار، فاسق، منحرف و مانند آنها سلام نکنید و این خود يك نوع مبارزه با فساد است، مگر اینکه سلام کردن به آنها وسیله‌ای باشد برای آشنایی و دعوت به ترك منکر. ضمناً باید توجه داشت که منظور از تحیت به احسن آن است که سلام را با عبارات دیگری مانند "و رحمة الله" و مانند "و رحمة الله و برکاته" تعقیب کنند.

در تفسیر "در المنثور" می‌خوانیم شخصی به پیغمبر اکرم ص عرض کرد "السلام عليك" پیامبر ص فرمود: "السلام عليك و رحمة الله"، دیگری عرض کرد "السلام عليك و رحمة الله" پیامبر ص فرمود: "و عليك السلام و رحمة الله و برکاته" نفر دیگری گفت: "السلام عليك و رحمة الله و برکاته" پیامبر ص فرمود: "و عليك" و هنگامی که سؤال کرد که چرا جواب مرا کوتاه بیان کردید فرمود: "قرآن می‌گوید: تحیت را به طرز نیکوتری پاسخ گوئید اما تو چیزی باقی نگذاشتی!" در حقیقت پیامبر ص در مورد نفر اول و دوم تحیت به نحو احسن گفت اما در مورد شخص سوم به مساوی زیرا جمله "عليك" مفهومش این است که تمام آنچه گفتی بر تو نیز باشد^{۱۸۷}.

۶۸. وَ مَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ وَ اتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا (۱۲۵)؛ و دین چه کسی بهتر است از آن کس که خود را تسلیم خدا کرده و نیکوکار است و از آیین ابراهیم حق‌گرا پیروی نموده است؟ و خدا ابراهیم را دوست گرفت.

تفسیر:

در آیات قبل، سخن از تاثیر ایمان و عمل بود و اینکه انتساب به هیچ مذهب و آئینی، به تنهایی اثری ندارد، در عین حال در آیه مورد بحث برای اینکه سوء تفاهمی از بحث گذشته پیدا نشود، برتری آئین اسلام را بر تمام آئینها به این تعبیر بیان کرده است: "چه آئینی بهتر است از آئین کسی که با تمام وجود خود، در برابر خدا تسلیم شده، و دست از نیکوکاری بر نمی‌دارد و پیرو آئین پاک خالص ابراهیم است".

(وَ مَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ وَ اتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا).

البته آیه به صورت استفهام بیان شده، ولی منظور از آن گرفتن اقرار از شنونده، نسبت به این واقعیت است.

^{۱۸۷} در المنثور ج ۲ صفحه ۸.

در این آیه سه چیز مقیاس بهترین آئین شمرده شده:

نخست تسلیم مطلق در برابر خدا "أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ" ^{۱۸۸}.

دیگر نیکوکاری (وَهُوَ مُحْسِنٌ) منظور از نیکو کاری در اینجا هر گونه نیکی با قلب و زبان و عمل است، و در حدیثی که در تفسیر نور الثقلین در ذیل این آیه از پیامبر گرامی اسلام ص نقل شده در پاسخ این سؤال که منظور از احسان چیست؟ چنین می خوانیم:

ان تعبد الله كانك تراه فان لم تكن تراه فانه يراك

احسان (در این آیه) به این است که هر عملی در مسیر بندگی خدا انجام می دهی آن چنان باشد که گویا خدا را می بینی و اگر تو او را نمی بینی او ترا می بیند و شاهد و ناظر تو است.

و دیگر پیروی از آئین پاك ابراهیم است.

(وَ اتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا) ^{۱۸۹}.

در پایان آیه دلیل تکیه کردن روی آئین ابراهیم را چنین بیان می کند که خداوند ابراهیم را به عنوان خلیل خود انتخاب کرد.

(وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا).

خلیل یعنی چه؟

"خلیل" ممکن است از ماده "خلت" (بر وزن حجت) به معنی "دوستی" بوده باشد و یا از ماده "خلت" (بر وزن ضربت) به معنی "نیاز و احتیاج" و در اینکه کدامیک از این دو معنی به مفهوم آیه فوق نزدیکتر است در میان مفسران گفتگو است، جمعی معتقدند که معنی دوم نزدیکتر به حقیقت آیه می باشد، زیرا ابراهیم به خوبی احساس می کرد که در همه چیز بدون استثنا نیازمند پروردگار است.

ولی از آنجا که آیه فوق می گوید: خداوند این مقام را به ابراهیم داد استفاده می شود که منظور همان معنی دوستی است، زیرا اگر بگوئیم خداوند ابراهیم را بعنوان دوست خود انتخاب کرد بسیار مناسب به نظر می رسد، تا اینکه بگوئیم خداوند ابراهیم را نیازمند خود انتخاب کرد، به علاوه نیازمندی مخلوقات خدا اختصاصی به ابراهیم ندارد. (يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ - فاطر - ۱۵) به خلاف دوستی خداوند که همگی در آن یکسان نیستند.

^{۱۸۸} وجه در لغت به معنی صورت است ولی از آنجا که صورت آئینه روح و دل آدمی است، و حواسی که انسان را با خارج مربوط می کند تقریباً همه در آن قرار داد و گاهی به معنی روح یا به معنی ذات نیز آمده است، چنان که در آیه ۸۸ سوره قصص می خوانیم كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ: همه چیز جز ذات پاك خدا نابود می شود.

^{۱۸۹} ملة به معنی "دین و آئین" است تنها تفاوتی که با یکدیگر دارند این است که کلمه ملت به خداوند اضافه نمی شود و "ملة الله" نمی گویند، بلکه به پیامبر ص اضافه میشود، در حالی که کلمه "دین" هم به خدا اضافه می شود و هم به پیامبر ص و هم به افراد.

"حنیف" به معنی کسی است که از ادیان باطل به سوی حق گرائیده است و شرح تفسیر این کلمه در جلد دوم تفسیر نمونه صفحه ۴۶۱ گذشت.

در روایتی از امام صادق ع چنین می‌خوانیم: که خداوند اگر ابراهیم را به عنوان خلیل (دوست) انتخاب کرد نه به خاطر نیاز به دوستی او بود، بلکه به خاطر این بود که ابراهیم بنده مفید پروردگار و کوشا در راه رضای او بود^{۱۹۰} این روایت نیز شاهد بر این است که خلیل در اینجا به معنی دوست می‌باشد.

و اما اینکه ابراهیم چه امتیازاتی داشت که خداوند این مقام را به او بخشید، در روایات علل مختلفی برای آن ذکر شده که همه آنها می‌تواند دلیل این انتخاب بوده باشد.

از جمله اینکه: در حدیثی از امام صادق ع نقل شده

انما اتخذ الله ابراهيم خلیلاً لانه لم یرد احدا و لم یسئل احدا قط غیر الله" خداوند ابراهیم را به عنوان خلیل خود انتخاب کرد زیرا هرگز تقاضا کننده‌ای را محروم نساخت و هیچگاه از کسی نیز تقاضا نکرد^{۱۹۱} و از بعضی از روایات دیگر استفاده می‌شود که این مقام بر اثر کثرت سجود و اطعام گرسنگان و نماز در دل شب و یا بخاطر کوشا بودن در راه اطاعت پروردگار بوده است.

سوره مائده

۶۹. لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسَنُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۹۳) {بر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، گناهی در آنچه [قبلاً] خورده‌اند نیست، در صورتی که تقوا پیشه کنند و ایمان بیاورند و کارهای شایسته کنند؛ سپس تقوا پیشه کنند و ایمان بیاورند؛ آن گاه تقوا پیشه کنند و احسان نمایند، و خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد.}

شان نزول

در تفسیر "جمع البیان" و تفسیر "طبری" و تفسیر "قرطبی" و بعضی دیگر از تفاسیر چنین آمده است که پس از نزول آیه تحریم شراب و قمار، بعضی از یاران پیامبر ص گفتند: اگر این دو کار اینهمه گناه دارد پس تکلیف برادران مسلمان ما که پیش از نزول این آیه از دنیا رفته‌اند و هنوز این دو کار را ترك نکرده بودند چه می‌شود؟ آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت.

تفسیر:

در این آیه در پاسخ کسانی که نسبت به وضع گذشتگان قبل از نزول تحریم شراب و قمار و یا نسبت به وضع کسانی که این حکم هنوز به گوش آنها نرسیده، و در نقاط دور دست زندگی داشتند می‌گوید: "آنهايي که ایمان و عمل

^{۱۹۰} جمع البیان ذیل آیه شریفه.

^{۱۹۱} عیون اخبار الرضا بنا به نقل تفسیر صافی ذیل آیه و تفسیر برهان جلد اول صفحه ۴۱۷.

صالح داشته‌اند و این حکم به آنها نرسیده بوده، اگر شرابی نوشیده‌اند و یا از درآمد قمار خورده‌اند گناهی بر آنها نیست" (لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا)^{۱۹۲}.

سپس این حکم را مشروط به این می‌کند که آنها تقوا را پیشه کنند و ایمان بیاورند و عمل صالح انجام دهند (إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) بار دیگر همین موضوع را تکرار کرده، می‌گوید: "سپس تقوا پیشه کنند و ایمان بیاورند" (ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا).

و برای سومین بار با کمی تفاوت همین موضوع را تکرار نموده، می‌گوید:

"سپس تقوا پیشه کنند و نیکی نمایند" (ثُمَّ اتَّقَوْا وَ أَحْسَنُوا).

و در پایان آیه می‌فرماید: "خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد" (وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ).

درباره تکرار این سه جمله میان مفسران قسَم و جدید گفتگو بسیار است بعضی آنها را حمل بر تاکید کرده‌اند، زیرا اهمیت موضوع تقوا و ایمان و عمل صالح ایجاب می‌کند که روی آن بطور جدی و مکرر تکیه و تاکید شود. ولی جمعی از مفسرین معتقدند که هر يك از این سه جمله ناظر به حقیقت جداگانه‌ای است و در زمینه تفاوت آنها احتمالات متعددی داده‌اند که بسیاری از آنها دلیل و شاهی ندارد. شاید بهترین سخن در این زمینه این است که گفته شود:

منظور از "تقوا" که نخستین بار ذکر شده همان احساس مسئولیت درونی است که انسان را به سوی تحقیق و بررسی درباره دین و نگاه کردن در معجزه پیامبر ص و جستجو در باره حق می‌کند و نتیجه آن ایمان و عمل صالح است، و به تعبیر دیگر تا مرحله‌ای از تقوا در وجود انسان نبوده باشد به فکر تحقیق و جستجوی حق نمی‌افتد، و بنا بر این نخستین بار که در آیه فوق سخن از تقوا به میان آمده اشاره به این مرحله از تقوا است و این منافات با آغاز آیه که می‌گوید "لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ..." ندارد، زیرا ایمان در آغاز آیه ممکن است به معنی تسلیم ظاهری بوده باشد ولی ایمانی که بعد از تقوا به وجود آید ایمان واقعی است.

و دومین بار که سخن از تقوا به میان آمده اشاره به تقوایی است که در درون جان انسان نفوذ می‌کند و اثر آن عمیقتر می‌گردد و نتیجه آن ایمان مستقر و ثابتی است که عمل صالح جزء آن است، لذا در جمله دوم پس از ذکر ایمان سخنی از عمل صالح به میان نیامده تنها می‌فرماید: ثُمَّ اتَّقَوْا وَ آمَنُوا ... یعنی این ایمان بقدری نافذ و ثابت است که نیازی به ذکر عمل صالح در تعقیب آن نیست.

و در مرحله سوم که گفتگو از تقوا می‌کند منظور تقوایی است که به مرحله عالی خود رسیده بطوری که علاوه بر دعوت به انجام وظائف حتمی، دعوت به احسان یعنی کارهای نیک نیز می‌کند حتی کارهایی که از واجبات نیست.

^{۱۹۲} باید توجه داشت که "طعام" غالباً در ماکولات گفته می‌شود نه نوشیدنیها ولی گاهی در نوشیدنیها نیز استعمال می‌شود مانند آیه ۲۴۹ سوره بقره فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَ مَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي

خلاصه اینکه هر يك از این سه تقوا اشاره به مرحله‌ای از احساس مسئولیت و پرهیزگاری است، "مرحله ابتدایی"، "مرحله متوسط"، و "مرحله نهایی" و هر يك قرینه‌ای در خود آیه دارد که به اتکای آن می‌توان مقصود را دریافت. بر خلاف احتمالاتی که بعضی از مفسرین در تفاوت این سه تقوا و سه ایمان داده‌اند که فاقد قرینه و شاهد است.

سوره أعراف

۵۰. وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ (۵۶)؛ و در زمین پس از اصلاح آن فساد مکنید، و با بیم و امید او را بخوانید که رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است {

تفسیر:

در آیه اشاره به حکمی شده است که در واقع یکی از شرایط تاثیر دعا است، می‌فرماید: "در روی زمین فساد مکنید بعد از آنکه اصلاح شده است" (و لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا). مسلماً هنگامی دعاها در پیشگاه خدا به اجابت نزدیک خواهد بود که شرایط لازم در آن رعایت شود، از جمله اینکه با جنبه‌های سازنده و عملی در حدود توانایی و قدرت همراه باشد، حقوق مردم رعایت گردد، و حقیقت دعا در سراسر وجود انسان پرتوافکن شود، بنا بر این هیچگاه دعای افراد مفسد و تبه‌کار به جایی نخواهد رسید. منظور از "فساد بعد از اصلاح"، ممکن است اصلاح از ظلم یا کفر یا هر دو بوده باشد، در روایتی از امام باقر ع می‌خوانیم: **ان الارض كانت فاسدة فاصلاحها الله بنبيه** ص: "زمین فاسد بود و خداوند بوسیله پیامبر اسلام آن را اصلاح کرد"^{۱۹۳}.

بار دیگر به مسأله دعا می‌پردازد و یکی دیگر از شرایط آن را بازگو می‌کند و می‌گوید: "خدا را با ترس و امید بخوانید" (و ادْعُوهُ خَوْفًا وَ طَمَعًا).

نه آن چنان از اعمال خود راضی باشید که گمان کنید هیچ نقطه تاریکی در زندگی شما نیست که این خود عامل عقب‌گرد و سقوط است، و نه آن چنان مایوس باشید که خود را شایسته عفو خدا و اجابت دعا ندانید که این یاس و نومیدی نیز خاموش‌کننده همه تلاشها و کوششها است، بلکه با دو "بیم" و "امید" به سوی او پرواز کنید، امید به رحمتش و بیم از مسئولیتها و لغزشها. و در پایان آیه برای تاکید بیشتر روی اسباب امیدواری به رحمت خدا، می‌گوید: "رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است" (إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ).

^{۱۹۳} مجمع البیان جلد چهارم صفحه ۴۲۹.

ممکن است این جمله یکی دیگر از شرائط اجابت دعا باشد، یعنی اگر می‌خواهید دعای شما يك دعای توحالی و تنها گردش زبان نباشد باید آن را با "اعمال نيك" خود همراه سازید، تا به كمك آن، رحمت الهی شامل حال شما گردد و دعایتان به ثمر رسد.

سوره توبه

۵۱. لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۹۱)؛ بر ناتوانان و بر بیماران و بر کسانی که چیزی نمی‌یابند [تا در راه جهاد] خرج کنند- در صورتی که برای خدا و پیامبرش خیرخواهی نمایند- هیچ گناهی نیست، [و نیز] بر نیکوکاران ایرادی نیست، و خدا آمرزنده مهربان است.

شان نزول:

در مورد آیه چنین نقل شده که یکی از یاران با اخلاص پیامبر ص عرض کرد: ای پیامبر خدا! من پیر مردی نابینا و ناتوانم، حتی کسی که دست مرا بگیرد و به میدان جهاد بیاورد، ندارم، آیا اگر در جهاد شرکت نکنم معذورم؟ پیامبر ص سکوت کرد، سپس آیه نخست نازل شد و به اینگونه افراد اجازه داد.

از این شان نزول چنین استفاده می‌شود که حتی نابینایان به خود اجازه نمی‌دادند که بدون اطلاع پیامبر ص از شرکت در جهاد سر باز زنند، و به این احتمال که شاید وجودشان با همین حالت برای تشویق مجاهدان و یا حد اقل سیاهی لشکر، مفید واقع شود از پیامبر ص کسب تکلیف می‌کردند.

در مورد آیه دوم نیز در روایات می‌خوانیم که هفت نفر از فقرای انصار خدمت پیامبر ص رسیدند و تقاضا کردند وسیله‌ای برای شرکت در جهاد در اختیارشان گذارده شود، اما چون پیامبر ص وسیله‌ای در اختیار نداشت، جواب منفی به آنها داد، آنها با چشمهای پر از اشک از خدمتش خارج شدند و بعداً بنام "بکاءون" مشهور گشتند.

تفسیر: معذورانی که از عشق جهاد اشک می‌ریختند!

در این آیات برای روشن ساختن وضع همه گروه‌ها از نظر معذور بودن یا نبودن در زمینه شرکت در جهاد تقسیم‌بندی مشخصی شده است، و اشاره به پنج گروه گردیده که چهار گروهشان واقعا معذورند، و يك گروه منافقند و غیر معذور! در آیه نخست می‌گوید: "کسانی که ضعیف و ناتوان هستند (بر اثر پیری و یا نقص اعضاء همچون فقدان بینایی) همچنین "بیماران" و "آنها که وسیله لازم برای شرکت در میدان جهاد در اختیار ندارند" بر آنها ایرادی نیست که در این برنامه واجب اسلامی شرکت نکنند" (لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ).

این سه گروه در هر قانونی معافند، و عقل و منطق نیز معاف بودن آنها را امضاء می‌کند، و مسلم است که قوانین اسلامی در هیچ مورد از منطق و عقل جدا نیست.

کلمه "حرج" در اصل به معنی مرکز اجتماع چیزی است، و از آنجا که اجتماع و انبوه جمعیت توأم با تنگی و ضیق مکان و کمبود جا است، این کلمه به معنی "ضیق و تنگی" و "ناراحتی" و "مسئولیت و تکلیف" آمده است، و در آیه مورد بحث به معنی اخیر یعنی مسئولیت و تکلیف می‌باشد.

سپس يك شرط مهم برای حکم معافی آنها بیان کرده، می‌گوید "این در صورتی است که آنها از هر گونه خیر خواهی مخلصانه درباره خدا و پیامبرش دریغ ندارند" (إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ).

یعنی گر چه آنها توانایی گرفتن سلاح بدست و شرکت در میدان نبرد ندارند ولی این توانایی را دارند که با سخن و طرز رفتار خود مجاهدان را تشویق کنند و مبارزان را دلگرم سازند، و روحیه آنها را با شمردن ثمرات جهاد تقویت کنند و به عکس تا آنجا که توانایی دارند در تضعیف روحیه دشمن و فراهم آوردن مقدمات شکست آنها کوتاهی نورزند، زیرا کلمه "نصح" که در اصل به معنی اخلاص است کلمه جامعی است که هر گونه خیر خواهی و اقدام مخلصانه را شامل می‌شود، و چون مساله جهاد مطرح است ناظر به کوششها و تلاشهایی است که در این زمینه صورت می‌گیرد.

بعدا برای بیان دلیل این موضوع می‌فرماید: "اینگونه افراد مردان نیکو کاری هستند و برای نیکوکاران هیچ راه ملامت و سرزنش و مجازات و مؤاخذه وجود ندارد (مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ).

و در پایان آیه خدا را با دو صفت از اوصاف بزرگش به عنوان دلیل دیگری بر معاف بودن این گروه‌های سه‌گانه توصیف می‌کند و می‌گوید: "خداوند غفور و رحیم است" (وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

"غفور" از ماده "غفران" به معنی مستور ساختن و پوشیدن است، یعنی خداوند به مقتضای این صفت، پرده بر کار افراد معذور و ناتوان می‌اندازد و عذرشان را می‌پذیرد، و "رحیم" بودن خدا اقتضا می‌کند که تکلیف شاق و مشکل بر کسی نهد و او را معاف دارد، اگر این گروه‌ها مجبور به حضور در میدان بودند با غفوریت و رحیمیت خداوند سازگار نبود، یعنی خداوند غفور و رحیم حتما آنها را معاف خواهد داشت.

از پاره‌ای از روایات که مفسران در ذیل آیه نقل کرده‌اند چنین استفاده می‌شود که گروه‌های معذور نه تنها از تکلیف معافند و از مجازات برکنار، بلکه به مقدار اشتیاقشان به شرکت در میدان جهاد در پاداشها و افتخارات مجاهدان شریکند، چنان که در حدیثی از پیامبر ص می‌خوانیم:

هنگامی که از غزوه تبوک بازگشت و به نزدیکی مدینه رسید فرمود: شما در این شهر مردانی را پشت سر گذاشتید که در تمام مسیر با شما بودند!، هر گامی که برداشتید، و هر مالی که در این راه انفاق کردید، و هر سرزمینی را که پیمودید با شما همراهی داشتند! عرض کردند: ای رسول خدا چگونه با ما بودند با اینکه در مدینه ماندند؟ فرمود: به این دلیل که آنها به خاطر عذر نتوانستند در جهاد شرکت کنند (اما قلبشان با ما بود).

۵۲. وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۰۰): و پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار، و کسانی که با نیکوکاری از آنان پیروی کردند، خدا از ایشان خشنود و آنان [نیز] از او خشنودند، و برای آنان باغهایی آماده کرده که از زیر [درختان] آن نهرها روان است. همیشه در آن جاودانه‌اند. این است همان کامیابی بزرگ.

تفسیر: پیشگامان اسلام

گر چه در باره شان نزول آیه فوق، مفسران روایات متعددی نقل کرده‌اند، ولی چنان که خواهیم دید هیچ کدام از آنها "شان نزول" آیه نیست، بلکه در واقع بیان مصداق و وجود خارجی آن است. به هر حال به دنبال آیات گذشته که بیان حال کفار و منافقان را می‌نمود در آیه فوق اشاره به گروه‌های مختلف از مسلمانان راستین شده است و آنها را در سه گروه مشخص تقسیم می‌کند.

نخست آنها که پیشگامان در اسلام و هجرت بوده‌اند (وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ).

دوم آنها که پیشگام در نصرت و یاری پیامبر ص و یاران مهاجرش بودند (و الانصار).

سوم آنها که بعد از این دو گروه آمدند و از برنامه‌های آنها پیروی کردند، و با انجام اعمال نیک، و قبول اسلام، و هجرت، و نصرت آئین پیامبر ص به آنها پیوستند (وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ)^{۱۹۴}.

از آنچه گفتیم روشن شد که منظور از "باحسان" در واقع بیان اعمال و معتقداتی است که در آنها از پیشگامان اسلام پیروی می‌کنند، و به تعبیر دیگر "احسان" بیان وصف برنامه‌هایی است که از آن متابعت می‌شود. ولی این احتمال نیز در معنی آیه داده شده است که "احسان" بیان وصف چگونگی متابعت و پیروی باشد یعنی آنها بطور شایسته پیروی می‌کنند (در صورت اول "با" بمعنی "فی" و در صورت دوم بمعنی "مع" است). ولی ظاهر آیه مطابق تفسیر اول است.

پس از ذکر این گروه سه‌گانه می‌فرماید: "هم خداوند از آنها راضی است و هم آنها از خدا راضی شده‌اند" (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ).

رضایت خدا از آنها به خاطر ایمان و اعمال صالحی است که انجام داده‌اند، و خشنودی آنان از خدا به خاطر پادشاهای گوناگون و فوق العاده و پر اهمیت است که به آنان ارزانی داشته.

به تعبیر دیگر آنچه خدا از آنها خواسته انجام داده‌اند، و آنچه آنها از خدا خواسته‌اند به آنان بخشیده، بنا بر این هم خدا از آنها راضی است و هم آنان از خدا راضی هستند.

^{۱۹۴} بسیاری از مفسران کلمه "من" را در جمله بالا (وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ) من تبعیضیه دانسته‌اند و ظاهر آیه نیز همین است، زیرا در آیه سخن از پیشگامان مهاجران و انصار است نه همه آنها. و در واقع بقیه در مفهوم جمله بعد یعنی تابعان وارد می‌شوند.

با اینکه جمله گذشته همه مواهب و نعمتهای الهی را در برداشت (مواهب مادی و معنوی، جسمانی و روحانی) ولی بعنوان تاکید و بیان "تفصیل" بعد از "اجمال" اضافه می‌کند: "خداوند برای آنها باغهایی از بهشت فراهم ساخته که از زیر درختانش نهرها جریان دارند" (وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ).

از امتیازات این نعمت آن است که جاودانی است و "همواره در آن خواهند ماند" (خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا). و مجموع این مواهب معنوی و مادی برای آنها پیروزی بزرگی محسوب می‌شود" (ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ). چه پیروزی از این برتر که انسان احساس کند آفریدگار و معبود و مولایش از او خشنود است و کارنامه قبولی او را امضا کرده؟ و چه پیروزی از این بالاتر که با اعمال محدودی در چند روز عمر فانی مواهب بی‌پایان ابدی پیدا کند.

در اینجا به چند نکته مهم باید توجه کرد:

- موقعیت پیشگامان

در هر انقلاب وسیع اجتماعی که بر ضد وضع نابسامان جامعه صورت می‌گیرد پیشگامانی هستند که پایه‌های انقلاب و نهضت بر دوش آنها است، آنها در واقع وفادارترین عناصر انقلابی هستند، زیرا به هنگامی که پیشوا و رهبرشان از هر نظر تنها است گرد او را می‌گیرند، و با اینکه از جهات مختلف در محاصره قرار دارند و انواع خطرهای از چهار طرف آنها را احاطه کرده و دست از یاری و فداکاری بر نمی‌دارند.

مخصوصاً مطالعه تاریخ، آغاز اسلام را نشان می‌دهد که پیشگامان و مؤمنان نخستین با چه مشکلاتی روبرو بودند؟ چگونه آنها را شکنجه و آزار می‌دادند، ناسزا می‌گفتند، متهم می‌کردند، به زنجیر می‌کشیدند و نابود می‌نمودند.

ولی با این همه گروهی با اراده آهنین و عشق سوزان و عزم راسخ و ایمان عمیق در این راه گام گذاردند و به استقبال انواع خطرهای رفتند.

در این میان سهم مهاجران نخستین از همه بیشتر بود، و به دنبال آنها انصار نخستین یعنی آنهایی که با آغوش باز از پیامبر ص به مدینه دعوت کردند، و یاران مهاجر او را همچون برادران خویش مسکن دادند، و از آنها با تمام وجود خود دفاع کردند، و حتی بر خویشانشان نیز مقدم داشتند.

و اگر می‌بینیم در آیه فوق به این دو گروه اهمیت فوق العاده‌ای داده شده است به خاطر همین موضوع است. ولی با این حال قرآن مجید- آن چنان که روش همیشگی او است- سهم دیگران را نیز نادیده نگرفته است و به عنوان "تابعین به احسان" از تمام گروه‌هایی که در عصر پیامبر و یا زمانهای بعد به اسلام پیوستند، هجرت کردند، و یا مهاجران را پناه دادند و حمایت نمودند یاد می‌کند، و برای همه اجر و پاداشهای بزرگی را نوید می‌دهد.

- تابعین چه اشخاصی بودند؟

اصطلاح گروهی از دانشمندان بر این است که کلمه "تابعین" را تنها به شاگردان صحابه می‌گویند، یعنی آن عده‌ای که پیامبر ص را ندیدند اما بعد از پیامبر ص به روی کار آمدند و علوم و دانشهای اسلامی را وسعت بخشیدند، و به تعبیر دیگر اطلاعات اسلامی خود را بدون واسطه از صحابه پیامبر ص گرفتند. ولی همان گونه که در بالا گفتیم مفهوم آیه از نظر لغت به این گروه، محدود نمی‌شود، بلکه تعبیر "تابعین به احسان" تمام گروه‌هایی را که در عصر و زمان از برنامه و اهداف پیشگامان اسلام پیروی کردند شامل می‌شود.

توضیح اینکه بر خلاف آنچه بعضی فکر می‌کنند مساله "هجرت" و همچنین "نصرت" که دو مفهوم سازنده اسلامی است، محدود به زمان پیامبر ص نیست بلکه امروز نیز این دو مفهوم در شکل‌های دیگری وجود دارد، و فردا نیز وجود خواهد داشت، بنا بر این تمام کسانی که به نحوی در مسیر این دو برنامه قرار می‌گیرند در مفهوم تابعین به احسان داخلند. منتها مهم آنست که توجه داشته باشیم قرآن با ذکر کلمه "احسان" تاکید می‌کند که پیروی و تبعیت از پیشگامان در اسلام نباید در دائره حرف و ادعا، و یا حتی ایمان بدون عمل خلاصه شود، بلکه باید این پیروی يك پیروی فکری و عملی و همه جانبه بوده باشد.

- نخستین مسلمان چه کسی بود؟

در اینجا بیشتر مفسران به تناسب بحث آیه فوق این سؤال را مطرح کرده‌اند که نخستین کسی که اسلام آورد و این افتخار بزرگ در تاریخ به نام او ثبت شد چه کسی است؟ در پاسخ این سؤال همه متفقا گفته‌اند نخستین کسی که از زنان مسلمان شد "خدیجه" همسر وفادار و فداکار پیامبر ص بود، و اما از مردان، همه دانشمندان و مفسران شیعه به اتفاق گروه عظیمی از دانشمندان اهل سنت "علی" ع را نخستین کسی از مردان می‌دانند که دعوت پیامبر ص را پاسخ گفت. شهرت این موضوع در میان دانشمندان اهل تسنن به حدی است که جمعی از آنها ادعای اجماع و اتفاق بر آن کرده‌اند.

از جمله "حاکم نیشابوری" در "مستدرک علی الصحیحین" در کتاب "معرفت" صفحه ۲۲ چنین می‌گوید: لا اعلم خلافا بین اصحاب التواریخ ان علی بن ابی طالب رضی الله عنه اولهم اسلاما و انما اختلفوا فی بلوغه: "هیچ مخالفتی در میان تاریخ‌نویسان در این مساله وجود ندارد، که علی بن ابی طالب ع نخستین کسی است که اسلام آورده، تنها در بلوغ او به هنگام پذیرش اسلام اختلاف دارند"^{۱۹۰}.

"ابن عبد البر" در "استیعاب" (ج ۲ صفحه ۴۵۷) چنین می‌نویسد: اتفقوا علی ان خدیجه اول من آمن بالله و رسوله و صدقه فیما جاء به ثم علی بعدها:

^{۱۹۰} تفسیر قرطبی جلد ۵ صفحه ۳۰۷۵.

" در این مساله اتفاق است که خدیجه نخستین کسی بود که ایمان به خدا و پیامبر ص آورد، و او را در آنچه آورده بود تصدیق کرد، سپس علی ع بعد از او همین کار را انجام داد"^{۱۹۶}.

" ابو جعفر اسکافی معتزلی" می نویسد: قد روی الناس كافة افتخار علی بالسبق الى الاسلام: "عموم مردم نقل کرده اند که افتخار سبقت در اسلام مخصوص علی بن ابی طالب ع است"^{۱۹۷}.
گذشته از این، روایات فراوانی از پیامبر ص و نیز از خود علی ع و صحابه در این باره نقل شده است که به حد تواتر می رسد و ذیلا چند حدیث را به عنوان نمونه می آوریم:

- پیامبر ص فرمود:

اولکم واردا علی الحوض اولکم اسلاما، علی بن ابی طالب

: نخستین کسی که در کنار حوض کوثر بر من وارد می شود، نخستین کسی است که اسلام آورده، و او علی بن ابی طالب ع است"^{۱۹۸}.

- گروهی از دانشمندان اهل سنت از پیامبر ص نقل کرده اند که پیامبر ص دست علی ع را گرفت و فرمود:

ان هذا اول من آمن بی و هذا اول من یصافحنی و هذا الصدیق الاکبر

: "این اولین کسی است که به من ایمان آورده، و اولین کسی است که در قیامت با من مصافحه می کند و این صدیق اکبر است"^{۱۹۹}.

- ابو سعید خدری از پیامبر ص چنین نقل می کند که دست به میان شانه های علی ع زد و فرمود:

یا علی لك سبع خصال لا یحاجك فیهن احد یوم القيامة: انت اول المؤمنین بالله ایمانا و اوفاهم بعهد الله و اقومهم بامر الله.

: "ای علی هفت صفت ممتاز داری که احدی در قیامت نمی تواند در باره آنها با تو گفتگو کند، تو نخستین کسی

هستی که به خدا ایمان آوردی، و از همه نسبت به پیمانهای الهی با وفاتری، و در اطاعت فرمان خدا پابرجاتری

...^{۲۰۰} همانگونه که اشاره کردیم دهها روایت در کتب مختلف تاریخ و تفسیر و حدیث، در این باره از پیامبر ص و

دیگران نقل شده است و علاقمندان می توانند برای توضیح بیشتر به جلد سوم عربی الغدیر صفحه ۲۲۰ تا ۲۴۰

و کتاب احقاق الحق جلد ۳ صفحه ۱۱۴ تا ۱۲۰ مراجعه نمایند.

^{۱۹۶} الغدیر ج ۳ صفحه ۲۳۸ و ۲۳۷.

^{۱۹۷} الغدیر ج ۳ صفحه ۲۳۸ و ۲۳۷.

^{۱۹۸} حدیث فوق طبق نقل الغدیر در مستدرک حاکم جلد ۲ صفحه ۱۳۶ و استیعاب ج ۲ ص ۴۵۷ و شرح ابن ابی الحدید ج ۳ ص ۲۵۸ آمده است.

^{۱۹۹} در همان مدرک این حدیث از طبرانی و بیهقی و میثمی در مجمع و حافظ گنجی در کفایة و اکمال و کنز العمال نقل شده است.

^{۲۰۰} این حدیث طبق نقل الغدیر در کتاب "حلیة الاولیاء" جلد اول صفحه ۶۶ نقل شده است.

جالب اینکه گروهی که نتوانسته‌اند سبقت علی ع را در ایمان و اسلام انکار کنند به عللی که ناگفته پیدا است کوشش دارند آن را به نحو دیگری انکار، یا کم اهمیت جلوه دهند، و بعضی دیگر کوشش دارند که به جای او ابو بکر را بگذارند که او اولین مسلمان است.

گاهی می‌گویند علی ع در آن هنگام ده‌ساله بود و طبعاً نابالغ، بنا بر این اسلام او به عنوان اسلام يك كودك تأثیری در قوت و قدرت جبهه مسلمین در برابر دشمن نداشت (این سخن را فخر رازی در تفسیرش ذیل آیه فوق آورده است).

و این براسی عجیب است و در واقع ایرادی است بر شخص پیامبر ص زیرا می‌دانیم هنگامی که در یوم الدار پیامبر ص اسلام را به عشیره و طایفه خود عرضه داشت هیچکس آن را نپذیرفت جز علی ع که برخاست و اعلام اسلام نمود، پیامبر ص اسلامش را پذیرفت، و حتی اعلام کرد که تو برادر و وصی و خلیفه منی! و این حدیث را که گروهی از حافظان حدیث از شیعه و سنی در کتب صحاح و مسانید، و همچنین گروهی از مورخان اسلام نقل کرده و بر آن تکیه نموده‌اند نشان می‌دهد که نه تنها پیامبر ص اسلام علی ع را در آن سن و سال کم، پذیرفت بلکه او را به عنوان برادر و وصی و جانشین خود معرفی نمود^{۲۰۱}.

و گاهی به این تعبیر که خدیجه نخستین مسلمان از زنان و ابو بکر نخستین مسلمان از مردان و علی ع نخستین مسلمان از کودکان بود، خواسته‌اند از اهمیت آن بکاهند (این تعبیر را مفسر معروف و متعصب، نویسنده المنار ذیل آیه مورد بحث ذکر کرده است).

در حالی که اولاً همانگونه که گفتیم کمی سن علی ع در آن روز به هیچوجه از اهمیت موضوع نمی‌کاهد، بخصوص اینکه قرآن در باره حضرت یحیی صریحاً می‌گوید: **وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا**^{۲۰۲}: "ما فرمان را به او در حال کودکی دادیم".

و در باره عیسی ع نیز می‌خوانیم که در حال کودکی به سخن آمد و به آنها که در باره او گرفتار شك و تردید بودند گفت: **إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِي الْكِتَابُ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا**: "من بنده خدایم، کتاب آسمانی به من داده، و مرا پیامبر قرار داده است"^{۲۰۳} هنگامی که اینگونه آیات را با حدیثی که از پیامبر ص در بالا نقل کردیم که او علی ع را وصی و خلیفه و جانشین خود قرار داد ضمیمه کنیم روشن می‌شود که سخن "المنار" گفتار تعصب آمیزی بیش نیست. ثانیاً این موضوع از نظر تاریخی مسلم نیست که ابو بکر سومین نفری باشد که اسلام را پذیرفته است، بلکه در بسیاری از کتب تاریخ و حدیث اسلام آوردن گروه دیگری را قبل از او ذکر کرده‌اند.

^{۲۰۱} این حدیث به عبارات مختلف نقل شده و آنچه در بالا آوردیم عبارتی است که ابو جعفر اسکافی در کتاب "فج العثمانیه"، و "برهان الدین در انباء نجباء الانباء" و ابن اثیر در "کامل" و بعضی دیگر نقل کرده‌اند (برای توضیح بیشتر به جلد دوم الغدير عربی صفحه ۲۷۸ تا ۲۸۶ مراجعه کنید).

^{۲۰۲} سوره مریم آیه ۱۲.

^{۲۰۳} سوره مریم آیه ۳۰.

این بحث را با ذکر این نکته پایان می‌دهیم که علی ع در سخنانش بارها به این موضوع که من اولین مؤمن و اولین مسلمان و نخستین نمازگزار با پیامبرم اشاره نموده و موقعیت خود را روشن ساخته است، و این موضوع در بسیاری از کتب از آن حضرت نقل شده.

به علاوه ابن ابی الحدید از دانشمند معروف ابو جعفر اسکافی معتزلی نقل می‌کند اینکه بعضی می‌گویند ابو بکر سبقت در اسلام داشته اگر صحیح باشد چرا خودش در هیچ مورد به این موضوع بر فضیلت خود استدلال نکرده است، و نه هیچیک از هواداران او از صحابه چنین ادعایی را کرده‌اند.^{۲۰۴}

- آیا همه صحابه افراد صالحی بودند؟

سابقا به این موضوع اشاره کردیم که دانشمندان اهل سنت معمولا معتقدند که همه یاران پیامبر ص پاك و درستکار و صالح و شایسته و اهل بهشتند.

در اینجا به تناسب آیه فوق که بعضی آن را دلیل قاطعی بر ادعای فوق گرفته‌اند بار دیگر این موضوع مهم را که سرچشمه دگرگونیهای زیادی در مسائل اسلامی می‌شود مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهیم:

بسیاری از مفسران اهل سنت این حدیث را ذیل آیه فوق نقل کرده‌اند که حمید بن زیاد می‌گوید: نزد محمد بن کعب قرظی رفتم و به او گفتم در باره اصحاب رسول خدا ص چه می‌گویی؟ گفت: جمیع اصحاب رسول الله (ص) فی الجنة محسنهم و مسیئهم! "همه یاران پیامبر ص در بهشتند، اعم از نیکوکار و بدکار و گنهکار! گفتم این سخن را از کجا می‌گویی؟ گفت: این آیه را بخوان **وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ** ... تا آنجا که می‌فرماید: **رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ** سپس گفت: اما در باره تابعین شرطی قائل شده و آن این است که آنها باید تنها در کارهای نیک از صحابه پیروی کنند (فقط در این صورت اهل نجاتند، و اما صحابه چنین قید و شرطی را ندارند).^{۲۰۵}

ولی این ادعا به دلائل زیادی مردود و غیر قابل قبول است، زیرا:

اول- حکم مزبور در آیه فوق شامل تابعین هم می‌شود، و منظور از تابعان همانگونه که اشاره کردیم تمام کسانی هستند که از روش مهاجران و انصار نخستین، و برنامه‌های آنها پیروی می‌کنند، بنا بر این باید تمام امت بدون استثناء اهل نجات باشند! و اما اینکه در حدیث محمد بن کعب از این موضوع جواب داده شده که خداوند در تابعین قید احسان را ذکر کرده، یعنی از برنامه نیک و روش صحیح صحابه پیروی کند، نه از گناهانشان، این سخن از عجیب‌ترین بحثها است.

چرا که مفهومش اضافه "فرع" بر "اصل" است، جایی که شرط نجات تابعان و پیروان صحابه این باشد که در اعمال صالح از آنها پیروی کنند به طریق

^{۲۰۴} الغدير ج ۳ صفحه ۲۴۰.

^{۲۰۵} تفسیر المنار و تفسیر فخر رازی ذیل آیه فوق.

اولی باید این شرط در خود صحابه بوده باشد.

و به تعبیر دیگر خداوند در آیه فوق میگوید: رضایت و خشنودی او شامل حال همه مهاجران و انصار نخستین که دارای برنامه صحیح بودند و همه پیروان آنها است، نه اینکه می‌خواهد مهاجران و انصار را چه خوب باشند و چه بد، مشمول رضایت خود قرار دهد، اما تابعان را با قید و شرط خاصی بپذیرد. ثانیاً- این موضوع با دلیل عقل به هیچوجه سازگار نیست، زیرا عقل هیچگونه امتیازی برای یاران پیامبر ص بر دیگران قائل نمی‌باشد، چه تفاوتی میان ابو جهل‌ها و کسانی است که نخست ایمان آوردند، سپس از آئین او منحرف شدند.

و چرا کسانی که سالها و قرن‌ها بعد از پیامبر ص قدم به این جهان گذاردند و فداکاریها و جانبازیهای آنها در راه اسلام کمتر از یاران نخستین پیامبر ص نبود، بلکه این امتیاز را داشتند که پیامبر ص را نادیده، شناختند، و به او ایمان آوردند، مشمول این رحمت و رضایت الهی نباشند.

قرآنی که می‌گوید: گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شما است، چگونه این تبعیض غیر منطقی را می‌پسندد؟ قرآنی که در آیات مختلفش به ظالمان و فاسقان لعن می‌کند و آنها را مستوجب عذاب الهی می‌شمرد، چگونه این "مصونیت غیر منطقی صحابه" را در برابر کیفر الهی می‌پسندد؟ آیا اینگونه لعنها و تهدیدهای قرآن قابل استثناء است، و گروه خاصی از آن خارجند؟ چرا و برای چه؟!.

از همه گذشته آیا چنین حکمی به منزله چراغ سبز دادن به صحابه نسبت به هر گونه گناه و جنایت محسوب نمی‌شود؟

ثالثاً- این حکم با متون تاریخ اسلامی به هیچوجه سازگار نیست، زیرا بسیار کسان بودند که روزی در ردیف مهاجران و انصار بودند، و سپس از راه خود منحرف شدند و مورد خشم و غضب پیامبر ص که توأم با خشم و غضب خدا است قرار گرفتند، آیا در آیات قبل داستان ثعلبه بن حاطب انصاری را نخواندیم که چگونه منحرف گردید و مغضوب پیامبر ص شد.

روشن‌تر بگوئیم: اگر منظور آنها این است که صحابه پیامبر ص عموماً مرتکب هیچگونه گناهی نشدند و معصوم و پاک از هر معصیتی بودند، این از قبیل انکار بدیهیات است.

و اگر منظور آنست که آنها گناه کردند و اعمال خلافی انجام دادند باز هم خدا از آنها راضی است، مفهومی این است که خدا رضایت به گناه داده است! چه کسی می‌تواند "طلحه" و "زبیر" که در آغاز از یاران خاص پیامبر بودند و همچنین "عایشه" همسر پیامبر ص را از خون هفده هزار نفر مردم مسلمانی که خونشان در میدان جنگ جمل ریخته شد تبرئه کند؟ آیا خدا به این خون‌ریزیها راضی بود؟

آیا مخالفت با علی ع خلیفه پیامبر ص که اگر فرضاً خلافت منصوب او را نپذیریم حد اقل با اجماع امت برگزیده شده بود، و شمشیر کشیدن به روی او و یاران وفادارش چیزی است که خدا از آن خشنود و راضی باشد؟

حقیقت این است که طرفداران فرضیه "تنزیه صحابه" با اصرار و پافشاری روی این مطلب، چهره پاک اسلام را که همه جا میزان شخصیت اشخاص را ایمان و عمل صالح قرار می‌دهد زشت و بلامنظر ساخته‌اند. آخرین سخن اینکه رضایت و خشنودی خدا که در آیه فوق است روی يك عنوان کلی قرار گرفته و آن "هجرت" و "نصرت" و "ایمان" و "عمل صالح" است، تمام صحابه و تابعان ما دام که تحت این عناوین قرار داشتند مورد رضای خدا بودند، و آن روز که از تحت این عناوین خارج شدند از تحت رضایت خدا نیز خارج گشتند. از آنچه گفتیم بخوبی روشن می‌شود که گفتار مفسر دانشمند اما متعصب یعنی نویسنده المنار که در اینجا شیعه را به خاطر عدم اعتقاد به پاکی و درستی همه صحابه، مورد سرزنش و حمله قرار می‌دهد کمترین ارزشی ندارد، شیعه گناهی نکرده، جز اینکه حکم عقل و شهادت تاریخ و گواهی قرآن را در اینجا پذیرفته، و به امتیازات واهی و نادرست متعصبان گوش فرا نداده است.

۶۷. ما كَانَ لِلْأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطَؤُنَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نِيلاً إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (۱۲۰): {مردم مدینه و بادیه‌نشینان پیرامونشان را نرسد که از [فرمان] پیامبر خدا سر باز زنند و جان خود را عزیزتر از جان او بدانند، چرا که هیچ تشنگی و رنج و گرسنگی در راه خدا به آنان نمی‌رسد؛ و در هیچ مکانی که کافران را به خشم می‌آورد قدم نمی‌گذارند و از دشمنی غنیمتی به دست نمی‌آورند مگر اینکه به سبب آن، عمل صالحی برای آنان [در کارنامه‌شان] نوشته می‌شود، زیرا خدا پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند.}

تفسیر: مشکلات مجاهدان بی‌پاداش نمی‌ماند

در آیات گذشته بحثهایی پیرامون سرزنش کسانی که از غزوه تبوک خود داری کرده بودند، به میان آمد، این دو آیه مورد بحث به عنوان يك قانون کلی و همگانی، بحث نهایی را روی این موضوع می‌کند. نخست می‌گوید: "مردم مدینه و بادیه‌نشینانی که در اطراف این شهر که مرکز و کانون اسلام است زندگی می‌کنند حق ندارند، از رسول خدا ص تخلف جویند" (ما كَانَ لِلْأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ).

"و نه حفظ جان خود را بر حفظ جان او مقدم دارند" (و لَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ).

چرا که او رهبر امت، و پیامبر خدا، و رمز بقاء و حیات ملت اسلام است، و تنها گذاردن او نه فقط پیامبر ص را به خطر می افکند، بلکه آئین خدا و علاوه بر آن موجودیت و حیات خود مؤمنان را نیز در خطر جدی قرار خواهد داد.

در واقع قرآن با استفاده از يك بيان عاطفی، همه افراد با ایمان را به ملازمت پیامبر ص و حمایت و دفاع از او در برابر مشکلات تشویق می کند، می گوید:

جان شما از جان او عزیزتر، و حیات شما از حیات او با ارزشتر نیست آیا ایماننان اجازه می دهد او که پرارزشترین وجود انسانی است، و برای نجات و رهبری شما مبعوث شده به خطر بیفتد، و شما سلامت طلبان برای حفظ جان خویش از فداکاری در راه او مضایقه کنید؟! مسلم است تاکید و تکیه روی مدینه و اطرافش به خاطر آن است که در آن

روز کانون اسلام مدینه بود، و الا این حکم نه اختصاصی به مدینه و اطراف آن دارد و نه مخصوص پیامبر ص است.

این وظیفه همه مسلمانان در تمام قرون و اعصار است که رهبران خویش را همچون جان خویش، بلکه بیشتر گرامی دارند و در حفظ آنان بکوشند و آنها را در برابر حوادث سخت تنها نگذارند، چرا که خطر برای آنها خطر برای امت است.

سپس به پادشاهای مجاهدان که در برابر هر گونه مشکلی در راه جهاد نصیبشان می شود، اشاره کرده و روی هفت قسمت از این مشکلات و پاداشش انگشت می گذارد و می گوید:

" این به خاطر آن است که هیچگونه تشنگی به آنها نمی رسد" (ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ) " و هیچ رنج و خستگی پیدا نمی کنند" (وَلَا نَصَبٌ).

" و هیچ گرسنگی در راه خدا دامن آنها را نمی گیرد" (وَلَا حَمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ).

" و در هیچ نقطه خطرناك و میدان پر مخاطره ای که موجب خشم و ناراحتی کفار است قرار نمی گیرند" (وَلَا يَطَّوَّنَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ).

" و هیچ ضربه ای از دشمن بر آنها وارد نمی شود" (وَلَا يَأْلَوْنَ مِنْ عَدُوٍّ نِيًّا) " مگر اینکه در ارتباط با آن، عمل صالحی برای آنها ثبت می شود" (إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ).

و مسلما پاداش يك به يك آنها را از خداوند بزرگ دریافت خواهند داشت، " زیرا خدا پاداش نیکوکاران را هیچگاه ضایع نمی کند" (إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ).

" همچنین هیچ مال کم یا زیادی را در مسیر جهاد، انفاق نمی کنند" (وَ لَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَ لَا كَبِيرَةً) و هیچ سرزمینی را برای رسیدن به میدان جهاد و یا به هنگام بازگشت زیر پا نمی گذارند، مگر اینکه تمام این گامها، و آن انفاقها، برای آنها ثبت می شود" (وَ لَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ).
 " تا سر انجام خداوند این اعمال را به عنوان بهترین اعمالشان پاداش دهد" (لَيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ)

سوره یونس

۶۸. الَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَى وَ زِيَادَةً وَ لَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَ لَا ذِلَّةٌ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۶):
 برای کسانی که کار نیکو کرده اند، نیکویی [بهشت] و زیاده [بر آن] است. چهره هایشان را غباری و ذلتی نمی پوشاند. اینان اهل بهشتند [و] در آن جاودانه خواهند بود.

تفسیر: رو سفیدان و رو سیاهان

در آیات گذشته اشاره به سرای آخرت و روز رستاخیز شده بود، به همین مناسبت، آیات مورد بحث سرنوشت نیکوکاران و آلودگان به گناه را در آنجا تشریح می کند.

نخست می گوید: " کسانی که کار نیک انجام دهند پاداش نیک و زیاده بر آن دارند" (لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَى وَ زِيَادَةً)^{۲۰۶}.

در اینکه منظور از " زیاده" در این جمله چیست میان مفسران گفتگو است ولی با توجه به اینکه آیات قرآن یکدیگر را تفسیر می کنند، اشاره به پاداشهای مضاعف و فراوانی است که گاهی ده برابر و گاهی هزاران برابر (به نسبت اخلاص و پاکی و تقوا و ارزش عمل) بر آن افزوده می شود، در آیه ۱۶۰ سوره انعام می خوانیم مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَثْمَالِهَا: " کسی که کار نیکی انجام دهد ده برابر به او پاداش داده خواهد شد.

و در جای دیگر می خوانیم: فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَ يَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ: " اما کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند خداوند پاداش آنها را بطور کامل می دهد و از فضل و کرم خود نیز بر آن می افزاید" (سوره نساء آیه ۱۲۷).

^{۲۰۶} باید توجه داشت که " حسنی" در این جمله مبتدای مؤخر است و معنی آیه چنین است: " الحسنی للذین احسنوا" و لذا زیاده که بر آن عطف شده مرفوع است و " الحسنی" صفت برای " المثوبة" است که در تقدیر می باشد و بجای موصوف نشسته است.

سوره نحل

۶۹. وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرًا لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَ لِدَارٍ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ (۳۰)؛ و به کسانی که تقوا پیشه کردند، گفته شود: «پروردگارتان چه نازل کرد؟» می گویند: «خوبی.» برای کسانی که در این دنیا نیکی کردند [پاداش] نیکویی است، و قطعاً سرای آخرت بهتر است، و چه نیکوست سرای پرهیزگاران {

تفسیر: سرنوشت پاکان و نیکان

در آیات گذشته اظهارات مشرکان درباره قرآن و نتایج آن را خواندیم، اما در آیات مورد بحث، اعتقاد مؤمنان را با ذکر نتایجش می خوانیم:

نخست می گوید: " هنگامی که به پرهیزگاران گفته می شود پروردگار شما چه چیز نازل کرده است؟ می گویند خیر و نیکی " (وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرًا).

در تفسیر قرطبی می خوانیم در آن هنگام که پیامبر ص در مکه بود، در موسم حج که از اطراف جزیره عربستان مردم گروه گروه وارد مکه می شدند، چون جسته گریخته مطالبی درباره پیامبر اسلام ص به گوششان رسیده بود، با افراد مختلف که روبرو می شدند از آنها پیرامون این موضوع سؤال میکردند، هر گاه از مشرکان این سؤال را می کردند آنها می گفتند: چیزی نیست، همان افسانه های خرافی و اسطوره های پیشینیان، و هر گاه با مؤمنان روبرو می شدند و این سؤال را مطرح می کردند و می گفتند پروردگار ما جز خیر و نیکی نازل نکرده است.

چه تعبیر رسا و زیبا و جامعی؟ " خیر " آهم خیر مطلق، که مفهوم گسترده اش همه نیکیها، سعادتها و پیروزیهای مادی و معنوی را در بر می گیرد، خیر در رابطه با دنیا، خیر در رابطه با آخرت، خیر برای فرد و خیر برای جامعه، خیر در زمینه تعلیم و تربیت و در زمینه سیاست و اقتصاد و امنیت و آزادی خلاصه خیر از هر نظر (زیرا می دانیم هنگامی که متعلق يك كلمه را حذف کنیم مفهوم آن عمومیت پیدا خواهد کرد).

ذکر این نکته نیز لازم است که درباره قرآن تعبیرات گوناگونی در خود

قرآن وارد شده است، تعبیر به نور، شفاء، هدایت، فرقان (جدا کننده حق از باطل) حق، تذکره و مانند اینها، ولی شاید این تنها آیه ای است که در آن تعبیر به " خیر " شده است و می توان گفت همه آن مفاهیم خاص، در این مفهوم عام جمع است.

ضمنا تفاوت تعبیری که مشرکان و مؤمنان درباره قرآن می کردند، قابل ملاحظه است: مؤمنان می گفتند: خیرا یعنی انزل خیرا (خداوند خیر و نیکی نازل کرده است) و به این وسیله ایمان خود را به وحی بودن قرآن آشکار می ساختند^{۲۰۷}.

اما هنگامی که از مشرکان سؤال می کردند پروردگارتان چه چیز نازل کرده، آنها می گفتند اینها اساطیر الاولین است، و به این ترتیب، وحی بودن قرآن را به کلی انکار می کردند^{۲۰۸}.

سپس همانگونه که در آیات گذشته، نتیجه اظهارات مشرکان، به صورت کیفرهای مضاعف دنیوی و اخروی، مادی و معنوی، بیان شد، در آیه مورد بحث نتیجه اظهارات مؤمنان به این صورت بیان شده است: "برای کسانی که نیکی کردند در این دنیا نیکی است" (لِّلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ).

جالب اینکه "حسنة" که پاداش آنها همانند خیر که "اظهار" آنها بوده، مطلق گذاشته شده است و انواع حسنات و نعمتهای این جهان را در بر می گیرد، این پاداش دنیای آنها است، سپس اضافه می کند "سرای آخرت از این هم بهتر است، و چه خوبست سرای پرهیزکاران؟" (وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ).

باز در این تعبیر به کلمه "خیر" و جمله "لَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ" برخورد می کنیم که هر دو، مطلقند با مفهوم گسترده شان، و باید هم چنین باشد چرا که پاداشها، بازتابایی هستند از اعمال انسانها، در کیفیت و کمیت آنها!.

ضمنا از آنچه گفتیم روشن شد که جمله لِّلَّذِينَ أَحْسَنُوا ... تا آخر آیه ظاهرا کلام خدا است، و قرینه مقابله میان این آیات و آیات گذشته، این معنی را تقویت می کند، هر چند بعضی از مفسران، در تفسیر آن دو احتمال داده اند، نخست اینکه کلام خدا باشد، و دیگر اینکه دنباله کلام پرهیزکاران است.

۷۰. إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُم لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۹۰): در حقیقت، خدا به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان فرمان می دهد و از کار زشت و ناپسند و ستم باز می دارد. به شما اندرز می دهد، باشد که پند گیرید.

تفسیر:

جامع ترین برنامه اجتماعی

^{۲۰۷} خیرا در حقیقت مفعول است برای فعل محذوف و در تقدیر انزل خیرا بوده است.

^{۲۰۸} اساطیر الاولین، خبر است برای مبتدای محذوف و در تقدیر هذه اساطیر الاولین بوده است.

در تعقیب آیه گذشته که قرآن را بیانگر همه چیز می‌شمارد، در این آیات نمونه‌ای از جامع‌ترین تعلیمات اسلام در زمینه مسائل اجتماعی، و انسانی و اخلاقی بیان شده است.

در نخستین آیه به شش اصل مهم که سه اصل، جنبه مثبت و مامور به، و سه اصل جنبه منفی و منهی عنه دارد، دیده می‌شود.

در آغاز می‌گوید: "خداوند فرمان به عدل و احسان می‌دهد و (همچنین) بخشش به نزدیکان" (إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسَانِ وَ إِيْتَاءِ ذِي الْقُرْبَى).

چه قانونی از "عدل" وسیع‌تر و گیراتر و جامع‌تر تصور می‌شود؟ عدل همان قانونی است که تمام نظام هستی بر محور آن می‌گردد، آسمانها و زمین و همه موجودات با عدالت بر پا هستند (بالعدل قامت السماوات و الارض). جامعه انسانی که گوشه کوچکی از این عالم پهناور است نیز نمی‌تواند از این قانون عالم شمول، بر کنار باشد، و بدون عدل به حیات سالم خود ادامه دهد.

می‌دانیم عدل به معنی واقعی کلمه آنست که هر چیزی در جای خود باشد، بنا بر این هر گونه انحراف، افراط، تفریط، تجاوز از حد، تجاوز به حقوق دیگران بر خلاف اصل عدل است.

يك انسان سالم کسی است که تمام دستگاههای بدن او هر يك کار خودش را بدون کم و زیاد انجام دهد، اما به محض اینکه يك یا چند دستگاه در انجام وظیفه کوتاهی کرد یا در مسیر تجاوز گام نهاد، فوراً آثار اختلال در تمام بدن نمایان می‌شود، و بیماری حتمی است.

کل جامعه انسانی نیز همانند بدن يك انسان است، که بدون رعایت اصل عدالت بیمار خواهد بود. اما از آنجا که عدالت با همه قدرت و شکوه و تاثیر عمیقش در مواقع بحرانی و استثنایی به تنهایی کارساز نیست، بلافاصله دستور به احسان را پشت سر آن می‌آورد.

به تعبیر روشنتر در طول زندگی انسانها مواقع حساسی پیش می‌آید که حل مشکلات به کمک اصل عدالت به تنهایی امکان پذیر نیست، بلکه نیاز به ایثار و گذشت و فداکاری دارد، که با استفاده از اصل "احسان" باید تحقق یابد.

فی المثل دشمن غداری به جامعه‌ای حمله کرده است، و یا طوفان و سیل و زلزله، بخشی از کشوری را ویران نموده، اگر مردم در چنین شرائطی بخواهند در انتظار آن بنشینند که مثلاً مالیاتهای عادلانه و سایر قوانین عادی، مشکل را حل کند، امکان پذیر نیست، اینجاست که باید همه کسانی که دارای امکانات بیشتر از نظر نیروی فکری و جسمانی و مالی هستند، دست به فداکاری بزنند، و تا آنجا که در قدرت دارند، ایثار کنند، و گرنه دشمن جبار ممکن است کل جامعه آنها را از بین ببرد و یا حوادث دردناک طبیعی، جمع کثیری را به کلی فلج کند.

اتفاقاً این دو اصل در سازمان بدن يك انسان نیز بطور طبیعی حکومت می‌کند، در حال عادی تمام دستگاههای بدن نسبت به یکدیگر خدمت متقابل دارند و هر عضوی برای کل بدن کار می‌کند و از خدمات اعضای دیگر نیز بهره‌مند است (این همان اصل عدالت است).

ولی گاه عضوی مجروح می‌شود و توان متقابل را از دست می‌دهد، آیا ممکن است در این حال، بقیه اعضا او را به دست فراموشی بسپارند، به خاطر اینکه از کار افتاده است؟ آیا ممکن است دست از حمایت و تغذیه عضو مجروح بردارند؟ مسلماً نه (و این همان احسان است).

در کل جامعه انسانی نیز این دو حالت باید حاکم باشد و گرنه جامعه سالمی نیست. در اخبار اسلامی و همچنین گفتار مفسران در فرق میان این دو یعنی عدل و احسان بیانات مختلفی دیده می‌شود که شاید غالباً به آنچه در بالا گفتیم باز می‌گردد.

در حدیثی از علی ع می‌خوانیم **العدل الانصاف، و الاحسان التفضل:**

"عدل آنست که حق مردم را به آنها برسانی، و احسان آن است که بر آنها تفضل کنی"^{۲۰۹} این همان است که در بالا اشاره شد.

بعضی گفته‌اند عدل، اداء واجبات و احسان انجام مستحبات است.

بعضی دیگر گفته‌اند عدل، توحید است، و احسان اداء واجبات (طبق این تفسیر عدل به اعتقاد اشاره می‌کند و احسان به عمل).

بعضی گفته‌اند عدالت، هماهنگی ظاهر و باطن است، و احسان آن است که باطن انسان از ظاهر او بهتر باشد.

بعضی دیگر عدالت را مربوط به جنبه‌های عملی دانسته‌اند و احسان را مربوط به گفتار:

ولی همانگونه که گفتیم بعضی از این تفسیرها با تفسیری که در بالا آوردیم هماهنگ است و بعضی دیگر نیز منافات با آن ندارد و قابل جمع:

اما مساله نیکی به نزدیکان (**إِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى**) در واقع بخشی از مساله احسان است با این تفاوت که احسان در کل جامعه است، و **إِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى** در خصوص خویشاوندان و بستگان که جامعه کوچک محسوب می‌شود، و با توجه به اینکه جامعه بزرگ از جامعه کوچکتر یعنی جامعه فامیلی ترکیب شده، هر گاه، این واحدهای کوچکتر از انسجام بیشتری برخوردار گردند، اثر آن در کل جامعه ظاهر می‌شود، و در واقع وظائف و مسئولیتها به صورت صحیحی در میان مردم تقسیم می‌گردد، چرا که هر گروه در درجه اول به ضعفای بستگان خود می‌پردازد، و از این طریق همه این گونه اشخاص زیر پوشش حمایت نزدیکان خود قرار می‌گیرند.

در بعضی از احادیث اسلامی می‌خوانیم که منظور از ذی القربی، نزدیکان پیامبر یعنی امامان اهل بیتند، و منظور از **إِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى**، اداء خمس می‌باشد.

^{۲۰۹} فتح البلاغه کلمات قصار جمله ۲۳۱.

این تفسیر هرگز نمی‌خواهد مفهوم آیه را محدود کند، بلکه هیچ مانعی ندارد آیه به مفهوم وسیعش باقی باشد و این قسمت نیز یکی از مصادیق روشن آن مفهوم عام محسوب گردد.

بلکه اگر ما "ذی القربى" را به معنی مطلق نزدیکان اعم از نزدیکان در فامیل و نسب و یا نزدیکان دیگر بدانیم، آیه مفهوم وسیعتری پیدا می‌کند که حتی همسایگان و دوستان و مانند آن را شامل می‌شود (هر چند معروف در معنی ذی القربى، خویشاوندان است) مساله كمك به جامعه‌های كوچك (یعنی بستگان و خویشاوندان) از آن نظر که از پشتوانه عاطفی نیرومندی برخوردار است، از ضمانت اجرایی بیشتری بهره‌مند خواهد بود.

بعد از تکمیل این سه اصل مثبت به سه اصل منفی و منهی می‌پردازد و می‌گوید: "خداوند از فحشاء و منکر و بغی، نمی‌می‌کند" (وَ يَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ).

پیرامون این تعبیرات سه گانه "فحشاء" "منکر" و "بغی" نیز مفسران سخن بسیار گفته‌اند، اما آنچه مناسبتر با معنی لغوی و قرینه مقابله این صفات با یکدیگر به نظر می‌رسد آنست که "فحشاء" اشاره به گناهان پنهانی "منکر" اشاره به گناهان آشکار، و بغی، هر گونه تجاوز از حق خویش و ظلم و خود برترینی نسبت به دیگران است.

بعضی از مفسران^{۲۱۰} گفته‌اند: سرچشمه انحرافات اخلاقی، سه قوه است:

قوه شهوانی و غضبی و نیروی وهمی شیطانی.

اما قوه شهوانی، انسان را به لذت‌گیری هر چه بیشتر می‌خواند، و غرق در "فحشاء" و زشتیها می‌کند.

قوه غضبیه، انسان را به انجام "منکرات" و آزار مردم و می‌دارد.

اما قوه وهمیه شیطانیه، حس برتری‌طلبی و ریاست‌خواهی و انحصار جویی و "تجاوز به حقوق دیگران" را در انسان زنده می‌کند و او را به این اعمال و می‌دارد.

خداوند با تعبیرهای سه گانه فوق نسبت به طغیان این غرائز، هشدار داده و با يك بیان جامع که همه انحرافات اخلاقی را در بر می‌گیرد به راه حق، هدایت نموده است.

و در پایان آیه، به عنوان تأکید مجدد روی تمام این اصول ششگانه می‌فرماید: "خداوند به شما اندرز می‌دهد شاید متذکر شوید" (يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ).

سوره اسراء

۷۱. إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَ إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ وَ لِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ لِيُتَبَرَّوْا مَا عَلَوْا تَتَّبِعُوا (۷) {اگر نیکی کنید، به خود نیکی کرده‌اید، و اگر بدی کنید، به خود

^{۲۱۰} تفسیر کبیر فخر رازی جلد ۲۰ صفحه ۱۰۴.

تفسير :

بسیار بودند کسانی که سستهای زشت و ناروا و قوانین ظالمانه و بدعتهای غیر انسانی گذاردند و سرانجام دامن خودشان و دوستانشان را گرفت، و در همان چاهی که برای دیگران کنده بودند افتادند.

۷۲. ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ (۹۶): بدی را به شیوه‌ای نیکو دفع کن. ما به آنچه وصف می‌کنند داناتریم.

تفسير :

می‌دانیم حرکات ناشایست و گفتار خشن و انواع اذیت و آزار آنها تو را ناراحت می‌کند، اما تو وظیفه نداری که در برابر آن خشونت‌ها و زشت‌گوئیه‌ها مقابله به مثل کنی، تو بدی را با نیکی پاسخ ده که این خود یکی از مؤثرترین روش‌ها برای بیدار کردن غافلان و فریب خوردگان است.

179

سوره عنكبوت

۷۳. وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٦٩﴾: و کسانی که در راه ما کوشیده‌اند، به یقین راههای خود را بر آنان می‌نماییم و در حقیقت، خدا با نیکوکاران است.

تفسیر:

آخرین آیه سوره عنكبوت واقعیت مهمی را بیان می‌کند که عصاره‌ای از تمام این سوره و هماهنگی با آغاز آن است. می‌فرماید: راه خدا گرچه مشکلات فراوان دارد، مشکل از نظر شناخت حق، مشکل از نظر وسوسه‌های شیاطین جن و انس، مشکل از نظر مخالفت دشمنان سرسخت و بی رحم، و مشکل از نظر لغزشهای احتمالی اما در اینجا يك حقیقت است که به شما در برابر این مشکلات نیرو و اطمینان می‌دهد و حمایت می‌کند و آن اینکه: "کسانی که در راه ما جهاد کنند ما آنها را به طرق خویش هدایت می‌کنیم، و خداوند با نیکوکاران است" (وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ).

در اینکه منظور از "جهاد" در اینجا چیست؟ و آیا جهاد با دشمن است، یا جهاد با نفس، یا جهاد در راه شناخت خدا از طرق علمی و استدلالی؟ مفسران احتمالات متعددی داده‌اند. و همچنین در مورد تعبیر "فینا" که آیا منظور در راه رضای خدا است، یا در راه جهاد با نفس، یا در طریق عبادت، یا در طریق مبارزه با دشمن؟

ولی پیدا است که هم تعبیر به "جهاد" تعبیر وسیع و مطلقی است و هم تعبیر "فینا"، بنا بر این هر گونه جهاد و تلاشی را که در راه خدا و برای او و به منظور وصول به اهداف الهی صورت گیرد شامل می‌شود، خواه در طریق کسب معرفت باشد، یا جهاد با نفس، یا مبارزه با دشمن یا صبر بر طاعت، یا شکیبایی در برابر وسوسه معصیت، یا در مسیر کمک به افراد مستضعف، و یا انجام هر کار نیک دیگر.

کسانی که در این راهها به هر شکل و هر صورت برای خدا مجاهده کنند مشمول حمایت و هدایت الهی هستند. ضمناً از آنچه گفتیم روشن شد که منظور از "سبل" در اینجا راههای مختلفی است که به سوی خدا منتهی می‌شود: راه جهاد با نفس، راه مبارزه با دشمنان، راه علم و دانش و فرهنگ، خلاصه جهاد در هر يك از این راهها سبب هدایت به مسیری است که به خدا منتهی می‌شود.

این وعده‌ای است که خداوند مؤکداً به همه مجاهدان راهش داده، و با انواع تأکیدات (لام تأکید و نون تأکید ثقیله) آن را مؤکد ساخته و پیروزی و ترقی و موفقیت را در گرو دو چیز شمرده، "جهاد" و "خلوص نیت". جمعی از فلاسفه معتقدند که اندیشه و مطالعه و تفکر ایجاد علم و دانش نمی‌کند، بلکه روح انسانی را برای پذیرش صور معقولات آماده می‌سازد و هنگامی که روح انسانی آماده پذیرش شد فیض علم از خالق متعال و واهب الصور بر روح انسان پاشیده می‌شود.

بنا بر این انسان باید در این راه جهاد کند ولی هدایت به دست خدا است. و اینکه در حدیث وارد شده است که علم به کثرت تعلیم و تعلم نیست بلکه نوری است که خداوند به قلب هر کس بخواهد و شایسته بداند می‌افکند نیز ممکن است اشاره به همین معنی باشد.

سوره لقمان

۷۴. وَ مَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَ إِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ (۲۲)؛ و هر کس خود را- در حالی که نیکوکار باشد- تسلیم خدا کند، قطعاً در ریسمان استوارتری چنگ درزده، و فرجام کارها به سوی خداست.

تفسیر:

منظور از "تسلیم وجه برای خدا" در حقیقت اشاره به توجه کامل با تمام وجود به ذات پاک پروردگار است زیرا "وجه" (به معنی صورت) به خاطر آنکه شریفترین عضو بدن و مرکز مهمترین حواس انسانی است به عنوان کنایه از ذات او به کار می‌رود.

تعبیر به "هُوَ مُحْسِنٌ" از قبیل ذکر عمل صالح بعد از ایمان است.

چنگ زدن به دستگیره محکم تشبیه لطیفی از این حقیقت است که انسان برای نجات از قعر دره مادیگری و ارتقاء به بلندترین قله‌های معرفت و معنویت و روحانیت نیاز به يك وسیله محکم و مطمئن دارد این وسیله چیزی جز ایمان و عمل صالح نیست، غیر آن، همه پوسیده و پاره شدنی و مایه سقوط و مرگ است، علاوه بر این آنچه باقی می‌ماند این وسیله است، و بقیه همه فانی و نابود شدنی است.

و لذا در پایان آیه می‌فرماید: "عاقبت همه کارها به سوی خدا است" (وَ إِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ).

در حدیثی که در تفسیر برهان از طرق اهل سنت از امام علی بن موسی الرضا ع از پیامبر گرامی اسلام نقل شده چنین آمده:

سیکون بعدی فتنه مظلومه، الناجی منها من تمسك بالعروة الوثقی، فقیل یا رسول الله و ما العروة الوثقی؟ قال ولایة

سید الوصیین، قیل یا رسول الله و من سید الوصیین؟

قال: امیر المؤمنین، قیل یا رسول الله و من امیر المؤمنین؟ قال مولی المسلمین و اما مهم بعدی، قیل یا رسول الله و من

مولی المسلمین و امامهم بعدك؟ قال: اخی علی بن ابی طالب (ع):

"بعد از من فتنه‌ای تاریک و ظلمانی خواهد بود تنها کسانی از آن رهایی می‌یابند که به عروة الوثقی چنگ زنند،

عرض کردند: ای رسول خدا عروة الوثقی چیست؟ فرمود: ولایت سید اوصیاء است.

عرض کردند یا رسول الله سید اوصیاء کیست؟ فرمود: امیر مؤمنان.
عرض کردند امیر مؤمنان کیست؟ فرمود مولای مسلمانان و پیشوای آنان بعد از من، باز برای اینکه پاسخ صریحتری بگیرند عرض کردند او کیست؟
فرمود: برادر علی بن ابی طالب ع^{۲۱۲}.
روایات دیگری نیز در همین ازمه که منظور از "عروة الوثقی" دوستی اهل بیت ع یا دوستی آل محمد ص یا امامان از فرزندان حسین ع است نقل شده^{۲۱۳}.

این تفسیرها بیان مصداقهای روشن است، و منافات با مصادیق دیگری همچون توحید و تقوی و مانند آن ندارد.

^{۲۱۲} "تفسیر برهان" جلد ۳ صفحه ۲۷۹ ذیل آیه مورد بحث.

^{۲۱۳} برای توضیح بیشتر به "تفسیر برهان" جلد ۳ صفحه ۲۷۸ و ۲۷۹ مراجعه فرمائید.